آستان قدس
کتابخانه آستان قدس
اسم کتاب تحفة الحسینیة
مصنف
مؤلف
خطی
چاپی
سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق
جزء کتب .... شماره خصوصی
شماره عمومی ۸۶۹۳ .... شماره قبض
واقف .... تاریخ وقف
طول .... عرض .... شماره صفحات

الملك الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی اشرف
خلقه محمد و آله الغر المیامین و لعنة الله علی اعدائه و غاصبی حقوقه
من الاولین و الآخرین من الآن الی یوم الدین اما بعد چنین عرض مینماید
بندهٔ روسیاه مجرم و منقطع از بادیه محمد علی ابن نصیر الجیلانی چونکه اعظم

اعظم توسلات و آسان و سهل ترین از طاعات تمسک و چنگ زدن
باسبابیست که ربط بحضرت سید الشهداء روحی و ارواح العالمین له
الفداء بود بخواطر این مطلب این مجرم عاصی خود را داخل در این بازار نمود
و نظر نمود که چیزی از این اموری که متعلق بآن داشت از خریدن
عاجز بود از نبودن عوض مگر اینکه ملاحظه نمود فی الجملة از احوال
آن سید مظلوم با یاران آن امام معصوم بعرض برادران دینی برساند
شاید سبب بکاء ایشان شود و در عوض بهشت داده شود از عهده
بتواند بیرون آید لذا شروع نمود در تالیف این مختصر از اینکه
ابتداء شروع در جوار حرم شریف ایشان بود مسمی و تسمیة شد
بتحفة الحسینیة و این مختصر را مرتب نمود بر یک مقدمة و دوازده
باب و یک خاتمة اما مقدمة بدانکه از جهة سید الشهداء
خانهائی مهیا شده است از جهة ضیافت و مهمانی بندگان خدا
هر مهمانی که میزبان ندارد او را دعوت نمایم و اطلاع دهم بمیزبان
بزرگ و خوب و جواد و کریم که حسین ابن علی است ع علیهما هر
که منزل ندارد در یکی از منازل او داخل شود و مستریح خواهد
بود لکن تمام آن مهمانخانها از جهة امثال ما در این زمان ممکن
نیست که داخل شویم زیرا از جهة آن سید مظلوم خوانها بود از
جهة ضیافت که دعوة مردم نمود که داخل شوند در آن خانها اول
از آن خانها که دعوة نمود در مکه معظمة بود میان رکن و مقام ...

یا در باب حرم شریف ندا نمود مردم را باواز بلند ای گروه مردم نجبا
خلایق و معشر مردمان من میروم بجانب عراق هر که رجاء و ارزوی
ملاقات پروردگار خود دارد با من بیرون اید در این مهمان خانه جمع
کثیری از مردمان داخل شدند لکن تا باخر باقی نماندند بلکه بعضی
بعنوان ضیافت داخل شدند و غرض ایشان در دخول مهمان خانه
ملاحظه مهمان خانه بود از ان جمله عبد الله عمر پسر خلیفه بود
بعد از انکه شنید که خامس العبا از مکه بیرون تشریف بردند
بتعجیل بیرون رفت و خود را بان امام رسانید و عرض نمود خدمت
ان امام صلاح در انست که با این طایفه گمراه صلح نمایی و کشتن
و کشته شدن دوری نمائی شاید خود و کسان خود در استراحت
بمانند ان امام در جواب او فرمایش فرمودند ای اباعبد الرحمن بدان
از خواری و ذلت دنیا نزد خلاق عالم انکه سر یحیی بن زکریا بهدیه
برده شد بسوی زانی از زانیها و بود که عادت ایشان این بود که ما بین
طلوع فجر و شمس هفتاد نفر از پیغمبران میکشتند بعد در بازار خود
می‌نشستند و مشغول بکسب و تجارت خود بودند و مع ذلک خدا ایشان
مهلت داد و تعجیل در عقوبت ایشان ننمود و عقوبت ایشان را تا خیر انداخت
در روز بکه ان روز را مهیا و قرار داد از جهة انتقام و داد رسی نمود بدان
ای اباعبد الرحمن بنوامیه از من دست نمیکشند و خود مرا بحال خود نمی
گذارند مگر اینکه این قلب مجروح مرا از شکم من بیرون اورند بسر

بتصریح خدا ای اباعبد الرحمن و از یاری من کوتاهی منما پسر خلیفه عرض
نمود حال که عزم داری که لابد بجانب عراق روی برهنه نما از جهة من
ان موضعی که جده رسول خدا علیه واله میبوسید او را همیشه
پس ان امام سینه مبارک خود منکشف نمود پسر خلیفه موضع
قلب را بوسید و او را وداع نمود و مراجعت نمود و داخل مهمان خانه شد
و عذا میل نمود و مراجعت نمود چنانچه طریقه پدر بزرگوار او هم
چنین بود بدان ان امام روحنا له الفداء در این روایت بچند چیز
اشاره فرمود اول از ان چنانچه سر یحیی زکریا بهدیه برده شد
بسوی سلطان زانی خواهند سر مرا هم بهدیه برند بسوی پادشاه
زانی جابر دوم یاری ننمودن خدا ما را در دار دنیا دلیل بر خوبی
ظالم ما نیست چنانچه بر انبیاء خود نصرت نداد و وعده ایشان
نمود در دار اخرت بلکه او دلیل بر خواری و ذلت دنیا است سیوم
انکه امام تعبیر بقلب شریف خود بعلقه نمود ندفرمود بنی امیه
لا یترکونی حتی یخرجوا علقتی من جوفی و علقه عبارتست از قطعه خون
و استعاره اوردن علقه بقلب میشود جهة ان باشد که قلب شریف
از جهة ورود حوادث و مصیبات دنیا گویا یکپارچه خون شده باشد
گونه چنین نباشد پدر و برادر و یاران و تابعین او را کشتند و در
مجالس و محافل اشکار لعن و سب ایشان مینمودند شهادة بر این
مطلب دارد فرمایش خود ان مظلوم بعد از اینکه ان امام معصوم وارد

بثعلبیه شدند در وقت ظهر دران منزل شب را توقف نمودند چون
صبح شد مردی از اهل کوفه که مکنی بود به ابو هرة ازدی خدمت
انحضرت رسید سلام کرد و عرض نمود ای پسر پیغمبر چه وا داشت شما را
که از حرم خدا و حرم جدت رسول خدا بیرون امدی فرمودند
وای بر تو ای اباهرة بنی امیه مال مرا کرفتند صبر نمودم دشنامم دادند
۲ صبر نمودم خواستند خونم در حرم خدا بریزند فرار نمودم مخفی نماند
بر تو معنی عرض میشود تعبیر بعلقه باعتبار بعد باشد که قلب مبارک
ان بزرکوار حقیقة قطعه خون میشود چه کونه قطعه خون نباشد
و حال انکه در روز سیوم محرم نوشته از جانب ناجیب ولد الزناء
پسر کنیز فاجره فاحشه مشهوره بزناء رسید بسوی سید الشهداء و منبع
السعادة باین مضمون اما بعد یا حسین بمن رسید است که نازل
شدی تو در کربلا بدانکه امیر المؤمنین یزید بمن امر نموده است که
خود را در بستر راحت نکذارم و سیر از نون نخورم مکر اینکه ترا
بکشم مکر اینکه نازل شوی بر حکم من و حکم یزید نظر نما بنوشته
میشوم این کافر عنید ببین که پسر فاحشه که اسم پسر معویة علیهما
الهاویة بچه نحو ذکر میکند و اسم ریحانه رسول خدا بچه نحو تعبیر مینماید
و میشود تعبیر بعلقه که فرمودند باعتبار ان تیر یکه بقلب شریف
او در یوم عاشورا رسید بود ان امام عالی مقام در روز عاشورا در اثنا
قتال ایستاده بود که ساعتی استراحت نماید سنکی بر جبهه مبارکش

عرض ما

مبارکش فرود امد جبهه ان قبله انام را شکست جامه خود بلند
نمود که خون از روی مبارک خود پاک نماید امد بجانب ان امام تیر یکه
از جهة او سه شعبه بود پس واقع شد بر قلب مبارک او پس ان امام
فرمودند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و سر مبارک خود بجانب
اسمان نمود و عرض بخلاق عالم نمود ای خدای من شما میدانید که اینجماعت
میکشند مردیرا که نیست در روی زمین پسر پیغمبر غیر از او پس
کرفت تیر را او را از طرف پشت سر خود بیرون اورد پس
خون مبارک از ان مثل ناودان جاری شد دویم از مهمات خانمانها
بین مکه و کربلا بود که دعوة نمود جمعی را بعضی داخل در ضیافت
شدند و بعضی قبول دعوة ننمودند و داخل نشدند در ضیافت خانه جماعتی
از فزاره و بجیله خبر دادند که مراجعت از مکه نمودیم ملحق شدیم
با انحضرة و در خدمت ایشان در راه بودیم لکن هر مکانی که انحضرة
فرود میامد ما در مکان دیکر فرود می امدیم و از انحضرة عزلت
مینمودیم و غرض ما ان بود که با ان بزرکوار مخالطة و مجالست
ننموده باشیم در بعضی از منازل لابد شدیم که ... منزل شویم
در انمنزلی که نازل شدیم وقتی که ... خوردن طعام بودیم کسی
از جانب ان بزرکوار بجانب ما امد و سلام نمود و کفت یا زهیر بن
قین فرزند رسول خدا مرا بسوی شما فرستاده و فرموده که بیا نزد
من که با تو شغلی دارم این پیغام که ان شخص اورد لقمه که در دست

مابود افتاد و سرهای ما بجانب زمین میل نمود مثل اینکه بالای سر ما
مرغ نشسته است ساکت و صامت شدیم زوجه زهیر دیلم
دختر عمرو گفت سبحان الله پسر پیغمبر بسوی شما آدم میفرستد که بسمت او بروید
اطاعت نمینمائید چه عیب دارد که بخدمتش سرفراز شوی ملاحظه نمائی
چه میفرماید پس زهیر روانه شد بخدمت امام مظلوم طولی نکشید مراجعت
نمود در حالت سرور و انبساط امر نمود خیمه و متاع و اسباب خود بجانب
آن سرور برند و بزوجه خود گفت انت طالق زیرا که خوش ندارم که
بسبب من ضرری و ناملائمی بتو برسد ملحق شو باهل و قبیله خود من
عزم دارم که در خدمت پسر پیغمبر باشم تا اینکه جانم فدای جان
آن نمایم و روح خود را نثار قدم او نمایم پس حقوق زوجه خود تسلیم
او نمود و او را سپرد ببعضی از پسر عموهای او که او را باهلش برساند
پس زوجه او برخواست در حالتی که اشکش جاری بود و او را وداع
نمود و گفت خداوند حافظ و پناه شما باشد و معین و ناصر شما بود و خیر و خوبی
و خوبی را روزی شما فرماید لکن خواهشم بشما اینکه فردای
قیامت مرا نزد جدش پیغمبر خدا فراموش ننمائی روایة نمودند
جمعی در بعضی از منازل که آن امام مظلوم نازل شدند بخدمت
آن بزرگوار عرض نمودند که یکی از اشراف کوفه در این مکان
منزل دارد و اسم او فلان پسر فلان است آنحضرة فرستاد بجانب او
یکی از صحابه که بیاید چون رسول امام مظلوم پیغام و فرمایش آنحضرت را باو

باو رسانید آن بیسعادت گفت انا لله و انا الیه راجعون من از کوفه بیرون نیامدم
مگر بعزم اینکه او را ملاقاة ننمایم نخواهم خدمت او برسم و دوست ندارم
که او مرا ملاقاة نماید و من او را ملاقاة نمایم رسول مراجعت نمود
تمام حکایت را بعرض اقدس رسانید آن بزرگوار فرمود و بنفس
ما نیامد ما بجانب او میرویم پس تشریف بردند در خیمه او داخل شدند
شروع نمودند بموعظه و نصیحة و امر بتقوی و اطاعت خداوند عالم و از آن طلب نصرة نمود
آن بیسعادت قبول ننمود و معذرت خواست از این فقره و عرض
نمود اسبی دارم قیمة او هزار دینار است شمشیری دارم قیمة
آن هزار دینار است این دو چیز را قبول نما و از من دست بردار
و مرا بحال خود واگذار آنحضرة فرمود مرا حاجت بر اسب و شمشیر تو
نیست لکن از این مکان بیرون رو بدرستی که از جدم رسول خدا
شنیدم هر که استغاثه و واعیه مرا بشنود و یاری نکند مرا خداوند
عز و جل جزای او جهنم دهد لا بارک الله له بلکه میگویم جماعة بسیاری
خود سبقت نمودند در دخول باین مهمانخانه بدون اینکه با نان
صاحب خانه دعوة نماید بعد از آنکه تهیه مهمانی شده مانده و خوان
گسترده شد امتناع نمودند از ورود و دخول در مهمانخانه
این جماعة صاحبان دوازده هزار کتابة میباشند که خدمت
ائمه هدای عالمیان نوشتند که تشریف فرما بجانب عراق شوید
شاهد بر این مطلب اینست که چون روز سیم محرم شد ابن

ببینید باشند از اینها کسی وارد بکربلا شدند بعضی از اصحاب
خود گفت برو بجانب حسین و بگو چرا در این مکان آمدی و سبب و داعی
آمدنت چه بود گفت مرا معاف دار از این فقره زیرا که من نوشتم
بخدمت آنجناب که بیاید بسمت عراق بد بکری امر نمود که پیغام او
برساند او هم معذرت آورد بمثل رفیق خود بعد بد بکری گفت او هم
معذرت خواست بهر کس امر نمود همه عذر میاوردند تا اینکه مردی
از اهل شام کثیر نام اقدام نمود که خدمت آن امام مظلوم رسیده و گفت
با بن سعد من میروم و پیغام تو را میرسانم و اگر امرم نمائی که گردن
او را بزنم خواهم بجای آورد ابن سعد ملعون گفت برو پیغام باو برسان
و او را بقتل نرسان روایة شده است ابا ثمامه صیداوی خدمت آن
امام مظلوم بود و آن بزرگوار نشسته بودند و اصحاب و اولاد و خدمت
و شمشیر آن امام در پیش روی مبارک میبود ناگاه مرد شامی
نمایان شد ابو ثمامه عرض نمود یا بن رسول الله این مرد بکر
میاید بجانب شما من او را میشناسم مردیست خبیث و شریر
و ملعون ایمن از او نیستم که بخدمت شما برسد پس ابو ثمامه
بجانب او رفت و او را در اثناء راه ملاقات نمود و فرمود چه حاجت
داری گفت میخواهم خدمت حسین برسم ابو ثمامه فرمود که
حاجت خود را بگو من بخدمت آنحضرت برسانم جواب بیاورم گفت
نمیشود ابو ثمامه فرمود شمشیر خود را در اینجا بگذار و داخل شو گفت

گفت شمشیر خود از خودم جدا نمیکنم ابو ثمامه گفت داخل شو لکن
دست من بقائمه شمشیر تو باشد ملعون گفت قائمه شمشیر خود
بغیر نخواهم داد ابو ثمامه گفت حال که چنین است مراجعت نما
و برا و داخل مشو پس آن لعین مراجعت نمود شب سیوم از آن بهمان
خانها که مردم را دعوت نمود شب عاشورا بود که اصحاب خود را جمع
نمود و خطبه خوندند که مشتمل بر ثناء خداوند تبارک و تعالی و نعت
سید انبیاء بود بعد فرمودند من اعتقاد ندارم اصحابی خوبتر و نیکو
تر از شما و اهل بیتی افضل و بزرگتر از اهل بیت خود خداوند جزای
خیر دهد شما را عوض از من بدانید که الان سپاهی شمشیر فرو
گرفته است شما را بردارید شتران خود را و هر یک از شما
بگیرید دست یکی از اهل بیت من و در این تاریکی شب متفرق
شوید و فرار نمائید و مرا با این جماعت واگذارید که ایشان بغیر از
من کسی را طلب نمینمایند پس در آن شب جماعتیکه از اهل طمع و ریب بودند
رفتند و متفرق شدند لکن تعجب اینست جمعی رفتند و جمعی داخل شدند
در ملهوف میفرماید در شب عاشورا جناب سید الشهداء روحی له الفداء با
اصحاب خود کرام قیام بعبادت نمودند از جهت ایشان آوازی و صدائی بود
مثل صدای مگس عسل ما بین رکوع و سجود و قیام و قعود پس سی نفر
از اصحاب پسر سعد بن ولد الزنا بر ایشان عبور نمودند و حال ایشان
بدین منوال دیدند و عسکر مشئوم را بخوبی دیگر دیدند توبه نمودند و ملحق

ایشان نمود داخل شدند در زمرهٔ صحابه شدند چهارم از مهمان
خوانه‌ها که دعوت نمود روز عاشورا بود وقت صبح بعد از آنکه طلوع
شمر پسر سعد لعین پیش افتاد از عسکر مشوم خود طلب تیری نمود
و او را در کمان گذاشت و انداخت بسوی خیمهٔ مبارکهٔ
سید الشهداء و گفت باصحاب خود شهادت دهید نزد امیر
که اول کسیکه تیر انداخت بجانب حسین من بودم پس تبعهٔ آن
ملاعنه باران تیر انداختند بجانب خیام مطهره پس آن کافر ولد الزنا
امام مظلوم متوجه فرمودند باصحاب کبار خود فرمودند قوموا
یا خیل الله ارکبوا خداوند شما را رحمت نماید بروید بسوی مرگ
که فراری از او نیست زیرا که این تیرها رسولان این طایفه است
بسوی شما پنجم از مهمان خانه‌ها که دعوت نمود وقت ظهر عاشورا
بود که آن بزرگوار از جهت او کسی باقی نمانده بود و از برای اتمام
حجة صدای مبارک را بلند نمود و فرمود آیا کسی هست که دفع شر
از حرم خدا نماید آیا کسی هست که بفریاد من غریب بیکس برسد
آیا خداپرستی نیست که بترسد از خدا در حق ما آیا کسی نیست که
امید بخدا داشته باشد در حق ما کسی او را جواب نداد و اجابت این دعوت
ننمود مگر فرزند بیمارش بعد از اینکه این دعوت بسمع مبارکش رسید
فرمود عمه شمشیر و عصای مرا حاضر کن ام کلثوم گفت چه حاجت
بشمشیر و عصا است فرمود عصا را میخواهم تکیه باو نمایم و شمشیر باو

با او جهاد نمایم در پیش روی پدر بزرگوارم آیا نمی‌شنوی چگونه طلب
یاری مینماید و احدی او را یاری نمینماید پس یکدفعه زنان و اطفال
صدا را بلند نمودند بگریه و عویل آن امام مظلوم مطلع شد امر فرمود
بخواهر مکرمه خود که منع نماید او را تا آنکه زمین بی‌حجت از آل محمد
نباشد ششم از آن دعوت و خوندن ضیافت روز عاشورا بعد از
ظهر بود بعد از اینکه آن بزرگوار ملاحظه نمود تنهائی و وحدت خود
و از جهت او از اولاد و اصحاب کسی باقی نمانده بود و ملاحظه غربت و بیکسی
اهل بیت خود نمود سوار اسب شده و انه بجانب کشتگان گردید پس ایستاد
بالای سر آنها جثهٔ طاهره و ابدان طیبه پس ندا نمود باواز بلند ای
اصحاب من و ای دوستان من آیا زنهای خود را طلاق ندادید بجهة یاری
من پس چرا تنها گذاشتید مرا چنین گفته شد که آن ابدان طاهره
اضطراب و حرکت نمودند مثل اینکه اراده پاشدن نمودند پس آن امام
عالیمقام فرمودند بخوابید شما در خوابی که هستید هفتم
از آن دعوت و خوندن ضیافت بعد از اینکه از بالای اسب بر زمین قرار
گرفت در آنحال طلب یاری نمود و استغاثه مینمود احدی جوابش
نمیداد مگر پسر خودش عبد الله و پسر برادرش عبد الله بن الحسن
اما اول از این دو طفل طفلی سه ساله زنان از او غفلت نمودند
از جهة شدة حزن و مصیبت و این طفل معصوم از شدت محبت پدر
او را بر بود و بسمت مقتل روانه شد تا اینکه خود را به پدر بزرگوار

رسانید ملاحظه نمود در بدن خود جراحات چوبهای تیر که در بدن
شریفش فرو رفته مثل قنفذ آن طفل مشغول ملاعبه با آنچوبهای
تیر شد پس آن امام بزرگوار بنا بر رافت و مهربانی با آن طفل نمود
و سر و روی آن طفل را مسح مینمود پس ولد الزنائی از عسکر پسر
سعد حرام زاده بدبخت ملعون قصد آن طفل بیگناه شد آمد آن طفل را
از کنار پدر بزرگوارش کشید و او را از گوش تا گوش ذبح نمود آن امام
مظلوم در این حالت روی مبارک خود را منحرف نمود اما دویم عبد
الله ابن الحسن و او طفلی بود هنوز بحد بلوغ نرسیده بود و در خیمه
بود عموی خود را با آنحال دید نتوانست صبر کند از نزد زنان بیرون
آمد عمه مکرمه اش آمد که او را برگرداند امتناع نمود و عرض نمود
والله نخواهم از عمم خود جدا شد پس ابحر بن کعب یا حرمله کافر
ظالم بی ایمان بسرعت آمد با شمشیر برهنه حواله بان امام عطشان
نمود آن طفل معصوم گفت و یحك میخواهی عموی مرا بکشی پس دست
کوچك خود را سپر نمود آن ظالم بیدین بیرحم از خدا شرم نکرد
و از پیغمبر حیا ننمود شمشیر خود را فرود آورد دست آن طفل بیگناه
قطع نمود و بپوست آویخته شد پس فریاد برآورد و گفت یا اماه
پس آن امام عالیمقام او را در کنار خود گرفت فرمود صبر نمای
ای برادرزاده بر آن چیزی که بر تو وارد آمده و طلب خیر از خدا
نما زود است که خلاق عالم ترا ملحق سازد بپدران بزرگوارت

فضیلت گریستن نمودن و گریانیدن

بزرگوارت پس حرمله ولد الزنای ملعون تیری بجانب آن طفل
انداخت و آن مظلوم در کنار عم بزرگوارش شهید شد و هم
از مهمانخانها که دعوت ضیافت آن شدند گریه نمودن و بگریه
انداختن مردم است بر مصیبت آن امام مظلوم روایت شده است
بسند معتبر از مولای ما امام محمد باقر ع فرمودند که فرمود پدر بزرگوارم
امام زین العابدین ع هر مؤمنی که اشك از چشمش جاری بود منزلش
خداوند متعال در غرفه از بهشت قرار دهد بسبب آن اشك
و در آن ساکن شود سالها هر مؤمنی که دیده او گریان شود تا آنکه
جاری شود بر خد و صورتش در المها و مصیبتهائیکه بما رسیده است از دشمنان
ما نازل نماید او را خداوند عج در منزل صدق هر مؤمنی که برسد او را
اذیتی در حق ما خداوند عالم دور نماید از او اذیت را و ایمن کند او را
در روز قیمت از غضب آتش خود روایت شده است از امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق ع که آن بزرگوار فرمودند هر که
ما را یاد آورد و از چشم او اشك آید اگر چه بمقدار بال مگسی باشد
خلاق عالم گناهان او را خواهد آمرزید اگر چه مثل کف دریا
باشد روایت شده است از آل رسول سلام الله علیهم که ایشان فرمودند
هر که بگرید یا بگریاند در حق ما صد نفر خداوند عج ضامن شده
است از جهة او بهشت و هر که بگرید یا بگریاند پنجاه نفر از جهة
او بهشت است هر که بگرید یا بگریاند سی نفر پس جزای او بهشت

باشد هر که بگرید یا بگریاند ده نفر را پس از برای او بهشت است
هر که بگرید یا بگریاند یکنفر را از جهة او بهشت باشد مناسب مقام
آنستکه اعلام نمایم چند مطلبی اول آنست معروف در میان عوام و
خواص آنستکه تفاوت ندارد مابین گریه نمودن و گریاندن و شبیه
بگریه کننده بودن در اجر و ثواب ظاهر آنستکه مطلب باین نحو باشد
زیرا روایاة معتبرة وارده از اهل عصمت در او تباکی ندارد و خالی از لفظ
تباکی است و گفتن بر ثبوت تباکی و ریاء که از مقبحات عقلیة است
در او عیب ندارد خالی از وجه است حاصل کلام آنستکه مردمان
این زمان میگویند در گریه بر سید الشهداء روحی له الفداء حتی بنحو
ریاء و سمعه ثواب دارد و اجر و مزد میدهند و دلیل ایشان آنست
اگر کسی شبیه بگریه کننده شود بر او اجر و ثواب تباکی و شبیه
نیست مگر ریاء و سمعة حقیر عرض مینماید دلیل بران نیست زیرا که
اخبار معتبرة خالیست از لفظ تباکی بلی ریا و سمعة را در امور متعلقه
بسید الشهداء مبطل نمیدانیم نه اینکه بر ریاء ثواب دهند بلکه ثواب
از جهة ذات عمل است توضیح مطلب گریه و زیارت رفتن و اطعام از
جهة جناب سید الشهداء نمودن از قبیل عباداتیستکه وجود خارجی توقف
ندارد بر قربة مثل صوم و صلوة که موقوفست بلکه هر نحوی از او در خارج
محقق شود صحیح است و درست و فرد فاسد ندارد مثلا کسی رفت
دزدی نماید در حرم سید الشهداء یا اینکه مردم بگویند او آدم خوبی

خوبی است بمحض حضور و دخول در حرم شریف ثواب زیارة دهند از جهة
تحقق زیارة و حضور نه از جهة ریاء و سمعة و هم چنین اگر گریة
محقق شود ثواب بر او مترتب شود بعد از تحقق موضوع اگرچه سبب او
ریاء و سمعه شود و این مطلب که عرض شد که ریاء و سمعه مبطل
امور متعلقه بجناب سید الشهداء نمیشود شهید اول علیه الرحمة
در قواعد میفرماید دعوی اجماع مینماید بلکه غیر ایشانهم تصریح
نموده‌اند و فرموده‌اند عباداتی حاجة بقصد قربة دارد مگر شاذی
از آن و مراد بشاذ نیست مگر مثل قرآن تلاوة نمودن و زیارة
نمودن و نخوان دوم آنستکه ثواب و اجر بر بکاء و ابکاء بر حضرة سید
الشهداء و متی مترتب شود و اذ آیات وارده بر آن امام معصوم باشد زیرا
ثوابرا مترتب نموده‌اند بر مصیبت او و این نمیشود مگر اینکه معلوم نمائی
که بر سید الشهداء این نحو مصیبت وارد است و این مطلب از مصیبت
او است و این از بلاء وارده بر آن امام مظلوم است پس لابد است
او نماید بعلم یا با اطمینان اگرچه بروایات معتبرة باشد اگرچه نزد حقیر تامل است
در اکتفاء باخیر زیرا این مسئله از مسائل اعتقادیه است مثل اصول
الدین جواز عمل بمظنة در او محل تامل است هر چه هست ربط بمسئله
فرعیة ندارد که بتوان در او تسامح و تساهل نمود چنانچه از بزرگ و
کوچک ملاحظه مینمائیم که اکتفاء نموده که اصل و فرع او معلوم نیست
بلی این نحو روایات و اخبار ضعاف سبب میشود از گریه نمودن بر مصیبت آن

نمایند در ذکر مصیبت
بروایات و اخبار ضعاف

امام مظلوم علی نحو الاجمال باین معنی این مصیبت بخصوص که قاری که تلاوة
قرائه مینماید سبب میشود برانیکه انسان متذکر میشود که ان امام مظلوم
بود و گریه از جهة مظلوم بودن بنحو کلی مینماید اگر بعنوان خصوص
گریه نماید واو هم در واقع دروغ باشد براو اجر و ثواب نباشد زیرا از جهة
مصیبت او گریه ننموده است شبو مرانتکه گریه بر سید مظلوما
که یکی از عبادات انسان بایست براو گریه نماید بعنوان مولویة
واتفاقی بودن یعنی خداوند امر فرموده که براو گریه بنما و بر گریه او اجر و ثواب
خواهم داد اگر این عنوان در نظر او نباشد بلکه گریه نماید از جهت ان
مصیبت خاصة او وان مصیبت خاصة او را محزون و بگریه اورد
بران ثواب مترتب نمیشود واگر در نماز این نحو گریة از برای
سید مظلومان نمود نماز او باطل است زیرا که گریة نمودن بر مطلق
میت و مصیبت نزده ممدوح نیست بلکه شاید قبیح و مذموم باشد
پس باید اناً گریة نماید بر جناب سید الشهداء که بجبهه مبارک او
سنگ زدند و شکست و خواست خون از صورت منیر خود بجا
خود پاک نماید تیر بقلب مبارکش زدند این نحو مصیبت از جهة
هر که اتفاق افتد و دیگری ملتفت شود محزون میشود و گریه مینماید اگرچه
کافر باشد پس لابد است عنوان مولویة ملاحظة نماید تا براو اجر مترتب
شود چهارم گریه بر انحضرة نمودن از بدیهیات مذهب شیعه است
که براو مترتب میشود ثواب و اجر و اخبار متواتره است براو بلکه بعضی

مینماید
بعضی از روایات امم سابقه براو دلالت دارد کلام سخن در غیر
او است از پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمة و سائر ائمة صلوات الله و
سلامه علیهم بلکه بر انبیاء سابقه اینکه گریه مصیبت ایشان و گریه
بر ایشان با ثواب و اجر بران مترتب میشود یا خیر اخبار بخصوص در این فقره
وارد نیست و بنظر نرسیده است لکن میتوان باولویة و تنقیح مناط قطعی
دعوی نمود بر الحاق غیر سید الشهداء بلکه بعضی از روایات وارده در
بعضی از موارد میتوان استکشاف این مطلب نمود مثل اینکه در گریه
بابوذر غفاری و مسلم بن عقیل وارد است که گریه بر ایشان
علامة ایمان و اسلام است پنجم دعوی ضیافة بزیارة سید
الشهداء است شیخ مرحوم در جواهر ملخص روایات وارده در
زیارة ان امام عالیمقام را فرموده است وارد شده که زیارة ان
امام مظلوم واجب است بر مردان و زنان هر که ترک زیارة ان
امام معصوم نماید ترک حق خدا و رسول نموده است بلکه تارک
زیارة او عاق رسول خدا است و ناقص است در ایمان و دین و بر غنی
حقست زیارة ان بزرگوار در سالی دو مرتبه و بر فقیر در سالی
یکمرتبه هر که یکسال براو بگذرد و نزد قبر شریف مظلوم شهید
حاضر نشود یکسال از عمر او کم میشود بلکه در روایة منصور بن حازم
وارد است که حضرة امام بحق ناطق فرموده است اگر بگویم یکی از
شما میمیرد پیش از اجل او بسه سال هر اینه راست گفته ام زیرا

شما ترک مینمائید زیارت امام مظلوم را خلاق عالم نقص مینماید عمرهای
شما را و ارزاق شما را پس غنیمت بشمارید زیارت آن حضرت را و ترک
ننمائید زیارت آن شهید را زیرا که حسین بن علی علیهما السلم ملاحظه
میفرماید شما را و شهادة میدهد از جهة شما در نزد خداوند عالم
و در نزد جدش پیغمبر خدا و خدمت پدر بزرگوارش امیر المؤمنین
و نزد فاطمه علیهم السلم و زیارت امام مظلوم موجب طول عمر میشود و ایام
زیارت او از اجل حسنات محسوب میشود و رفع غم و اندوه مینماید و گناهان را
میریزد و پاک مینماید و هر کامیکه خدا بر میدارد یک حجه مقبوله
از برای او ثبت مینماید بلکه از جهة زیارت او ثواب بیست حج
مقبول منظور میشود و اجر هزار بنده در راه خدا آزاد نمودن و هزار
اسب در راه خدا داده است و از برای زائر است بهر درهمی که خرج
مینماید ده هزار درهم از اجر و هر که نزد قبر شریف او حاضر شود
در حالتیکه او را امام مفترض الطاعة بداند خلاق عالم گناهان
گذشته و آینده او را میآمرزد و مثل کسیکه زیارت خدا نموده باشد
در فوق عرش تمام شد کلام صاحب جواهر علیه الرحمة شیخ طوسی
ثواب زیارت او بهتر از حج روایت کرده شبهه بدان این امور
که در زیارت آن بزرگوار است همه اطاعت است و صدق بلکه ز
زیاده از آنست که ذکر شد لکن رسیدن باین مثوبات و اجرها نهایت
اشکالات و صعب میباشد زیرا عوائق و موانع از وصول باین اجر

اجر و مزد و ثواب زیاد است مثلا از قطعیات دین اسلام است اگر نماز
قبول شد سایر عبادات از واجبات و مسنونات نیز مقبول است میشود
و موانع قبول نماز زیاده است مثل اینکه اگر غیبت مؤمن مستوری
نماید تا چهل یوم نماز او مقبول نخواهد شد یا اینکه نماز خلل دار از
جهل بمسائل یا اینکه حسد برادر دینی خود دارد که قوت ایمان او را زائله
است یا اینکه نمام و سخن چینی شغل او است یا اینکه ایذاء
برادر دینی خود میکند که حقیقة محاربه با خدا نموده است
و امثال این امور که در محل خود مذکور است که مانع قبول نماز است
و مثلا جماعتیکه در زمان خود ملاحظه مینمائیم که مسافرت
مینمایند بسوی قبر شریف اصلا در ایشان علامه زائر نیست
در واقع مترف صاحب مال و جاه را گویند
بلکه غرض حقیقی ایشان کیف و لهو و لعب است مترفین از امة
شغل ایشان چنین است در اثناء مسافرت ذکر خدا و استغفار
و تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند عج نمیشوند و آن نحو که بزیارت اموات
خود میروند بزیارت آن شهید عطشان غریب نمیروند بلکه حلویات
و سفره که مشتمل است و مملو میباشد بر الوان از اطعمه با خود میبرند
بلکه اعجب اینکه میدانند و ملاحظه هم مینمایند جماعتی از ذریه
طاهره از علویات و علویین گرسنه و برهنه و سرگردان و منقطع
از همه جهات و سؤال هم از ایشان مینمایند و مع ذلک اعتنائی بایشان
نمینمایند و احتراز و تجنب از ایشان میکنند و خدمت جدایشان

مشرف میشوند واسم اورا زیارت گذار مینامند اگر بخواهیم بسط این
مقال نمائیم این رساله وجزوه گنجایش اورا ندارد لکن اکتفا مینمائیم بیك
کلام مختصر که امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق میفرماید وان اینست
فرمایش میکند بعضی از تابعین خود عمل خودرا خالص نما زیرا که مرا آن
داباست وانا ست نتوان اورا فریب داد ذهـمـ دعوة ضیافت
شفاعة است اجماع بر اکه حق بر سید الشهدا دارند از هر جهتی از
جهات حتی اگر اب اشامیده باشد و متذکر تشنگی امام مظلوم شده باشد و
لعن بر قاتل ان شهید عطشان نموده باشد یا جرعه ابی در راه او داده
باشد یا اعانت زوار او نموده باشد ولو براه نمادن یا ترغیب بزیارت
او نمودن ایشانرا خواهد شفاعة نمود ودر بهشت داخل مینماید
در روایتی وارد شده در حق مختار ابن ابی عبیده ثقفی که امام مظلوم
اورا از جهنم بیرون اورد معروف است در بحار الانوار و مجمع البحرین
مذکور است ایقاظ در بعضی از روایات وارد است جماعتی
در قیمه خدمت جناب سید الشهدا حاضر شده ایشان را امر بدخول بهشت
مینماید ایشان معذرت خواهند و میگویند مارا بحال خود واگذار بدما
دست بر نمیداریم از انیام خادمیت مظلوم و با او میمانیم بدانکه ای برادر این
مهمانخانهائیکه از جهة ان امام عالیمقام عرض نمودم تمام انهارا میتوان
امروز داخل شد بسبب بعض افعالیکه بعمل اورد و داخل در هر یك
انها شود لکن از مجاهدات نفسانیه والله اعلم باب اول در

باب اول در کیفیة بیرون رفتن ان عالیجناب است از مدینه طیبه
بجانب مکه مشرفه و از مکه مشرفه بسمت عراق بلد ان سید
بزرگوار در اثناء راه بین مدینه و مکه و بین مکه و عراق مکرر
بیان میفرمود احوالات یحیی بن زکریا و موسی بن عمران و تلاوت میفرمود
ایه شریفه فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین
در وقت بیرون امدن ان جناب از مدینه منوره و در وقت دخول در
مکه مشرفه تلاوت میفرمود این ایه شریفه را ولما توجه تلقاء مدین
قال عسی ان یهدینی ربی الی سواء السبیل نکته قرائة فرمودن این دو ایه
شریفه و احوال یحیی بن زکریا را شاید این باشد که میخواست معلوم
نماید که حال خودم مثل حال این دو پیغمبر بزرگوار است و ان اینست
که احوال این دو پیغمبر فی الجملة از بابت مقدمه بیان شود اما
حکایت حضرت موسی ع روایت نموده است از حضرت امام محمد باقر علی بن
ابراهیم قمی که ان بزرگوار فرمود بعد از اینکه مادر موسی حامله شد
بانحضرت اثر حمل او معلوم نشد اصلا مگر وقت وضع ان نظر باینکه
فرعون گماشته بود بر زنان بنی اسرائیل زنی از زنان قبطیرا
که مراقب حال زنان بنی اسرائیل باشد زیرا که بفرعون خبر داده بودند
که از بنی اسرائیل طفلی خواهد متولد شد که هلاك تو بدست او خواهد
شد و بنی اسرائیلهم این دعوی مینمودند فرعون گفت حالکه امر چنین است
نخواهم اولاد ذکوری برای این طایفه باقی گذاشت تا اینکه نباشد

ان طفلیکه ایشان اراده او را داشتند امر نمود که زنان بنی اسرائیل را
از مردان ایشان جدا نمایند و حبس مردان ایشان نمودند بعد از اینکه مادر
موسی موسی را وضع نمود نظر کرد بسوی طفل خود محزون و مغموم شد
و شروع بگریه نمود که این طفل را خواهند کشت پس خداوند مهربان
ان زن قبطیه را بر موسی مهربان نمود گفت بمادرش چه میشود شما را که رنگت
زرد شده و احوالت متغیر گردیده جواب داد که میترسم طفلم را بکشند قبطیه عرض
نمود مترس از من و خوف نداشته باش من او را دوست میدارم و از
خواص ان بزرگواران بود که نظرش بر او می‌افتاد بی اختیار او را دوست ۱۱
میداشت چنانچه خلاق عالم میفرماید و القیت علیک محبة منی پس قبطیه ۹
دوست او شد و موسی را در تابوت مادرش داخل نمود ندائی باو رسید
که او را در دریای نیل بینداز مترس و محزون مباش ما او را بتو بر میگر
دانیم و او را خواهیم از پیغمبران خود قرار دهیم پس مادر او سر تابوت را
محکم نمود و او را در رود نیل انداخت فرعون در انزمان از جهة تفرج
و کیف در کنار شط در قصر خود بود نظر او در نیل افتاد در وسط
نیل تابوتی دید و زوجه او اسیه دختر مزاحم با او بود و ان تابوت را
موج اب و حرکت باد این طرف و ان طرف میبرد بالاخره تابوت را در کنار
قصر فرعون اورد امر نمود که تابوت را حاضر نمایند حاضر کردند و سر انرا
باز نمودند در میان ان طفلی دیدند فرعون گفت این طفل از بنی
اسرائیل است خلاق عالم محبت او را در قلب فرعون انداخت که او را

که او را بیتاب کرده و محبت او بنهایت رسیده و هم چنین اسیه
دختر مزاحم فرعون با ان شدت محبت و دوستی خواست او را بکشد
اسیه گفت ما که اولادی نداریم خوبست که او را تربیت نمائیم که
پسر ما شود و نمی‌دانستند که این طفل موسی است و هلاکت فرعون
باو خواهد شد پس فرعون امر نمود که از جهة او زنی پیدا نمایند که او را
شیر دهد دفعتا اوردند زنانیرا که اطفال ایشانرا ذبح نموده بودند
موسی شیر احدیرا قبول ننمود و میل نفرمود بمادرش خبر دادند که فرعون
طفلی را گرفته مادرش محزون شد و گریست نزدیک بود هلاک شود
پس خلاق عالم توفیق صبر بان عنایت فرمود و بخواهر موسی فرمود
برو و بجو پای برادر خود شو ببین که حال او چون است خواهرش رفت بتفقد
حال برادر خود امد بجانب خانه فرعون در کناری ایستاد برادر خود را
دید و اهل فرعون ملتفت باو نشدند فرعون دید که از پستان کسی از زنان
بنی اسرائیل شیر قبول نمینماید محزون شد و مغموم خواهر موسی مریم که
با این حال دید گفت میل دارید شما را دلالت نمایم بخانه و وادی و اهل بیتی که
کفالت و پرستاری این طفل نمایند و ایشان مهربان و مشفق بر او باشند
گفتند بلی پس امد بسوی مادر موسی کیفیت را عرض نمود و گفت چشمهای
شما روشن بیا برویم طفل خود را شیر بده و قضیه را بیان نمود مادر را
اورد بخانه فرعون و طفل را در بغل گرفت و طفل پستان او را قبول نمود فرعون
و اهل او خوشحال شدند و اکرام و اعزاز او نمودند و گفتند که این طفل را

از جهة ما تربیت و پرستاری شما خواهیم نمود از حضرت امام
محمد باقر سؤال نمودند که حضرت موسی چند روز از مادر خود غایب
بود فرمودند سه روز پس موسی نزد فرعون در کمال عزت و بزرگی
بود تا بحد رشد و کمال و سن جوانی رسید موسی اقرار بتوحید
و وحدانیت خدا مینمود و تکلم بیگانگی خداوند متعال میفرمود و
فرعون او را منع مینمود تا امر و کار بمرتبهٔ رسید که فرعون قصد
نمود که او را بکشد موسی از او فرار نمود و داخل شد در شهری از
شهرهای فرعون دید دو نفر با هم نزاع و جدال میکنند یکی از
ایشان سخن میگوید مثل سخن موسی و دیگری بمثل سخن فرعون
آن شخص که بمثل موسی سخن میگفت از آن بزرگوار استعانت نمود
بر دشمن خود موسی چنان بدست خود بر او زد که او را کشت امر موسی
مابین مردم شایع شد و او را نسبت بقتل دادند موسی در آن بلد
با خوف و اضطراب ماند چون صبح شد کسی آمد و شیعهٔ موسی را گرفت
که از او انتقام بکشد او از موسی استعانت طلبید آنشخص گفت اراده داری
مرا بکشی چنانچه دیروز کسی را کشتی موسی اعانت نمود شیعه خود را
و او را بحال خود واگذاشت خزینه دار فرعون بموسی ایمان داشت و ایمان
خود ششصد سال پنهان داشت و بفرعون خبر دادند حکایت کشتن
موسی قبطی را فرعون طلب نمود موسی را که او را بکشد آن مرد خزینه دار فرستاد
بجانب موسی که این جماعت در خیال کشتن شما میباشند بیرون روید

بیرون روید از این بلد موسی در کمال خوف و دهشت از آن بلد بیرون
رفت در حالتیکه نظر بجانب راست و چپ خود مینمود شاید کسی از
عقب بیاید و او را نه زادی بود و نه راحله در بلندیها و پستیها راه مینمود
تا اینکه رسید بمدین در زیر سایه درختی قرار نمود در نهایت گرسنگی
زیرا که سه روز بود که چیزی میل ننموده بود در زیر آن درخت که نازل
شده بود ملاحظه نمود چاهی دید که اهل آن بلد گوسفندان و دواب
خود از آن چاه آب میدادند لکن مردان و جوانان آن بلد مشغول آب دادن
دواب خود بودند و دو دختر با چند گوسفند در یک جانب ایستاده بودند
که حضرات فارغ شوند ایشان گوسفندان خود آب دهند موسی رقت
نمود بحال آن دو و دلش بسوخت از جهة بیکسی ایشان نزدیک چاه
رفت و سؤال از آن دو نمود از چه جهة گوسفندان خود را آب نمیدهید
عرض نمودند آب نمیدهیم تا اینکه این جماعت فارغ شوند و پدر ما
مرد پیری میباشد تا آخر حکایت که در قرآن مجید فرموده است
و اما احوال یحیی بن زکریا آن بزرگوار اظهار نبوت و پیغمبری نمودند
در سن هفت سالگی و همیشه در گریه و ناله و زاری بودند از خوف
خداوند متعال حتی امر بمرتبه رسید که گونه مبارکش مجروح شد
و لباس خشنی از پشم و غیر او میپوشید و ازهد مردمان آنزمان بود
و مردم را امر بمعروف و نهی از منکر مینمود بلکه نهی از منکر نمودن آن
جناب سبب قتل آنمظلوم شد نقل شده که سلطان زمان آن

بزرگوار میل نمود بدختر زوجهٔ خود یا دختر خواهر خود و او را عشق
شدید عارض شد و دختر هم میل بپادشاه داشت امر نمود الی ربید
که پادشاه خطبه نمود دختر را حضرت یحیی او را منع نمود دختر دشمن آن
بزرگوار شد و بعضی از شبها آن پادشاه بسیار مست شراب شده بود
خواست وقاع با دختر نماید دختر تمکین نداد و گفت نخواهم قبول نمود
مگر اینکه یحیی را بقتل برسانی آن سید در همان شب طلب نمود یحیی را
و آن بزرگوار را از محراب عبادتش کشیدند در نزد پادشاه حاضر نمودند
آن لعین امر بقتل آن مظلوم نمود و حاضر نمود پوستی و طشتی پوست از جهة اینکه
خون مبارکش روی زمین نریزد چنین نمودند بعد از آن ملعون این
اجمال احوال این دو پیغمبر بزرگوار وجه مناسبت احوال سید الشهداء
روحنا له الفداء بآن دو پیغمبر اله فی الجملة معلوم است مثل اینکه موسی
ابن عمران خائف و ترسان و گرسنه در فلوات بود آن امام مظلوم هم خائف
و ترسان از مدینهٔ جدش و مکهٔ معظمه بیرون آمده در صحرای کربلا
گرسنه و تشنه بود مثل اینکه موسی خود را بآب مدین رسانید حسین بن
علی نیز وارد کنار فرات شد دید جماعتی بر آب مباشا مند و فرقهٔ از زنان و
اطفال ممنوعند از آشامیدن آب مثل اینکه آن دو دختر میگفتند پدر
ما شیخ کبیر است اطفال سید مظلومان میگفتند پدر ما آقای همه و بزرگ
تمام است مثل اینکه موسی بن عمران آخر کار بمرتبهٔ کلیمیة و رسالت حسین بن
علی نیز آخر امر خود بمرتبهٔ شهادت رسید لکن مع ذلک مقایسه نمیتوان

نمود امر سید الشهدا را نمیتوان بموسی بن عمران زیرا که موسی بعد
از ورود بمدین سایه درختی بود که استراحتی نماید و سید الشهدا
در زمین کربلا روی زمین گرم برهنه افتاده بود در مقابل آفتاب
گرم و هم چنین مقایسه نتوان نمود حال آن عالیجناب بحال یحیی بن
زکریا اگر چه آن بزرگوار با یحیی در اموری چند شریک میباشند
مثل اینکه هر دو ششماهه از مادر متولد شدند و هر دو مسمی شدند
باسمی که احدی قبل از ایشان باین دو اسم برده نشده بود و هر دو اسم
مبارکشان از جانب خلاق عالم آمده خداوند متعال ایشان را باین
نام اسم گذاشت و هر دو از شیر مادر شیر نخوردند اما یحیی هر وقت
که حاجت بشیر داشت او را باسمان میبردند و بر میگردانیدند و اما
حضرت سید الشهداء از زبان رسول خدا یا از ابهام آن بزرگوار شیر
میل میفرمود لکن مع ذلک مقایسه نیست زیرا که یحیی را روی
پوست تخته انداختند و طشتی حاضر نمودند و سر مبارکش از بدن
لطیفش جدا نمودند و در جسد شریفش جراحتی نبود بخلاف آن امام
غریب مظلوم روی زمین انداختند بعد از اینکه در بدن شریف
آن شهید بیکس جراحات بسیار بود و طشت حاضر نمودند و او را کشتند
یحیی بعد از اینکه او را شهید نمودند پادشاه را منع نمود از تزویج بنت نمودن
و او هم خائف شد و ترسید بخلاف آقای مظلوم شمر کافر بیدین
ولد الزنا که سر انورش را از بدن نازکش را که جدا نمود خواست که بمنزل خود

ببرد او از پی از حلقوم بریده اش شنید که او را نفرین میکند و میفرمود
که خداوند قهار ما بین سر و بدنت جدائی اندازد چنانچه ما
بین سر و بدن من جدائی انداختی ای ولد الزنای بیرحم بیمروت پس بدن
سر مقدس مطهر منور امام مظلوم عطشان را بر زمین انداخت بنا نمود
بتازیانه زدن لابد است مثل سید الشهداء مبتلا شدن بمثل این بلیة
تا اینکه سبب زیادتی اجر و علو درجه آن بزرگوار شده باشد نزد
خدای عز و جل بلکه لازم بود بر آن سید بزرگوار تسلیم این امور نماید زیرا
که روایت شده است جبرئیل نازل بر پیغمبر شد و با او صحیفه‌ها بود آن
صحائف خدمت رسول الله گذاشت پیغمبر فرمود ای برادر جبرئیل
این صحائف چیست عرض نمود این صحیفه‌های اوصیای شما هست
که هر یک بصحیفه خود عمل نماید پیغمبر آن صحائف را قبول نمود
و نزد خود داشت تا وقت وفات خود تسلیم پسر عم خود نمود و
باو فرمود که بصحیفه خود عمل نما و امیر المؤمنین عمل نمود بصحیفه
خود بآنچه در او ثبت شده بود و بعد از خود باقی صحائف را تسلیم
فرزند دلبند خود حسن نمود و عمل نمود بآنچه در صحیفه او
ثبت شده بود از جهاد در اول امر و بعد صلح نمودن و در خانه
نشستن و از مردم اعتزال نمودن تا اینکه جاری شد امر بآنچه که باید
جاری شود و در وقت وفات خود تسلیم نمود باقی صحائف را ببرادر
بزرگوار خود و باو امر فرمود که عمل نماید بصحیفه خود و در آن

و در آن صحیفه نوشته شده بود جهاد عدو و کشته شدن تو و کشته
شدن اهل بیت و خود را بخدای تبارک و تعالی فروختن و لذا آن بزرگوار
تمام اذیات و مصیبات متحمل شد حتی آن بزرگوار از صبح عاشورا تا
بعد از زوال تمام عبادات را بجای آورد از عبادات بدنیة و قلبیة و وضو
و غسل و تیمم نمود بخون شریف و بخاک و تنویر نمود در آن روز چنانکه
مطایبه بریر بن خضیر همدانی با عبد الرحمن بن عبد ربه معروف است
و عیادت مریض در آن روز نمودند تشییع جنازه و حمل جنازه در آن روز
بنفس نفیس خود نمودند لکن آن بزرگوار جنازه را روی هم
دیگر گذاشت شاید نکته این باشد که اسب بر ایشان ندوانند و نماز
در آن روز خواندند بجماعت لکن دو نفر از صحابه او زهیر بن قین
و سعید بن عبد الله الحنفی پیش روی آن بزرگوار ایستادند که نفس
شریف آنحضرت محفوظ بماند از سهام قوم و زکوة در آن روز
دادند انگشتر با انگشت صوم وصال در آن روز بجای آوردند زیرا
که در آن شب و روز آب و طعام میل نفرموده بودند حج بجای آورده بود
لکن محرم درج دو جامه احرام میپوشد آن امام یک جامه طلب نمود
که احدی برادر آن رغبت نباشد هروله او ما بین خیام و میدان بود قربانیها
نمود عوض سر تراشیدن سر او و رمی جمره او دفع اعدا بشمشیر خود
نمود پس آن عالی مقام نفس خود را از خدای خود خرید بعوض و آن
عوض را تسلیم خدای خود نمود پس هر چه خداوند عز و جل ثواب و اجر

که بزوار و کریه کنندکان امظلوم عنایت فرماید عوض خون ان
مظلوم است مثلا هر که بکقطره اشك در مصیبت او بریزد و لو بقدر
بال مکسی خلاق عالم کناهان که شتر و ابنده اش را بیامرزد این
جزاء و ثواب مال کریه کنندکان و زیارت کنندکان از جهة زیارت و کریه نیست
بلکه خداوند عالم قرار داد عوض نهاده ان مظلوم این قدر ثواب بنموده که
بدهد پس تعجب نباید کرد که یك خطوه در زیارت ان امام غریب
شهید عطشان ثواب یك حج مقبول است و یکقطره اشك سبب
امرزیدن کناهان شود چه کونه چنین نباشد با ملاحظه نموده صبر
صبران سید بزرکوار بر استهزاء و حرفهای بدتر از تیر هر اشعبه
پسر سعد نانجیب ولد الزناء که در جواب امظلوم عرض مینماید اکر کند
نباشد و فی الشعیر کفایة و هم چنین از پسر زانیه فاحشه که مینو سد
بپسر سعد کافر بید بنا بر خدا بنجر اکر داخل در حکم من میشود او را با یاران
او نزد من روانه نما تا ببینم مصلحت خود را در حق او خلاصه کلام
اکر کسی در جزئیات مصیبات وارده بران سید عالیمقام ملاحظه فرماید
استبعاد نخواهد نمود در ثواب کریه و زیارت ان سید ارجمند جوع نمایم
با اصل مقصود انچه در این باب بود بدان بعد از اینکه پسر ابو سفیان لعنة الله
علیه و علی ابنه النیران بدرك واصل شد ثوله سك خود را خولت
زاده خود را خلیفه و جانشین خود نمود و از مردم ~~بیعت~~ اهل شام و نواحی ان بیعت ~~کرفت برای ان~~
نطفه حیض کرفت ~~و شامی با نواحی دیکر برا و اطاعت نمودند~~ نوشت

نوشت بعامل خود در مدینه که ولید بن عتبة بن ابی سفیان کافر بود
که از حسین بن علی علیهما السلام بیعت مرا بکیرد و اکر امتناع و ابا نمود
سر او را جدا نما و بجانب من بفرست ولید حرامزاده کتابت یزید
عنید ولد الزنا که بان نانجیب رسید مروان بن الحکم پلید بی رحم را احضار
نمود و با ان کافر مشورت کرد در این امر او کفت حسین نخواهد بیعت
کرد اکر من مامور میبودم سر او را از بدنش جدا مینمودم ولید کفت
من هرکز نخواهم این امر اختیار کرد پس ولید فرستاد خدمت ان
امام عالیمقام در شب که تشریف فرما شوید که میخواهم شما را
ملاقات نمایم ان بزرکوار مطلب را فهمید جماعتی از بنی هاشم را حاضر
نمود و با ایشان امر فرمود که با خود اسباب حرب و اسلحه جنك بردارید
ولید ملعون در این وقت شب مرا طلبیده و من ایمن از او نیستم زیرا که
اراده دارد که مرا دعوت بامری نماید که نخواهم قبول انرا نمود شما با من
بیائید من بر او داخل شوم شما عقب در بنشینید اکر صدای من بلند
شود شما داخل شوید و مرا خلاص نمائید پس ان امام مظلوم تشریف
فرما شدند بخانه ولید پلید و مروان بن الحکم حاضر بود پس ولید
عنید خبر بدرك واصل شدن معویة علیه الهاویة داد ان جناب
فرمودند انا لله و انا الیه راجعون بعد ان بیحیا کتابت یزید را بر ان جناب
عرضه نمود و مضمون کتابت را قرائت نمود و کفت مرا امر نموده که از شما
بیعت او را بکیرم حضرت فرمودند ای ولید من اعتقاد ندارم از تو

که قناعت نمائی ببیعت من در خلوة از برای یزید مگر اینکه آشکارا
بیعت نمایم تا مردم بفهمند و بدانند ولید پلید عرض نمود چنین باشد
امام فرمود صبح شود تا ملاحظه شود صلاح چه چیز است ولید عنید
عرض نمود تشریف ببرید بسلامت مروان ملعون بولید گفت اگر الآن
از او دست برداری هرگز نخواهد بیعت نمود و مثل این وقت نخواهی
بر او ظفر یافت بالآن بیعت نماید یا گردنش را بزن آنجناب فرمود
یا ابن الزرقاء تو قادری که مرا بقتل برسانی از جای خود جستن نمود
در حالت غضب پس صحابه او داخل شدند در خانه ولید با سلاح آن
بزرگوار با ایشان بیرون رفت مروان بولید عنید گفت مخالفت
نمودی دیگر نمیشود که بر او غالب شوی ولید گفت وای بر تو ای مروان میخواهی دین
مرا ضایع نمائی خوش ندارم که تمام دنیا و آنچه در او است مال من باشد
و من حسین را بقتل رسانم پس حضرت مراجعت بمنزل نمود چون
صبح شد از منزل بیرون تشریف آوردند که ملاحظه نمایند که
خبر چه منوال است مروان لعین را ملاقات نمودند آن بزرگوار را عرض
کرد یا ابن رسول الله معصیت مرا نمودی و من مهربان و ناصح شما هستم
اگر سخن مرا بشنوی خواهی هدایت یافت حضرت فرمود مطلب تو چیست
آن بیحیای بیدین بیمروت بی انصاف عرض نمود که بیعت یزید را قبول
نمائی که او خوب تر است از شما در دین و دنیا حضرت فرمود انا لله
و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام [illegible] مثل یزید از جدم شنیدم
امت مبتلا شوند

شنیدم که فرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است مروان برگشت
بغضب پس آن امام عالیمقام قصد نمود که از مدینه بیرون روند
بسمت عراق چون شب داخل شد تشریف بردند بمسجد پیغمبر تا
اینکه وداع قبر شریف نمایند همینکه بقبر شریف رسید نوری از قبر
ساطع شد از آن جهة اول بزرگوار مراجعت نمودند چون شب دوم رسید
باز هم تشریف آوردند بمسجد از جهة وداع داخل مسجد مشغول نماز
شدند پس با طول داد نعاسی عارض او شد در حالت سجده جد
بزرگوار در خواب او آمد او را بسینه خود چسبانید و ما بین دو چشم او را
بوسید و فرمود پدر و مادرم فدای تو باد گویا میبینم که آلوده شوی
بخون خود در میان طائفه از امت من ایشان امید شفاعت من
ندارند و در نزد خدا نصیبی ندارند یا حسین بیا بنزد پدر و
مادر و برادر خود که ایشان اشتیاق شما دارند و از برای تو درجائی
در بهشت مهیا شده که نمیرسی بآن درجه مگر بشهادت پس آن
امام مظلوم از خواب بیدار شد در حالت گریه و آمد نزد اهل
بیت خود و ایشان را از خواب خود خبر داد و با ایشان وداع نمود و در بعضی
از روایات وارد است که آن امام مظلوم بجد خود عرض نمود در خواب
که مرا با خود ببر مرا حاجتی بدنیا نیست جناب فرمود لابد است که
برگردی در دنیا تا اینکه بشهادت برسی بعد آن بزرگوار در نزدیک فجر
از مدینه با اهل بیت بیرون رفتند خبر بام سلمه رسید عرض نمود

ای پسر من مرا محزون منما بر رفتن خود بسمت عراق زیرا که از جدت
شنیدم که میفرمود حسین مرا در کوفه شهید خواهند نمود در زمینکه
که او را کربلا مینامند حضرت فرمود ای مادر قسم بخدا که میدانم
این مطلب را من لامحاله کشته خواهم شد از جهة من فراری از کشته شدن
نیست قسم بخدا میدانم روزیکه شهید میشوم و کسیکه مرا میکشد و زمینی
که در او کشته میشوم و از اهلبیت من که کشته میشوند ای مادر میخواهی بر تو
بنمایم آن تربتی که در او دفن میشوم اشاره بسمت کربلا نمود زمین
پست شد تا آنکه ام السلمة موضع دفن آنجناب و محل عسکر و خیام آن
حضرت را دید پس ام السلمة شروع بگریه نمود گریه شدیدی و تفویض
امر او بخدا نمود آن امام عالیمقام فرمود ای مادر خدا را مشیت قرار گرفته که
من کشته شوم و عیال من اسیر و دستگیر و سرگردان بیکس شوند
و اطفال من دادرسی نداشته باشند پس آن امام قبضه از خاک کربلا
باو داد و فرمود ای مادر هر وقت دیدی که این خاک بخون شده
من در آن وقت کشته شده ام چند روز از رجب گذشته بود آن
بزرگوار از مدینه بیرون رفتند در سیم شعبان وارد بمکه معظمه شدند
در حالت خوف و اندوه در آن ارض اقدس توقف نمودند مردم از اطراف
دنیا که وارد آن بلد میشدند بخدمت آن بزرگوار مشرف میشدند
عبدالله بن الزبیر هم در مکه بود و امتناع داشت از بیعت یزید
خبر بیزید از احوال آن امام مظلوم رسانیدند که او هم امتناع از بیعت

از بیعت دارد پس آن سگ بچه در موسم حاج امیر حاج نمود
مردی را و با او جمعی همراه او نمود و بان سفارش زیاد و تاکید اکید
نمود در قتل سید الشهداء اگرچه در خانه خدا باشند آن عالیمقام امام و در حال طواف بوده
شهید نمائید آن امام مظلوم محرم بودند و از وقعه مطلع شدند
و آن پلید بنا میرحاج جمعی را مسلح نمود بطریق خفیه و امر نمود که آن
امام معصوم را در مطاف بقتل برسانند پس آن حضرت احرام حج را مبدل
بعمره نمود در یوم ترویه از مکه مشرفه تشریف بردند بنا بر روایت
ملهوف محمد بن الحنفیة در آن وقت در مکه مشرف بودند در آن شبیکه
آن امام در روز آن بیرون میرفتند خدمت آن بزرگوار رسید و عرض
نمود ای برادر من اهل کوفه را میشناسم و شما هم حیله و خدعه ایشان
پدر بزرگوار و برادر مظلوم خود دیدی و دانستی میترسم حال شما
مثل حال گذشتگان شود اولی آنستکه در حرم خدا ساکن شوی
از جمله عزیزان و بزرگان حرم خواهی بود و این مکان احفظ است
از برای شما از سایر مکانهای دیگر حضرت فرمود ای برادر میترسم که
خدعه نمایند پسر معویه علیهما الهاویه و در حرم خدا خون مرا
بریزند و حرمة خانه خدا ضایع شود محمد عرض نمود حالکه چنین است
بجانب یمن بروید یا بجانب بیابان زیرا که احفظ است از برای شما
از جاهای دیگر و احدی نتواند بر شما قدرة یابد حضرت فرمود ای
برادر اگر در سوراخ جانوران روم پنهان شوم بنی امیة دست از من

برنخواهند داشت و مرا بیرون خواهند آورد و خونم را خواهند ریخت
بعد فرمود تا ملاحظه کنی امر چه میشود و از مکه بیرون رفتند چون خبر با
میرحاج رسید یحیی بن سعید بن العاص با جمعی بکر همراه او نمود که
آن امام را بعنف برگردانند یحیی بیرون آمد با جمعی در اثناء راه بر آن امام رسید
و عرض نمود بکجا میروی برگرد بجهة جمعیت مسلمانانرا متفرق نمودی
از خدا بترس و مراجعت نما امام فرمود عمل خودم از برای خودم و عمل شما
از برای خود تون باشد شما از من بیزارید و من از فعل شما بیزارم میان
آن سید بن و امام و اصحاب آن عالیمقام امیر حاج رسید و نزاع بطول انجامید
بالاخره امام و صحابه غالب شدند و رفتند در اثناء راه عبدالله بن
مطیع خدمت آنحضرت مشرف شد عرض نمود بکجا میروی پدر و مادرم
فدای تو باد دور نما خود را از کوفه خاطر او رحیله ایشانرا ببیدر و
برادر خود ما بر و بجانب حرم زیرا که در آن بلد بزرگی و عزیزی و کسی از
قول شما تخلف نمینماید و مردم از هر بلد توجه بجناب شما مینمایند
اگر بکشند شما را بنی امیه بعد از آن احدی نخواهند ترسید و تمام
مردم را خواهند بندگان خود قرار دهند حضرت فرمود ای عبدالله هی
انها فرار از موت است والله ... بر حق بودن مرتبه است از ...
بباطل قسم بخدا جهاد در دین با یزید بن معاویه احق تر است از جهاد
با کفار فرزدق نیز خدمت حضرت رسید بنز خدمت آنحضرت رسید
این سؤال جواب شد حضرت سؤال از کوفه نمود عرض نمود قلوب مردم با

وازفعل من

مردم با شما است و شمشیر ایشان بر شما حضرت فرمود هر چه خدا خواهد
همان خواهد شد تشریف میبردند تا رسیدند قرب تنعیم قافله
در آن مکان دیدند که بحیر بن ریسان حمیری حاکم یمن بود از جانب
یزید تحفه و هدیه بسوی او فرستاده بود آن بزرگوار تمام آنها را گرفت
زیرا که حکم مسلمانان با او بود بساربان فرمودند میل داری بیا با ما
برویم بسمت عراق کرایه تو را خواهم داد و میل داری برگردید بمقدار
سیر شما کرایه بدهم بعضی از ایشان رفتند و بعضی مراجعت نمودند
آن مظلوم با کمال سرعت و جد و جهد سیر مینمودند تا اینکه
وارد ثعلبیه شدند در نزدیک ظهر خواب قیلوله نمودند چون از خواب
بیدار شدند در حالت اندوه و حزن حضرت علی اکبر عرض نمود ای پدر
بزرگوار چه میشود شما را فرمودند ای نور دیده در خواب دیدم
کسی را که بمن میگوید بتعجیل سیر مینمایید لکن مرگ شما را بجانب
بهشت میکشاند در جواب عرض نمود ای پدر آیا ما بر حق هستیم فرمودند
بلی والله ما بر حقیم و حق با ما میباشد عرض نمود پس چه باک داریم از
کشته شدن و شهید شدن حضرت فرمودند خدا جزای خیر دهد
تو را ای نور دیده و شب را در آن منزل توقف نمودند چون صبح شد
کوچ فرمودند تا اینکه رسیدند بمنزل زباله خبر شهادت مسلم
ابن عقیل و هانی را بآن بزرگوار رسانیدند در منتخب نقل مینماید
که آن امام عالیمقام بسوقیه که رسیدند در کناری نشسته بود کسی

وبشما احسانمایم

از کوفه میامد این جناب از احوال کوفه پرسید عرض نمود ای سید من
از کوفه بیرون نیامدم مگر انکه مسلم و هانی را کشته دیدم و سر ایشان
بشام فرستادند حضرت فرمودند انا لله وانا الیه راجعون و ان مرد رفت
و کسی از صحابه ان امام او را نشناختند انا امام از ان مجلس برخواست
و بجانب خیمه تشریف اوردا از مسلم دختری بود یازده ساله در خدمت
ان همایون ان حضرت بود حضرت او را طلب نمود و با او نهایت ملاطفت
و مهربانی نمود دختر از این ملاطفت و احسان خوب عرض نمود پیش
از این این قوم مهربانی نمی نمودند مگر پدرم را شهید کرده اند حضرت
نتوانست خود را نگاه دارد شروع بگریه نمود و فرمودند ای نور دیده
من بجای پدر تو و دختران من بجای خواهران ان طفل شروع نمود بگریه
و ناله اولاد مسلم از این مطلب با خبر شدند شروع نمودند بگریه
حضرت از ان منزل کوچ فرمودند تا رسیدند بحوالی قادسیه و قطقطانیه
بر ایشان معلوم شد که اطراف و جوانب کوفه را گرفته اند و مانع
میباشند و نمیگذارند که کسی تردد و امد شد نماید باب
دویم در ذکر حال صحابه ان بزرگوار و بیان انکه ایا بعضی
از ایشان افضل از بعضی هستند یا نه بدان صاحب و صحابه رفیق و
هم صحبت و مرید را گویند جناب سید الشهدا روحی و ارواح العالمین له
الفدا وقتیکه از مدینه بیرون امدند تا قریب قادسیه و قطقطانیه
برسند جمع کثیری با انجناب بودند خصوصا در مکه تشریف اوردند

اوردند جمعی از عراق و غیر عراق در خدمت ان بزرگوار بودند
وقت بیرون امدن از مکه بجانب عراق اهل دنیا و طمع بواسطه
اینکه ان امام عالیمقام خواهد امام شد و خلافت با او استقرار یافت
و سلطنت با او خواهد رسید بعلت معارضه از دحام زیادی نمودند
در اثنا راه امر نحو دیگر شد معلوم بر ان مظلوم غریب صحابه که فی الواقع ان بیکس
صحابه نبودند بنا بر مفارقت گذاشتند فرقه فرقه روی بانحراف نمودند
جمعی که از ایشان اذن مراجعت نگرفته مفارقت کردند و بعضی دیگر
از خوبان ایشان اذن مرخصی گرفتند و رفتند باقی نماند از جهت ان
امام عالیمقام مگر اقارب خودش و بعضی دیگر از غیر اقارب بعد از انکه
وارد کربلا شدند بعضی دیگر نیز ملحق شدند مثل حبیب و مسلم
چنانچه وهب با مادرش نصرانی بودند و در اثنای راه اثار خیر و خوبی
از انجناب دیدند اظهار اسلام نمودند از جهة اینکه در خدمت ان
بزرگوار جهاد کرده باشد حاصل کلام صحابه منحصر شد بان
جماعتی که در خدمت او شهید شدند و این جماعة افضل و اشرف
و اشرف هستند از صحابه هر پیغمبری بدو دلیل اول عقلی دویم نقلی
اما دلیل عقلی خداوند کریم در سوره برائة میفرماید ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة اجمال معنی ایه انکه خدای
تع خرید نفس مومن و مال مومن را ببهشت لکن مومن که نفس و مال
خود بخدا فروخت تسلیم او بان نخواست که جهاد در راه خدا بکند

بکشد و بکوشد و مال خود را در راه خدای عز و جل بذل نماید و صرف نماید فرقه
هستند یک طائفه از ایشان روز اول راضی نشدند که این معامله را
با خداوند متعال نمایند مثل کفره و عصاة و طائفه دیگر قبول نمودند
و عملهم کردند لکن نتوانستند تمام آنچه فروخته بودند تسلیم نمایند
از بابت نبودن استعداد زیاده بر آنمقدار یکه تسلیم نمودند ایشان
انبیاء و صلحاء و بزرگان از مؤمنین هستند و طائفه دیگر تمام آنچه
فروخته بودند تسلیم نمودند و کمال اهتمام نمودند در وفاء
معامله هر چه خدا خواست در مقام خریدن او فروخت اینست
حسین بن علی علیهما السلام پس تمام بهشت مال آن بزرگوار است
و آن امام سید الشهداء است و اصحاب آن عالی مقام سادات الشهداء هستند
زیرا که کمال مرتبه و رتبه بواسطه کمال معرفت و تدین است
این جماعت اکمل اند از سائر طوائف و صحابه پیغمبران بعلة آنکه خوب ترین
صحابه صحابه پیغمبر آخر الزمان م بدر بودند و این جماعت نزد ایشان خوب
بودند که کشته نشوند و مال ابوسفیان بدست ایشان بیاید چنانچه
خداوند عالم میفرماید در کلام خود و تودون ان غیر ذات الشوکة
لکم و اصحاب سید الشهداء آرزوی این داشتند که هزار جان داشته
باشند فدای جان مبارک آن جناب نمایند چنانچه کلام زهیر بن قین
و سعد بن عبد الله الحنفی بر آن دلالت دارد پس ایشان خواهند بود اکمل
اما دلیل نقلی قول خود آن جناب در شب عاشورا که فرمودند نمیدانم

نمیدانم اصحابی خوب تر و مهربان تر از اصحاب خود خداوند جزای خیر دهد
ایشان را حاصل کلام اگر کسی بنظر تأمل در رجزهای ایشان صادره از
ایشان نماید خصوصا اشتیاق ایشان بجهاد خواهد قاطع شد که ایشان
از تبعه پیغمبران بهتر میباشند چگونه چنین نباشند مثلا زهیر بن قین
که یکی از اصحاب بود عرض نمود با آن عالی مقام ای فرزند رسول خدا دوست
دارم که کشته شوم باز زنده شوم بعد از آن کشته شوم بعد زنده شوم بعد کشته
شوم تا هزار نوبت و خداوند عالم دفع نماید از جناب شما شهادت را
و از اهل بیت شما کشته شدن را و شما و خویشان شما سالم بمانید
و سعد بن عبد الله در شب عاشورا عرض نمود یا ابن رسول الله
شما را تنها نمیگذاریم تا اینکه خدا بداند که حفظ قرابت پیغمبر را نمودیم
اگر معلوم بر من شود که من کشته شوم در راه شما بعد زنده شوم
بعد در حالت زنده بودن مرا بسوزانند و هفتاد نوبت این عمل با من
نمایند هرگز از جناب شما مفارقت نخواهم نمود مگر اینکه جانم را
فدای نفس شریف شما نمایم دو نفر از اولاد ابی ذر غفاری در وقت
اینکه روح شریفشان نزدیک پرواز نمودن بود گریه مینمودند
حضرت فرمودند ای برادرزاده من چه سبب گریه مینمائید عرض
نمودند خوف از شما و اهل بیت شما و بیکسی شما حاصل کلام اینکه
حال این جماعت بعینه حال امیر المؤمنین م بود چنانچه آن بزرگوار
در جنگ غرضی و مقصودی نداشت مگر اطاعت خداوند عز و جل و وصول

بروح وریحان جنانهم چنین این جماعت مقصدی وهمّی نداشتند مگر
حفظ فرزند رسول خدا و وصول بقرب و روح و ریحان زیرا که این جماعت
علاوه براینکه در مهمانخانهای حضرت داخل شدند اصحاب بیعت دویم هم
هستند جناب سید الشهداء از ایشان اخذ بیعت دویم نمودند آن بزرگواران را
دو بیعت بود یکی جهاد نمودن با کفار و قبول امامت او نمودن و دیگری متحمل
شدن اذیتها و شدایدها و صبر نمودن بر الام و قتل و گرسنگی بیعت اولی
بر زنان و اطفال و پیره مردان واجب نیست و بر غیر ایشان واجب است
بر جهاد ثابت بودن و فرار ننمودن در مقابل کفار در میدان
لکن بشرط اینکه مقابل او از کفار از یک تا ده نفر باشند اگر زیاده
باشد فرار نمودن جایز است چنانچه این حکم در وقتی در اسلام ثابت
بوده و کیف کان همینکه عدد زیاده بر مذکور شد فرار جایز
است بخواطر این مطلب امام غریب بیعت خود از ایشان برداشت
وایشان را در شب عاشورا جمع نمود و خطبه ادا فرمود و بعد فرمودند
میبینید که بلا نازل شده بر ما آنچه ملاحظه مینمائید دنیا از ما بر
گشته و خوبی خود از ما مضایقه نموده و بدی خود را بر ما نازل کرده
ایا نمیبینید اینکه حق عمل نمیشود و باطل عمل میشود مرد نرا نمی بینم مگر
سعادت ابدیه و زندگانی با ظالم و کفره را مگر ملامت و اندوه
بدانید ما اهلبیت خدعه و خیانت و فریب داد نرا دوست نداریم
قسم بذات ذو الجلال هر که با من بماند فردا شهید خواهد شد هر که

هر که میل دارد مراجعت نماید در این وقت از شب و در اینجا نماند برود
بیعت دویم مختص با حدی نیست از مرد و زن هر که در خدمت
او ماند قبول آن بیعت را نموده عرض نمودند زندگانی بی وجود شریف
شما خدا قبیح نماید و قطع کند و لذا بدین بیعت باقی ماندند و برخود
قرار دادند که تبعیة او نمایند چنانچه وفا نمودند و تابعان بزرگوار شدند
در چند امور یکی اینکه همه کشته شدند دویم آنکه سر مبارک
ایشان از بدن جدا نمودند سیم آنکه سر مقدس ایشان بر نیزها
نمودند چهارم اجساد شریفه ایشان را روی زمین عریان انداختند
این طایفه جلیله نفس شریف آن امام را کعبه خود قرار دادند و در حول
و جوانب او حج مینمودند لکن هر یکی بر نحوی بعضی از ایشان موفق بتمام
عملها شدند و بعضی تمام عملها بجا نیاوردند شاهد بر مقال
چون طلوع فجر عاشورا گشت جناب سید الشهداء امر فرمود که خیمه
نصب نمایند و در او کاسه از مشک و کاسه از نوره در آن گذاشته
شود اول خود تشریف بردند و نوره استعمال نمودند بریر بن خضیر
الهمدانی و عبد الرحمن عبد ربه منتظر بودند که بیرون تشریف بیاورند
بعد از آن ایشان استعمال نوره نمایند بریر بنای مطایبه نمود با عبد
الرحمن عبد الرحمن گفت یا بریر چه جای خنده نمودن و خوش طبعی کردن
بریر جواب داد که قوم و طایفه من از رجال من با خبر و مطلع میباشند که
من باطل و لهو را نه در جوانی و نه در پیری دوست نداشتم و از

این حمله صادر نشده لکن امروز از شوق و خوشحالی است و از روی فرح و سرور است
که بسوی او میرویم قسم بخدا نیست مگر اینکه بعد از یکساعت
دیگر که جهاد نمودیم و کشته شدیم در بهشت عنبر سرشت معانقه
با حور العین خواهیم نمود بعد ان امام مظلوم صلوات الله علیه
وضوء گرفتند و امر نمودند به پسر خود علی اکبر که اذان و اقامه بگوید
با اینکه مؤذن انحضرت در غیر ان روز حجاج بن مهاجر بود شاید
در ان روز بجناب علی اکبر امر نمودند در اذان و اقامه از جهة وداع
بود یا از جهة اشتیاق بصوت جد شریف پیغمبر بود بعد از نماز امام
اردو میشوم پسر سعد بدبین ولد الزنا حرکت نمودند بجانب خیام ان
حضرت و اصحاب امام احاطه نمودند باطراف و جوانب انحضرت مثل
پروانه دور چراغ بعد ان قوم بیحیا با تیر انداختن نمودند و این
طائفه جلیله سعادتمند ابدان مطهره خود را سپر نمودند
از برای حفظ ان کعبه حقیقی بعضی از ایشان در اثناء طواف شهید
شدند بعضی دیگر در هروله بین صفا و مروه شهید شدند بعضی
دیگر در وقوف بمشعر بعضی دیگر بعد از اتمام عمل بدرجه رفیعه شهادت
فائز شدند و این جماعت بزرگان این نحو عبادة که نمودند و متحمل
این گونه بلایا و اذیات که شدند سبب نداشت مگر اینکه اعتقاد
قطعی ایشان این بود که ان امام مفترض الطاعة و او محبوب خدای عز و جل
هست و لذا ارزوی و تمنای ان داشتند و عرض مینمودند که ای کاش

ای کاش میشد از جهة ما عزیزان نفس خود میداشتیم تا اینکه
فدای نفس شریف شما مینمودیم چنانچه از جهة بعضی از خدمه و اهل
خیام ان سید مظلوم و امام معصوم اتفاق افتاد که اعزاز جان خود فدای جان
ان بزرگوار نمودند زیرا که اعز از نفس و جان زن پسر نوکدخدای است
خصوصا اگر اولاد او منحصر باشد خصوصا اگر خلف صالح باشد مثل مادر وهب
ابن عبد الله کلبی یا جناب کلبی و زوجه مسلم بن عوسجة در روز عاشورا
ترغیب پسر خود مینمودند در جهاد و در رکاب ان سید بزرگوار شهید و تحریض
شدند با اینکه میدانستند که از جهاد نمودن پسر ایشان نفعی بحال سید
مظلوم نمی بخشد و دفع ضرر از نفس شریف ان عالیمقام نمی نماید و مع
ذلک کله غرض اصلی ایشان مجرد فدا نمودن در راه ان سید ارجمند
بود بلکه این بنده عاصی اعتقاد قطعی انست که اگر خاتم انبیاء در دار دنیا
بود هر اینه جان مقدس خود را فدای حسین مظلوم مینمود از ان
زیادتی محبتی که با ان امام معصوم میداشت و این حب نه خیال نمائی که
حب دوستی پدری و فرزندی میباشد بلکه این محبت و دوستی از
جهة ان بود که او محبوب خدا است در نزد خداوند متعال اهل سنت شاهد
بر این مقال انکه حضرت ختمی مآب صلوات الله و سلامه علیه الملک
الوهاب با ان کمال و وقار و اداب و هیبت و رفتار حتی هیبت ان
بزرگوار بمرتبه و مثابه بود که ایه مبارکه ربما کان الرجل فی قلبین فی ذو القلبین که
جوفه در حق ان [illegible] نازل شده در مجلس شریف او حاضر شده

شد هیبت و بزرکی انجناب چنان براو مستولی شد که از مجلس او بیرون رفت
کفش خود عوض پای خود بدست خود نمود و با همه این وقار و سکینه
بالای منبر در حال موعظه اکر مظلوم کربلا وارد داخل مسجد میشد و
نظر شریف ان سید ابرار بان بزرکوار می افتاد بتعجیل پایین میامد
از منبر نازل و بسرعت بپیشواز خود را بان امام عالیمقدار میرسانید
واورا بسینه مبارک خود میچسبانید و بدوش خود سوارش مینمود
و صورت مبارکش میبوسید و میبوئید و اورا با خود بالای منبر میبرد
و میفرمود ای جماعت مسلمانان بدانید که هر وقت نور عینم را حسین
که میبینم مالک نفس خود نمی توانم بشوم و کاهی این بزرکوار در بالای
منبر تشریف داشتند و جناب حسین با او بود بلندش مینمود و میفرمود
ای کروه مسلمانان این حسین بن علی بن ابیطالب است بشناسید اورا
و کاهی اکر در وسط راه اورا میدید که با اطفال بازی مینمود دو دست
خود باز مینمود که اورا بکیرد و او فرار مینمود از جانب چپ و راست
اخر الامر اورا میکرفت و میبوسید صورت منیره و حلقوم مبارکش را
با اینکه جمعی از صحابه با او بودند و کاهی حسین در حال سجود سوار بر
پشت جدش میشد تا اینکه هفتاد مرتبه ذکر سجود را مکرر میفرمود
و بعد از فراغ از نماز از طول سجود سوال مینمودند میفرمود پسرم
حسین بالای دوشم سوار خوش نداشتم اورا با تعجیل بیاورم پایین بعد
از ملاحظه این امور و مثل اینها میتوان دعوی نمود که منشاء این

این دوستی و حب دوستی پدری و فرزندی نیست حاشا ثم حاشا
بلکه این حب حب الله است بلکه میکوئیم امر جناب سید الشهداء ع
مثل امر خدا است چنانچه وجود و هستی خداوند عز نزد هر کس ثابت
و هر کس منکر او شود انکار بزبان نموده نه بقلب هم چنین حب و
دوستی او خدای عز از جهة ان وجود مقدس خواص قرار داد فرموده است
یکی اینکه دوستی اورا در قلب هر که داخل شود بخواطر همه مطلب
محزون و غمکین شد از کشته شدن ان مظلوم هر مسلمان و کافر حتی
پسر زیاد و پسر سعد بیحیا پسر ولد الزنا و پسر معویه یکی اینکه پدر امامان
و برادر امام و پدر ائمه اطهار است و یکی دیکر هر که برادر مرکریه نمود از
بنات السماء و ما فیها و الارضون و ما علیها و یکی دیکر اینکه او علة ایجاد نبی است
و پدر و مادر خود شد زیرا که اکر او فدای اسماعیل نمیشد اسمعیل
حضرت ابراهیم اورا ذبح مینمود و بعد از ذبح شدن رسول خدا و اولاد
او یعنی حضرت فاطمه علیها سلام الله بوجود نمیامدند این است معنی حسین
منی و انا من حسین و در روایت معروفه نزد عامه و خاصه که رسول
خدا فرمود حسین منی و انا من حسین نقره حسین منی در سابق
اشاره نمودم که ان بزرکوار از زبان مبارک جد خود شیر خوردند
و یکی دیکر استجابت دعاء در تحت قبه مبارکه او و یکی دیکر شفاء
در تربت مقدسه ان بزرکوار خلاصه کلام اکر کسی تامل و تفکر
در شان ان امام مظلوم نماید میفهمد و میداند منزله و مرتبه او

انستکه هرچه

بالاتراست ازانچه کفته شده است وبالاتراست ازانکه بقوه خیالیه
متصور شود صحابهٔ ان امام معصوم اعرف بودند بمنزلة ومرتبه ان
سید عالیمقام پس ازیرا نبض درك باین مرتبه وعمل هم نمودند خواهند
اکمل از دیکران بود بدون شبهه بلی شبههٔ نیستکه صحابه ان بزر
کوار افضل از صحابه پیغمبران هستند بلکه شبهه در انستکه کدام یك
از صحابهٔ او افضل واکمل از دیکری میباشد واین شبهه قطع نظر از قرابت
ونسب میباشد زیراکه قرابت ونسب خود اسباب رفعة وبزرکی میباشد پس کلام
ازجهة مجرد تبعیّة وصحابهٔ بودن است من دون مدخلیهٔ حسب ونسب
وحریة وعبدیّة حالکه سخن منتهی شد باین مطلب کوئیم ترجیح بعضی
بربعضی محل تامل وخلاف بنظر اید زیراکه معنی ترجیح وتفضیل بعضی
بربعض انستکه در او زیادتی ورجحانی باشد که در دیکری نباشد از
جهة این مطلب میتوان دعوی نمود که حر بن یزید الریاحی افضل است
ازجمیع صحابهٔ ان بزرکوار زیراکه او درکمال رفعة وجلالت وبزرکی
بود در امور دنیوی وباین شان وجلال ولباس بزرکی وجلالت از خود
خلع نمود ولباس ذلة را برخود پوشانید چکمه خود را بکردن انداخت
وسر برهنه نمود ودست خود بالای سر خود کذاشت
خدمت ان امام غریب امده توبهٔ نمود وامام هم قبول نمود توبه
او را وحر اختیار نمود اخرترا بر دنیا وحضرت سید الشهداء کریه
نمود بعد از شهادتش وفرمود مادرتو ای حر خطا ننموده که اسم

تورا حر کذاشته توئی حر در دنیا وسعید در اخرة
وجناب علی اکبر در کشته شدن او مرثیه در حق او فرمودند واو را
نوحه نمودند بکلام خود لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح
ونعم الحر اذ نادی حسینا فجادی بنفسه عند الصباح فیارب
فیارب اضفه الجنان وزوّجه من الحور الملاح وحضرت سید
الشهداء امر فرمود بصحابه که او را بیاورند بعد از انکه از اسب افتاد
وصحابه او را اوردند خدمت حضرت ان بزرکوار او را بشارة بیهشت
دادند ودستمال خود را بر سر او بست که خون سرش ریخته نشود
سید جزائری در انوار نعمانی وغیر او نوشته اند که شاه اسمعیل
صفوی بعد از انکه بغداد را فتح نمود مشرف شدند بزیارة ان
امام شهید از بعضی مردمان شنیده بود طعن بر حر بن یزید میزنند
امدند نزد قبر او امر نمودند که نبش قبر او نمایند که حال او منکشف
شود بعد از اینکه نبش نمودند دیدند بهمان هیئه کشته شده بود خوابیده
است ودستمال بر سر او بسته بود بشاه اعلام نمودند که دستمال
مال جناب سید الشهدا است شاه طمع ان دستمال نمود امر نمود
که دستمال را باز نمایند چون کشودند خون از سر شریف فوار باشد
بقسمیکه قبر او پر از خون شد دستمال دیکر بستند خون ساکت نشد
لابد شدند همان دستمال بر سر او بستند خون موقوف شد پس از ان
شاه امر نمود بنا قبهٔ ازجهة او نمودند وتعیین خادم بجهة او نمود خلاصه

از بعضی از وجوه چنان مستفاد میشود بر افضلیة حر بن یزید الریاحی
واحتمال دارد افضل غلام ترکی بوده که حضرت سید الشهداء بعد
از کشته شدن او صورت مبارک خود بصورت او گذاشتند و براو گریه
نمودند واین غلام را حضرت بولد بزرگوار خود سید سجاد بخشیده
بود واحتمال دارد که افضل جون غلام ابوذر غفاری باشد زیرا که
امام مظلوم در حق او دعا نمود و عرض کرد خدایا رویش را سفید
نما و بدن او را نیکو گردان و او را خوشبو نما نقل شده این غلام بعد
از ده روز او را مانند صورت مبارکش سفید و بدن نازنینش بوی
مشک و عنبر ساطع بود لکن میتوان دعوی نمود این نحو ملاطفات
از آن امام معصوم بالنسبة ببعضی از اصحاب خود دلالت بر افضلیة ایشان بر غیر
ندارد وهم چنین نهایت دوست داشتن بعضی از صحابه و کمال جان
نثاری نمودن در راه آن بزرگوار دلالت بر افضلیة ندارد زیرا که ملاطفات
امام بر بعض میشود از جهة غربت ایشان باشد یا اینکه ایشان بر امام
مهمان بودند و وارد بر او بودند واما دوست داشتن بر امام از
فطریات و طبایع ایشان بود و اصلا مدخلیة در فضل و ترجیح ندارد
زیرا که ملاک و میزان افضلیة وارجحیة بزیادة طاعة و خدمت نمودن
وزیادتی تحمل نمودن مصیبت والم است ونسبت حب و عبدیة و حریة
مدخلیتی ندارد ولذا بعد از تحقیق بر او مساعده مینماید افضل از همه
صحابه مسلم بن عقیل است حتی میتوان دعوی نمود که این بزرگوار افضل

افضل از برادران امام واولاد امام است زیرا که بران سید بزرگوار
مصیبتها و بلایای وارد شد که بر احدی بعد وارد نیامد اول اینکه مطاع و سید
و سلطان برسی هزار نفر شد لکن آخر الامر بمرتبه رسید که وحید و فرید
و بیکس و سرگردان در کوچه‌های کوفه راه میرفت و مکانی راه برده
نبود که در آن قیام نماید و منزل خود سازد دویم آنکه آن سید مظلوم
تشنه جهة بر او سد نمودند و بسته بودند اما چهار جانب ابن مرجانه
ولد الزنا جاسوس و دیده بان گذاشت که اگر آن سید مظلوم بسمتی فرار
نماید بگیرند او را واما دو جهة دیگر جانب فوق از زنان و اطفال
کوفه آتش بر فرق همان آن غریب بیکس میریختند که بدن شریفش
سوخته شود واز جانب تحت آن بزرگوار زمین را حفر نمودند که
آن مظلوم را دستگیر نمایند سیم آنکه آن سید بزرگوار بعد
از اینکه دستگیرش نمودند دو دست مبارکش را از عقب بستند
و بهمین حال آن سید غریب مالک بدار الاماره پسر زانیه فاجره بد
منوال بردند چهارم اینکه آن مظلوم که در مجلس مشوم آن ولد الزنا
بیحیاء بیشرم وارد نمودند آن لعین ازل و ابد لسان نجس خود را
بشتم و سب امیر المؤمنین و فرزند دلبندش جناب سید الشهدا
باز نمود و هر یک از صحابه که شهید میشدند دیگر کسی بر ایشان
مسلط نبود که استماع شتم و سب نمایند بلکه در وقت ازهاق روح
شریفشان جناب سید الشهداء روحی له الفداء حاضر میشد و سر مبارک

هریك از ایشان بدامن میگرفتند و جان بجان آفرین تسلیم مینمودند
جز این غریب مظلوم که در وقت تسلیم نمودن او را بالای قصر بردند و او را
بقتل رسانیدند و از بالای قصر بر زمین انداختند ششم هریك
از شهداء بعد از کشته شدن کسی بر ایشان اذیتی ننمودند مگر این شهید
مظلوم که بعد از کشته شدن ریسمانها بپای شریفش بستند و در کوچه‌ها و
بازارها او را میکشانیدند باب سیم در کیفیت شهادت مسلم
ابن عقیل و دو طفل بزرگوار آن بزرگوار محمد و ابراهیم و هانی بن عروه
اما کیفیت شهادت آن غریب بیکس بعد از آنکه اهل کوفه و توابع
او لا یزال مراسله و عریضه‌جات خدمت آن سید غریب مینوشتند و عرض
و التماس ایشان آن بود که تشریف فرما بجانب عراق شوند که ما امام
نداریم و راه نمائی راه برداریم سوای ذات [illegible] مقدس تو
پس آن بزرگوار طلب نمود مسلم بن عقیل را و او را مطلع بحال
نمود و فرمود که باید به نیابة از قبل من بجانب عراق بروی و از
ایشان بیعت مرا بگیری مسلم اطاعت امام نمود و قبول نمود فرمایش
آن حضرت را پس امام جواب مراسلات اهل عراق را نوشت و ایشان را
اعلام داد که من پسر عم خود را مسلم بجانب شما فرستادم تا آنکه
امور رفتار و حرکات شما را بفهمد و جستجو نماید و بمن اعلام
نماید و آن نوشته را تسلیم مسلم نمود و او را روانه نمود مسلم بعد از
تهیه اسباب وداع اهل بیت و اقارب بیرون آمد و سیر نمودند تا آنکه
از مدینه

تا آنکه بکوفه رسید و اهل کوفه از قدوم مسلم و نوشته امام مطلع
شدند کمال خوشحالی و فرح بر ایشان عارض شد مسلم را نازل
نمودند در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی و شیعه دیدن آن بزرگوار در
آنجا مینمودند بعد از آنکه شیعه اجتماع داشتند در خدمت ایشان نوشته
امام بر ایشان خواندند و ایشان میگریستند تا آنکه جمع بسیاری از ایشان بیعت
نمودند و عدد ایشان هیجده هزار یا سی هزار نفر رسید تبعه شیطان
و دشمنان خانواده رسول مختار از اشقیاء کوفه از قبیل عبدالله بن مسلم
باهلی و عمارة بن ولید و عمر بن سعد و غیر ایشان نوشتند بیزید بن
معویه علیهما الهاویه و او را اعلام نمودند از اختلال و اغتشاش کوفه
و ضعف نعمان بن بشیر که از جانب آن نطفه حرام حاکم بود ولی
آنکه او را عزل نمائی و دیگری را والی و حاکم نمائی و الا کوفه از دست میرود
و امر مسلم بن عقیل محکم میشود و مردم بحسین بن علی بیعت خواهند
نمود نوشته را بساعی دادند و او را روانه شام نمودند ساعی نوشته
ایشان را رسانید بیزید عنید چون آن کافر بی دین از مضمون نوشته
مطلع شد نوشت بعبیدالله بن زیاد که والی بصره بود از جانب یزید
و او را اعلام بامر مسلم و حسین بن علی علیهما السلام نمود و او را والی
و حاکم کوفه گردانید و تاکید زیادی نمود در باره گرفتن مسلم و کشتن
او چون نامه آن نامرد ولد الزنا بآن عدو الله ملعون رسید مهیا
شد از جهة آمدن بکوفه شبانه از بصره توقف نمود چون صبح طالع

با بن نامرد ولد الزنا و

برادرش عثمان بن زیاد را نایب خود قرار داد بر اهل بصره و ایشان را
ترسانید از مخالفت یزید شریر پلید سید بن عبید و خود را بتعجیل تمام
بکوفه رسانید چون بنزدیک کوفه رسید توقف نمود تا شب داخل شد
که مردم او را نشناسند چون شب شد خود با تبعه داخل کوفه شدند مردم آن
هیئت را که دیدند اعتقاد ایشان آن شد که حضرت سید الشهداء
است اظهار فرح و سرور نمودند و بر او سلام مینمودند و میگفتند
یا ابن رسول الله خوش آمدی بلد ما را روشن از وجود شریف نمودی
خود و منور ساختی قدم رنجه فرمودی آن ملعون مکار در غضب شد
از شنیدن این کلمات و از استماع این سخنان چونکه صورت نحس نجس
منحوس کثیف خود پوشیده بود او را نشناختند صورت میشوم خود باز
نمود مردم آن نطفه حرام را شناختند از جانب او متفرق شدند
ابن زیاد خود را بدار الاماره رسانید نعمان بن بشیر از خوف امر نموده
بود که دروازه دار الاماره را باز نکنند چون آن شقی در را کوبیدند
نعمان را اعتقاد آن شد که جناب سید الشهداء است در بالای قصر جواب
داد که ای فرزند رسول خدا متعرض حال ما نشوید برو بجای دیگر وارد
شو ابن مرجانه آواز داد ای احمق در را باز نما حسین بن علی نیست
چون نعمان شناخت آن کافر سید بن را خوشحال شد امر نمود که در را
باز نمایند و آن خبیث داخل شد آنشب در قصر ماند چون صبح شد
آن دشمن خدا و رسول از دار الاماره بیرون آمد داخل مسجد شد

شد رفت بالای منبر و خطبه خواند و مردم را ترسانید از مخالفت
یزید و ایشان را وعده باحسان و جائزه داد اگر اطاعت یزید را نمایند
و از منبر فرود آمد و داخل قصر شد اشراف کوفه بنای بدعت نمودند و قضیه او
چون مسلم از کیفیت حال مطلع شد بر خود ترسید از خانه مختار
بخانه هانی بن عروه که یکی از اشراف و بزرگان کوفه بود
آمد و هانی آن سید بزرگوار را در منزل خود جای داد و او را
اکرام نمود و اعزاز بسیار بجای آورد و در خدمت گذاری او بقدر
قوه میکوشید و حضرات شیعه در خانه هانی خدمت آن سید
ارجمند میرسیدند و آمد شد مینمودند بنحو خفیه پسر مرجانه
جاسوسان و منفقان در جستجوی مسلم و تفقد حال او بودند قرار داده
که او را بگیرند یکی از جاسوسان غلام آن ولد الزنا معقل بود که در کوفه
متفقد میبود آن بدبخت سیاه روز مخالطه با بعضی نمود و با او گفت
من از شیعیان ابو تراب میباشم میخواهم با نایب سید الشهداء بیعت
نمایم و قدری مال دارم با او برسانم آن شخص آن سیاه دل را در شب
داخل خانه هانی نمود و بخدمت مسلم رسید و با آن بزرگوار بیعت
نمود و بیرون آمد و قضیه را بمولای خود رسانید آن ملعون چون از مطلب
مطلع شد فی الفور طلب نمود محمد بن اشعث و اسماء پسر خارجه
و عمرو بن حجاج زبیدی و گفت هانی را چه مانع شده که نزد ما نیاید
گفتند خبر نداریم شاید مریض باشد آن حرامزاده عبید بن گفت

بمن خبر دادند که خوب شده است در بیرون خانه خود می‌آید و
می‌نشیند و اگر می‌دانستم که حال او خوب نیست بعیادت او می‌رفتیم او را
بخوانید و بگوئید که ترک ننماید حق ما را اگر واجب است بر او من خوش ندارم
که مثل او که از اشراف عرب است نزد ما ضایع و فاسد شود پس آن جماعت
در شب رفتند خدمت هانی و او را دیدند در نزد در خود نشسته
گفتند چه مانع است شما را که ملاقات نمی‌نمائی امیر را و حال آنکه او شما را
یاد نموده است گفت اگر می‌دانستم که مریض می‌باشد هر آینه او را عیادت
می‌نمودم هانی گفت احوالم خوش نبود نتوانستم او را ملاقات نمایم
گفتند که او را خبر دادند که هر شب بدر خانه خود می‌نشینی و پیش
امیر آمدن تو را مسامحه می‌نمائی این قسم امر صلاح حال مثل شما نیست که
بزرگ طائفه هستید و ما شما را قسم می‌دهیم که الان سوار شوی
با ما برویم نزد او پس هانی طلب نمود لباس خود را و پوشید و طلب
نمود استر خود را و سوار شد و با آن جماعت روانه شد بجانب دار
الاماره چون بنزدیک قصر رسید در نفس خود بعض چیزها و
خیالها نمود و بعض از چیزها احساس نمود خائف شد بر دخول
بر آن لعین کافر و پلید بن فاجر توجه نمود به پسر اسماء بن خارجه
و گفت ای برادرزاده من والله از این مرد شریر خائف می‌باشم
چه می‌گوئی تو او عرض نمود ای عموی من والله من از شما اصلا
خوفی ندارم و بر شما چیزی نیست پس خارجه نمیدانست که

که چه سبب آن ملعون ارسال ایشان را نزد هانی فرستاده پس هانی
با قوم داخل بر آن بدترین مخلوقات شدند چون نظر ابن ابتر بر هانی افتاد نیکو منظر
شعری انشاد نمود که مضمونش این است خائن بپای خود آمد و خود را
در کشتن خود داخل نمود بعد نظر به شریح کرد و ادا نمود شعر عمرو بن
معدی کرب را که مضمونش این است که ما اراده حیوة او داریم و او اراده موت
ما دارد چه عذر خواهد آورد نزد طائفه خود هانی گفت با و چه باشد
ای امیران سلک عقود گفت ساکت شو ای هانی این فتنه چیست
که برپا نموده در خانه خود از جهة امیرالمؤمنین و تمام مسلمانان چرا
چرا مسلم را در خانه خود منزل دادی و از جهة او سلاح و معین
جمع می‌نمائی خیال توانستکه این امر بر من مخفی است هانی گفت امر
چنین نیست ای امیر آن شریر اخبث از خنزیر گفت غلام معقل
حاضر نمائید آن بدتر از یهود را حاضر نمودند چون نظر هانی با آن
سلک ثانی افتاد مطلب را فهمید گفت بخدا قسم است که من او را نیاوردم
و بعقب او کسی نفرستادم بلکه خودش بخانه من آمد و من او را دعوت
ننمودم او خودش آمد در خانه من و در پناه من و ملتجی بمن شد من
حیا نمودم که او را رد نمایم پس در امان من داخل شد و او مهمان من می‌باشد
حال که امر چنین است اذن بده تا برگردم بسوی مسلم و او را امر نمایم
تا از منزل من بیرون برود و هر جای که می‌خواهد منزل و سکنی نماید
تا آنکه از امان من بیرون رفته باشد آن عنود بدتر از نصاری و یهود جواب

داد که والله دست از تو بر نمیدارم مگر اینکه الان مسلم را بنزد من آوری
هانی گفت این نخواهد شد من مهمان خود را تسلیم دشمن آن
نمایم معاذالله که من چنین کاری کنم چونکه تو میخواهی او را هلاک
نمائی ای ملعون گفت والله نمیشود مگر اینکه حاضر کنی هانی گفت
بخدا قسم که او را نخواهم داد چون مابین ایشان سخن بطول انجامید
مسلم بن عمرو باهلی گفت ای میر مرا با او واگذار با هم خلوت
نمائیم شاید مطلب بدست شود مسلم با هانی رفتند در گوشه
نشستند که آن ناپاک ولد الزنا ایشانرا نمیدید لکن کلام ایشانرا
میشنید مسلم گفت ای هانی ترا بخدا قسم میدهم که نفس خود را
بهلاکت مینداز و طایفه خود را بدون سبب در مصیبت و بلا
مینداز مسلم پسر عم این طائفه میباشد او را نخواهند کشت و براو
ضرری نمیرسانند او را بدست پسر زیاد بده دیگر بر تو منقصت
و رسوائی نیست و اگر ندهی با تو را خواهد کشت هانی گفت قسم بخدا
که کمال منقصت و ذلت و رسوائیست که من مهمان خود با اینکه پسر عم
سید الشهداء و نایب آن بزرگوار است باین ملعون غدار مکار
خونخوار تحویل دهم در حالی که دو بازوی من قوت دارد و یار
و معین از برای من موجود میباشند قسم بذات ذوالجلال است اگر تنها شوم
از برای من مگر یکنفر نمیدهم او را بدست این دشمن خدا و رسول
تا آنکه شیر تنم حرکت میکند مگر اینکه کشته شوم پسر باهلی هانی را

هانی را قسم میداد در آوردن مسلم او قسم یاد مینمود که نمیدهم ابن
زیاد بی‌بنیاد چون این سخنان را شنید فریاد نمود هانی را بنزد من
بیارید نوکرهای آن ولد حرام هانی را بردند آن بیدین از خدا بیخبر
گفت بخدا قسم ترا خواهم روانه نمود تا مسلم را تسلیم من نمائی یا ترا
خواهم کشت هانی گفت قسم بخدا شمشیرها در اطراف خانه تو بلند خواهد شد گفت
شمشیر طائفه من مذحج خواهد خون ترا ریخت پس آن بیدین بی
ایمان گفت وای بر تو با مرا بشمشیر طائفه خود میترسانی هانی را خیال
آن بود که طائفه او میشنوند سخن او را پس آن زاده زنا امر نمود که او را
بنزد او برند چون حاضر نمود آن لعین بیدین و خونخوار بی ایمان
با چوب خود مشغول شد بزدن بر سر و روی آن و ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ تا اینکه دماغ و روی آن بزرگوار شکست و چوبی
که در دست نحس میبود هم شکست و خون او بر لباسش میریخت
و گوشت روی و پیشانی و بر ریش مبارک او آویخته شد پس آن
قوی دل دست بقائمه شمشیر خود نمود که آن ملعون را بدرک برساند
یکی از نوکرهای آن ناپاک ولد الزنا دست آن بزرگوار را گرفت
و مانع شد ابن زیاد فریاد بر آورد تبعه خود را که بگیرید او را پس
او را گرفتند و کشیدند او را تا اینکه او را انداختند در خانه
از خانه‌های دار الاماره و در را محکم نمودند ابن زیاد لعین
امر نمود که جمعی حراست او نمایند که فرار ننماید جمعی بگمان او

شدند اسماء بن خارجه گفت ای نامرد خدعه نمودی با ما امر
نمودی که برویم این مرد را بیاوریم اطاعت تو را نمودیم لکن تو او را
اذیت نمودی و روی او را مجروح ساختی و ریش سفید او را بخون صورت
منبرش خضاب کردی خیالت آنکه او را شهید نمائی پس آن لعین بغضب در
آمد گفت تو در اینجا میباشی بیاورید او را نزد من پس او را نزد او بردند این
قدر او را چوب زد تا اینکه خود آن کافر دست برداشت کشیدند او را
و نشانیدند او را در جانبی از دار الاماره و گفت انا لله و انا الیه
راجعون هانی خبر مرگ خود میداد پس خبر بعمرو بن حجاج رسید
که هانی کشته شد رویحه دختر عمرو زوجه هانی بود عمرو با طائفه
مذحج بالتمام آمدند بدار الاماره و احاطه نمودند عمرو فریاد نمود
و صدا کرد و گفت قسم بخدا عمرو بن حجاج با سواران مذحج
و بزرگان ایشان از اطاعت دست برنداشتند و مفارقت
جماعت نمودند و بما خبر دادند که صاحب ما و بزرگ ما کشته شد
ابن زیاد بنیاد واقف شد بکلام ایشان و اجتماع ایشان امر نمود
شریح که داخل شو بر هانی و او را مشاهده نماید و بطائفه او خبر دهد
بسلامت بودن از کشته شدن شریح داخل شد بر هانی و سلامتی
او را بر طائفه او خبر داد طائفه او قبول قول شریح نمودند و مراجعت
نمودند خبر بمسلم رسید از کیفیت حال هانی خروج نمود خود با
تبعه خود بسوی جنگ نمودن با پسر زیاد ملعون بیدین چون

چون پسر مطلب واقف شد خود با جمعی در دار الاماره پنهان شدند و
جمعی از تابعین آن بیدین با مسلم و تبعه او بنای بر جنگ و محاربه گذاشتند
و آن بعض از اصحاب پسر زیاد که با او در قصر بودند بالای قصر در آمدند
اصحاب مسلم را میترسانیدند از آمدن سپاه و عسکر از شام باین نحو
دو فرقه مشغول بجنگ و جدال بودند تا اینکه شب داخل شد همین که
شب داخل شد شروع نمودند اصحاب مسلم بمتفرق شدن و پراکنده
شدند بعضی ببعض میگفتند تعجیل نمود بد در فتنه و خوب نیست
که ما در خانه‌های خود بمانیم و ایشان را بحال خود واگذاریم تا اینکه خدا
اصلاح ما بین ایشان نماید باقی نماند از برای آن سید بزرگوار مگر
ده نفر داخل مسجد شد که نماز مغرب را بجای آورد آن ده نفر دیگر نیز
متفرق شدند چون مسلم حال را باین منوال مشاهده فرمود از مسجد
بیرون آمد یکه و تنها و بیکس متحیر و سرگردان در کوچه‌های کوفه و شوارع
آن بلد متحیر راه میرفت تا رسید بدر خانه زنی طوعه نام در آنجا
قدری توقف نمود و از آن زن آب طلبید آن مومنه قدحی پر از آب
نموده بآنجناب تسلیم نمود و آب را آشامید بعد از آن خواهش نمود از آن
صالحه که مکانی باو دهد که امشب در آنجا بماند آن زن مومنه قبول
نموده منزل داد در خانه خود پس از آن ولد الزنا خلفش از واقعه
مطلع شد پنهان و خفیه مطلب را بحرام زاده پسر مرجانه رسانید
پس آن ولد الزنا محمد بن اشعث کندی را بطلب او فرستاد و با آن بدبخت

جماعتی همراه نمود و او را امر نمود بر احضار مسلم ان پلید بن طاعت ان
بیحیا بیشرم نمود بطلب مسلم بیرون امد چون بنزدیک خانه ان زن
رسیدند آواز اسلحه و صیحه اسبان بگوش مسلم رسید ملتفت شد
زره خود را پوشید و بر اسب خود سوار شد بیرون امد و مشغول جدال
شد تا اینکه جماعتی از ان قوم بی ایمان باسفل السافلین فرستاد مردم
از هر جهت و سمت بر ان مظلوم غریب حمله نمودند حتی اینکه در
بالای بامهای خانهای خود نی اتش میزدند بر ان بزرگوار میریختند
محمد بن اشعث او را ندا داد ای مسلم در امان هستی جنگ منما مسلم
فرمود اعتماد و اطمینان بر امان کفره فجره نیست مشغول بقتال ان
با ان کفره شدند تا اینکه ان طایفه طاغیه مضطر شدند
در وسط طریق حفیره حفر نمودند و سر او را پوشیدند مسلم با ایشان
در جدال بود میزد و میکشت تا رسید بر سر چاه ناگاه واقع شد در
ان چاه طائفه کفره هجوم اور شدند بر ان مظلوم از هر جانب بعضی با
سنگ و بعضی با نیزه تا انکه بدن شریف لطیفش را مجروح نمودند
و از حالت جدال افتاد پس او را دستگیر نمودند و دو دست او را
از عقب بستند بهمان حالت ان سید خیر مآل را بردند نزد پسر مرجانه بزرگوار را
چون ان بزرگوار بر ان حرام زاده بد افعال وارد نمودند سلام نکرد بر
ان کافر خمار بعضی از ان طائفه بی ننگ و عار بمسلم گفتند سلام کن بر
امیر فرمود اسکت ثکلتک امک وای بر تو قسم بخدا که این نامرد ولد

الزنا بر من امیر نیست پس ان لعین خونخوار گفت بان بزرگوار
سلام کنی یا سلام ترک نمائی نفعی بحال تو ندارد لابد باید کشته شوی
مسلم فرمود بان دشمن خدا و رسول اگر تو مرا بکشی مطلبی نیست زیرا
که ناپاک تر از تو و خبیث تر از تو و از جمیع موجودات حتی الکلاب
والخنازیر بقتل رسانید ذات شریف کسی را که بعد از حضرت ختمی مآب
بهتر از من و از جمیع ممکنات میبود انچه از دستت براید بعمل اور فرو
گذاشت منما هر امر بد و قبیح و شنیع را مرتکب شو از برای احدی مگذار
مروت پس انکه حضرت مسلم فرمود حال که اراده کشتن من داری بگذار
وصیت خود نمایم بیکی از خویشانم ان ملعون گفت عیب ندارد مسلم
نظر باهل مجلس نمود نظرش بعمر سعد لعین افتاد فرمود یا عمر ما
بین من و تو قرابت است چند وصیت دارم بتو که بعد از شهادت
من عمل کنی و واجب است بر تو که اجابت نمائی او را و پنهان نمائی
ان حرامزاده پلید بن امتناع نمود ابن زیاد بد نهاد امر باو نمود که قبول نما
وصیت پسر عم خود را و گوش ده پس ان ناپاک خبیث مسلم را
بکناری برد که کسی ایشانرا نبیند پس مسلم فرمود اول وصیتم شهادت
بر توحید و رسالت و امامت است دوم انکه زره مرا بفروشی
و در این بلد هزار درهم قرض دارم ادا نمائی سیم انکه بنویسی
بمولایم جناب سید الشهداء روحی له الفداء که تشریف فرما نشود در این
بلد و مراجعت بمدینه نماید زیرا که بمن خبر دادند که با اهل و عیال

خود تشریف میاورند باین سان ما همه سهیم بان بزرگوار اینخبر بمن رسید
عمر گفت اما شهادة بر توحید و رسالت حضرت رسالت پناهی
همه ما گواهی میدهیم و اما اداء دین تو خواهم نمود اما جسد او لابد
بایست بیاید تا کشته شود پس عمر روی بجانب خود را به پسر مرجانه
ولد الزنا نمود صورت حال ان سید خیر مآل را بان بدبخت بد سگال
نقل نمود ان بیحیای بیشرم گفت خدا روی نحوسترا سیاه کند چه قدر جسارت
نمودی ابن زیاد گفت ای سرکش و مخالف خروج نمودی بر امام
خود شکستی عصاء مسلمانانرا و فتنه بپا نمودی جناب مسلم فرمود
دروغ گفتی ای عدو الله و رسوله عصاء مسلمانان را معویه و نطفه
حرام ان ولد الزنا یزید عنید شکست و فتنه را پدر تو زیاد که غلام زاده
بنی علاج بود و توی ملعون بپا نمود بدستی امید وارم که خداوند عالم
روزیم نماید شهادترا در دست شریرترین خلق خود بعد پسر زیاد
گفت ای مسلم نفس تو آرزو و تمنا داشت امری را که خداوند از جهة
او محال دانست و کوتاه نمود دست او را از برای اهل او یعنی ارزو نمودی که خلافت
ببیعت برسد جناب مسلم فرمود اهل او کیست ای پسر زیاد گفت
اهل او یزید بن معویه جناب مسلم فرمود ثنا مال خداست و ما راضی
هستیم که خدا حکم نماید ما بین ما و تو ملعون گفت ای مسلم تو هم گمان
و مظنه داری که از جهة تو نصیبه بهره ایست جناب مسلم فرمودند
بلکه یقین دارم بعد ان ظالم شریر گفت بمن اعلام نما ای مسلم

بابشان برسد

بحیله

مسلم بچه جهت امدی درین بلد با اینکه امور مسلمانان منتظم
و جمع بود متفرق و مختل نمودی جمعیت ایشانرا بهم پاشیدی ان
سید مظلوم غریب فرمود از جهة این امر نیامدم بلکه شما
اظهار منکر نمودید و معروف و خوبی را پوشیدید و امیر مردم شدید
بدون رضاء ایشان و مردم را وادار نمودید بغیر انچه که خدا ارشاد
نموده و شما طریقه کسری و قیصر را عمل نمودید من امدم از برای
اینکه ایشانرا امر بمعروف و نهی از منکر نمایم و ایشانرا بخوانم بسوی
حکم کتاب خدا و سنة حضرت ختمی مآب ما اییم اهل این عمل پس
پسر زیاد ولد الزنا شروع نمود بشتم ان مظلوم بیکس و عم بزرگوارش
و دودمان گشوارش عرش اله اللهم املاء فمه نارا و جوفه نارا و قبره نارا و سلط
علیه الحیات و العقارب پس جناب مسلم فرمود ای پسر زانیه فاجره
تو و پدرت و نطفه حرام معویه علیهما الهاویه سزاوار ترید بسب و شتم
هر کاری که از دست تو بیرون اید بجای اور ای دشمن خدا و رسول
پس ان ولد الزنای خون خوار امر نمود بیکر بن حمران که مسلم را
بالای قصر ببر و گردنش بزن پس ان کافر بیرحم گریبان ان غریب مظلوم را
گرفته ببالای قصر برده ان بزرگوار مشغول بتسبیح و تقدیس و حمد و
استغفار و صلوات شد پس ان ملعون ازل و ابد و مستوجب سخط و غضب
حضرت صمدیت سر شریف ان برگزیده احدیت جدا نمود و بدن لطیفش
از بالای قصر بزیر انداخت پس ازان خودش بزیر امد در حالت خوف

واضطراب پسر زانیه مرجانه بان کافر گفت چه میشود ترا ای
بدبخت روسیاه گفت زمانی که اراده قتل او نمودم مرد برا دیدم
در مقابل خود در کمال هیبت وسطوت انگشت خود بدندان
خود میگزید ازاو ترسیدم که هرگز چنین خوفی عارضم نشده بود
ولد الزنای کافر بیشرم پسر زانیه گفت شاید مدهوش شدی
بعد امر نمود که هانی را از حبس بیرون اورند و بقتل رسانند
حاضر نمودند هانی میفرمود کجایند طائفه من مذحج کجا رفتند
عشیره من چه شدند اعوان وانصار من پس غلام ابن زیاد بهانی
گفت که گردنترا بلند نما تا ترا بقتل رسانم هانی فرمود هرگز
چنین نخواهم کرد بر نفس خود ستم نمیکنم و توای کافر انچه خواهی بعمل
آر غلام پسر سعد ملعون که اسم نجس این ناپاک رشید میبود این
بزرگوار را شهید نمود بعد پسر زیاد بید بن گفت که ریسمانها
بپای ایشان ببندند وایشانرا در بازارها وکوچها کشانند خدا
لعنت کند اهل کوفه را و معویه و نطفه حرام ان ولد زنا و پسر زیاد را
اگر کسی نیک تامل نماید در مصیبت واذیت این دو بزرگوار تصدیق
خواهد نمودن روایتی که از رسول خدا وارد شده است که عقیل
داخل شد بر انحضرت برادرش امیر المؤمنین ع حاضر بود عرض
نمود یا رسول الله ایا عقیل را دوست میداری فرمود چگونه
دوست ندارم عم بزرگوار من ابو طالب اورا دوست میداشت وخواهد

از او ولدی متولد شد که یاری نماید نور عینم را و یاری این
کشته میشود و بسبب کشته شدن اب از دیده های مؤمنین جاری میشود
بعد رسول خدا گریست گریستنی تا اینکه اب از دیده مبارکش بروی
نورانیش جاری شد و ریش منورش از اب دیده حق بینش تر شد
اما کیفیت شهادت دو طفلان مسلم و سبب حبس ایشان در محبس
پسر زیاد و این دو طفل بزرگوار چگونه مینمودند که در حبس
پسر زیاد وارد شدند و سبب انرا مختلف نقل نمودند از بعضی از تواریخ
چنان مستفاد میشود که ان دو طفل مظلوم از زیادتی علاقه و محبة پدر
ایشان با ان دو طفل از مدینه بجانب کوفه امدند پس از اینکه
امر والد ایشان بجدال و نزاع انجامید دو طفل خود را بشریح قاضی
سپرد که ایشانرا بمدینه بفرستد ان نانجیب در حفظ ان دو طفل یتیم
خوب نکوشید و لذا بچنگ پسر مرجانه ظالم شریر افتادند و در
بعضی از روایات مستفاد میشود که این دو طفل مظلوم با سید الشهداء ع
بودند و در خدمت ایشان بکربلا رسیدند بعد که امام مظلوم شهید
رسید انچه که رسید این دو طفل در میان اسراء اهل بیت بودند تا
اینکه ایشانرا وارد کوفه نمودند در مجلس میشوم ابن زیاد ان پلید بی
نانجیب بی بنیاد چون واقف بحال این دو سید مظلوم شد از شدة
عداوة او بمسلم واهل بیت عصمت امر نمود که ان دو طفل یتیم در محبس برند
وایشانرا روانه شام نماید نزد یزید عنید کیف ما کان ان دو طفل

در حبس آن کافر بی ایمان در کمال ضیق و شدت مدتی بودند بالاخره
اظهار نسب خود بزندانبان نمودند تا اینکه آن زندانبان بر ایشان
عطوف شده خدا او را هدایت نمود آن دو سید مظلوم را از زندان بیرون
نمود آن دو طفل یتیم بیکس سرگردان بجز هیبت و فرار خود را از کوفه بیرون
بردند در خانه زنی نازل شدند که شب را در آنجا قرار گیرند و روز بجایی
و طرفی روان شوند آن زن صالحه از سیماء و جلال و بزرگی ایشان
چنان فهمید که این دو طفل از خانواده بزرگی هستند از ایشان استفسار
حال ایشان نمودند آن دو بزرگوار اظهار نسب و انتساب بحضرت ختمی مآب نمودند
آن زن مؤمنه در مقام احترام ایشان کوشید و حق ضیافت بنهایت رسانید
و ایشان را در حجره جای داد که کسی مطلع بحال ایشان نشود چون پاسی از شب
گذشت آن زن را دامادی بود حارث نام داخل خانه شد با کمال
پریشان حالی و اختلال و خستگی زن از ایشان سؤال نمود و جویای حال
آن بدمآل شد که این چه حالت است که در تو مشاهده مینمایم گفت در
مجلس ابن زیاد بودم که خبر دادند که دو طفل مسلم از زندان فرار
نمودند آن ظالم کافر گفت هر که ایشان را بیاورد مورد انعام و جایزه امیر
خواهد شد و مهربانی و الطاف امیر در حق او بنهایت خواهد رسید
من از پا بجا بنه و مالد در طلب آن دو طفل بیرون رفتم خود و اسب خود
در طلب ایشان از پا افتادیم ایشان را نیافتم اینک مراجعت نمودم آن زن
بیچاره دست از پا گم نموده در مقام نصیحتش برآمده او را ارشاد بجانب

بجانب خدا و رسول نمود و منع از جستجوی این امر آن بیدین بی
ایمان معذرت خواست که مال دنیا نزد من خوشتر است از هر
چیزی سخنان زنانه موقوف دار طعامی حاضر نما که بسیار گرسنه
میباشم آن زن بیچاره از برای آن حرامزاده طعام حاضر ساخته در
مار کرده بخواب مرگ رفته مانند خوک آن دو طفل معصوم بی
گناه در آن شب در عالم رؤیا رسول خدا را با پدر خویش در خواب
دیدند ایشان را وعده ملاقات دادند از خواب بیدار شدند معلوم
ایشان شد که از عمر ایشان چیزی باقی نمانده و اجل سر آمده دو برادر
دست بگردن هم نموده آغاز گریه و ناله نمودند و از غربت و بیکسی
و خوف در شیون شدند حارث بیدین از خواب مرگ بیدار شد
چون خوک خشمناک احساس آواز و همهمه از حجره ای از خانه خود نمود
استفسار نمود کسی بیان از جهة آن کافر ننمود خود بنفس نحس
خود روانه در آن حجره شده دو طفل را مشاهده کرد سؤال از حال
ایشان نمود که شما کیستید و کجا بوده اید در اینجا چه میخواهید آن دو
سید مظلوم باعتقاد اینکه این هم از دوستان میباشد فرمودند ما
فرزندان مسلم هستیم که از زندان فرار نموده ایم در این خانه ما را
در این شب مهمان نمودند آن کافر بیمروت ظالم از خدا بیخبر از
اینکه در طلب ایشان تعب زیادی کشیده بود و بدست او نیامده
بودند آن دو طفل را کشید بنا نمود بر سر و روی آن دو یتیم طپانچه

سزدن آن زن بیچاره در مقام شفاعت برآمد او را نیز اذیت نمود
چون صبح شد آن دو طفل بیکس را در کنار شط برد که ایشان را بقتل رساند و سر منور
ایشان را نزد پسر زیاد کافر بی دین بی ایمان برد هر قدر آن زن بیچاره
التماس و الحاح نمود شاید آن کافر بیمروت بیرحم از قتل ایشان بگذرد
چاره نشد غیر از شتم و ضرب جوابی نمیشنید تا آنکه آن دو سید مظلوم را
بکنار شط رسانید و پسر و غلام خود امر نمود که این دو طفل هاشمی را
بقتل رسانند هیچیک از این دو قبول نکردند و فرار بر قرار اختیار نمودند
آن کافر بد اختر بنفس خود مرتکب قتل آن دو طفل شد چون ایشان امر را
بدین حال التماس نمودند و فرمودند ما اقارب رسول خدا میباشیم
ما را با آن بزرگوار بخش آن بیحیا گفت شما را قرابتی با حضرت رسول الله
نیست فرمودند ما را ببر بفروش و از قیمت ما منتفع شو گفت این هم
نمیشود فرمودند ما را زنده ببر نزد ابن زیاد شاید او از ما در
گذرد گفت میترسم شیعیان شما در اثناء راه شما را از من بگیرند
و از جایزه امیر محروم شوم آن دو طفل مظلوم گفتند این قدر بما
مهلت بده که دو رکعت نماز بجای آوریم آن کافر بیمروت گفت نماز
بخوانید اگر بحال شما نفع داشته باشد آن دو عالیجناب دو
رکعت نماز خواندند بعد دست بلند نمودند بجانب آسمان
و عرض نمودند ای عادل و ای منتقم و ای حاکم تویی حکم کننده تر
از حاکمین حکم فرما ما بین ما و بین این ظالم بیرحم بیمروت که ما را

که ما را بیجرم و بیگناه شهید مینماید بعد آن ظالم کافر کیش محمد
که برادر بزرگتر بود سر شریفش را از بدن لطیف آن مظلوم جدا نمود و جسد
نازنینش در آب انداخت خدا بفریاد برادر کوچکتر برسد که آن کافر
بیرحم ملحد شریر در مقابل چشم آن طفل معصوم آن فعل مشوم بجا آورد
شد بعد از آن ابراهیم را خوابانید و سر منورش از بدن نورانیش
جدا نمود و جسد پاکش را در آب انداخت سرهای ایشان را در
توبره گذاشت نزد ابن زیاد برد و در پیش نهاد چون آن لعین نهاد از
واقعه مطلع شد و چشم پرگناهش چون بر آن دو سر مقدس منور افتاد
با آن قساوت قلب که مملو از عداوت اهل بیت عصمت میبود بنای گریه گذاشت
از کیفیت حالشان و سؤال و جواب آن حرامزاده بدنشان در وقت
شهادتشان استفسار نمودن آن کافر بی دین و بی ایمان شروع در بیان
نمودن کرد تمام اهل مجلس آن بی ایمان بگریه در آمدند پس از مطلع
شدن از واقعه خصوصا خواهش نمودن اینکه ایشان را زنده نزد ابن
زیاد برد و از کشتن ایشان بگذرد ابن زیاد گفت ای حرام زاده چرا
ایشان را زنده نیاوردی گفت طمع جایزه امیر باعث شد که ایشان را
شهید نمودم و سر ایشان بنزد تو آوردم ابن زیاد گفت من بتو امر
نکردم که ایشان را بقتل برسانی بلکه گفتم هر کس ایشان را زنده بیاورد زیرا
که بیزید نوشتم که ایشان در حبس میباشند حال که چنین است تو را
جزائی بغیر از کشتن نیست آن خبیث ملحد شریر را از خدا بیخبر تسلیم

باو جایزه بدهم

تدعیکه داشت نمود و باو امر نمود که این ظالم بیمروت را ببر در همانجائیکه
ان دو طفل را شهید نموده بقهر خواری و ذلت که میتوانی این کافر را
بجهنم واصل نمائی انمرد از جای خود جستن نموده که بهان ان ملحد شریر را واصل نما
کرفته از مجلس بیرون کشانیده در کوچه و بازار کردانیده و ان
دو سر نورانی را بر روی دست خود کرفته و جماعت عفیره مطلع شده
همراه برده و مردم اهل کوفه از صغیر و کبیر بران ظالم شریر هجوم آورده
شده اغاز شتم و لعن و ضرب نموده از سنک و چوب و کلوخ
و او را کشان کشان در ان محل رسانیده اول مرتبه دست و پای
ان بیدین مطلع بریده و مرتبه ثانیه دو چشم ان کور باطن را از
عقب بیرون اورده و مرتبه ثالثه او را زنده سوزانیده
و بدرک اسفل جهنم واصل نموده و مضمون حدیث شریف من اعان ظالما فقد
سلطه الله علیه ظاهر کشته حمد الله ثم حمد الله شکر الله ثم
شکر الله پس از ان سران دو طفل بیکناه را در اب انداخته
جسدهای لطیفشان بروی اب امده سرهای شریفشان ملصق شده
ببدن نورانی ایشان و دست در کردن یکدیکر نموده در اب فرو
رفتند بدانکه دو سبب از جهة حبس ایشان نقل شده اول وجه
حبس ابن زیاد علیه اللعنة دو طفل مظلوم را در روضة الصفاء
و غیرها مسطور است لکن اکر کسی بنک تامل نماید کذب یا بعید بنظر
میاید سبب دوم ظاهرا اصح از اول میباشد و ان انستکه صدوق

صدوق قدس الله تربته در امالی روایت کرده بدان ایضا
اهل تواریخ و سیر متفقند که جسد شریف ان دو طفل در اب انداخته
شد و سر منور ایشان نیز در اب انداخته شد و ببدن لطیفشان
ملحق شد و در اب فرو رفتند و این از دو جهة بعید بنظر میاید یکی اینکه
قبر شریف ایشان الان نهایت بعد دارد از فرات دیکری اینکه قبر
مبارک ایشان معلوم و ممتاز است بدو ضریح و دو قبه که مردم از
اطراف و جوانب بزیارت ان دو بزرکوار مشرف میشوند و احدی شک
ندارد از شیعه و سنی که ان دو قبر قبر ان دو بزرکوار است میتوان
دفع شبهه نمود بدو وجه یکی اینکه ان دو جسد شریف بعد بروی
اب امده باشند مردم کرفته و دفن نموده باشند یا اینکه اب در ان محل
خشکیده باشد و جسدین نمایان شده باشد مؤمنین ایشان را دفن
کرده باشند

باب سیم در ورود سید الشهداء بکربلاء

و منصرف شدن رای ان بزرکوار بکوفه پر شر و اشرار چون
ان سید ابرار و ان امام اهل اخیار از مکه بیرون امدند عزمی
نداشتند مکر اینکه وارد کوفه شوند از جهة مراسلات اهل کوفه
اکر چه در اثناء راه جماعتی ان امام را مانع شدند از تشریف بردن
بکوفه و اظهار نمودن نفاق و خدعه و غدر اهالی ان دیار لکن غرض
ان بزرکوار بنده و تجلید در سیر و تشریف بردن داشتند تا
اینکه بمنزل زرود رسیدند خبر شهادت مسلم بایشان رسید

از این خبر وحشت اثر بسیار افسرده و ملول شدند حزن و اندوه
بر آنجناب و اهل بیت و صحابه آن بزرگوار مستولی شد جمعی از همراهان
آن امام غریب عرض نمودند خود و اهل بیت خود در معرکه داخل ننمائید
از این مکان مراجعت فرموده زیرا شما را معینی و یاوری در آن بلد
نیست امام بجانب فرزندان مسلم توجه نمودند و فرمودند مسلم را
شهید نمودند رای شما چیست عرض نمودند والله چنین نخواهد شد
یا طلب خون او مینمائیم یا همان شربتی که او چشیده ما هم مینوشیم پس
حضرت فرمودند بعد از این جوانان زندگانی حیفی ندارد فهمیدند
که آن حضرت مراجعت نخواهد نمود عبدالله و منذر که از بنی اسد
بودند از حضرت وداع نمودند و رفتند بعضی دیگر از اصحاب عرض نمودند
کار شما بهتر است از کار مسلم زیرا اگر در کوفه تشریف ببرید
اهل کوفه اعانت شما را نمایند و دفع دشمن کنند حضرت جواب
ایشان را ندادند پس از آن منزل کوچ نمودند بمنزل زباله فرود
آمدند در آن منزل بآن امام خبر دادند که عبدالله بن یقطین
که کتابت آنحضرت را بکوفه برد ابن زیاد لعین او را کشت آنحضرت
کسی بهت در کشته شدن او بعد بجماعتی که در راه همراه ایشان بودند
و ملحق شده بودند فرمودند بدانید خبر شهادت مسلم و هانی و عبدالله
ابن یقطین بمن رسیده است و شیعیان ما ما را خوار و ذلیل نمودند
هر که میل دارد برگردد ما عهد و بیعت خود از او برداشتیم و براو

و بر او حرجی نیست چون این کلمات را از آنحضرت شنیدند جمعی متفرق
شدند و رفتند بعد آن امام غریب از آن منزل هم کوچ نمودند بقصر
مقاتل رسیدند یکی از اشراف کوفه در آنجا ساکن بود طلب نصرت
خود از آن شخص نمودند آن بیسعادت قبول ننمود آن بزرگوار از آن منزل هم
کوچ نمودند و طی مسافت نمودند تا ببطن عقبه رسیدند جمعی از بزرگان
بنی عکرمه خدمت آنحضرت رسیدند و آن سرور را سوگند دادند که از این سفر
مراجعت نمایید زیرا که شمشیر و سنان و تیر اهل کوفه بجانب شما میباشد
حضرت فرمودند برمن این مطلب مخفی نیست لکن خدا آنچه خواهد میشود
قسم بخدا که این طایفه مرا دعوت ننمودند مگر آنکه خون من غریب را بریزند
اگر چنین کنند خداوند قهار مسلط کند بر ایشان کسی را که خوار و ذلیلشان
نماید و از همه فرقه ذلیلتر خواهند بود و آنجناب از آن منزل هم کوچ نمودند
و طی مسافت نمودند تا بمنزل اشراف رسیدند شب در آن منزل توقف
نمودند چون صبح شد امر نمودند بخدم و حشم که آنچه ظروف دارند از آب مملو
مملو نمایند بعد از جذب آب و پر نمودن اسباب کوچ نمودند و راه کوفه را
پیش گرفتند چون قدری راه طی نمودند بعضی از اصحاب آنجناب آواز
تکبیر بلند نمودند آنجناب هم تکبیر گفتند بعد فرمودند چرا تکبیر
گفتید عرض نمودند نخلستانی بنظر ما آمد و هرگز در این جا نخلستان
ندیده بودیم حضرت فرمودند نیک نظر نمایید چون نیک نظر نمودند
عرض کردند یابن رسول الله سرهای نیزها و گوش اسبانست

فرمودند قسم بخدا غیر از این چیز دیگری نمیباشد لکن از برای ما
پناه و ملجائی هست که ایشان را در عقب خود قرار دهیم تا اینکه قوم
مقابل ما بیک جهة جنک نمایند بعضی عرض نمودند ذوالخشب قریبست
از جانب دست چپ باو توجه نمائید آن امام مظلوم و آن غریب بیکس
معصوم عنان اسب خود را بجانب چپ روانه ساختند و اصحاب و یاران
در رکاب آنجناب بسرعت میرفتند در کمال اضطراب و خوف
خود را بذوالخشب رسانیدند امر فرمود که خیمها بر افراختند و اسباب جنک
مهیا نمودند و از عقب سپاه و لشکر کوفه آراسته باهن و فولاد جز چشمهای
ایشان چیز دیگر نمایان نبود رسیدند و در مقابل آن امام لشکرگاه ساختند
از حرارت آفتاب زمین آتشکده میبود و لشکر حر از بی آبی و از تشنکی
اصحاب او در فغان و غوغا میبودند آن بزرگوار امر فرمود که او را با
اصحاب و دواب ایشان را سیراب نمایند حتی بعضی از اصحاب حر مثل علی بن
طعان المحاربی خود آنجناب بنفس نفیس مقدس خویش سیراب نمودند چون
وقت ظهر رسید امام امر فرمود بحجاج بن مسروق اذان بکوید
و از خیمه بیرون تشریف آوردند از جهة نماز حر خدمت آنحضرت
رسید سلام نمود حضرت جواب سلام دادند بعد فرمودند کیستی
عرض نمود حر بن یزید ریاحی فرمود یا حر بر منی هستی یا با من هستی
عرض کرد یا ابن رسول الله قسم بخدا که مرا فرستادند با جناب
جنک نمایم لیکن پناه میبریم بخدا از این عمل شنیع قبیح بعد عرض

عرض نمود ای نور دیده رسول خدا بکجا میروی کشته میشوی صواب
آنستکه مراجعت نمائی بحرم جدت حضرت در جواب حر فرمودند
اکر میل داری با لشکر خویش نماز بخوان حر عرض کرد که هر دو لشکر بجناب
شما اقتداء مینمائیم پس امام با هر دو لشکر امامت فرمودند نماز
ظهر بجای آوردند با دو طایفه پس از آن بخیمه تشریف فرما شدند
حر بخیمه خود رفت چون وقت عصر شد منادی آن بزرکوار اذان عصر را
اعلام نمود حضرت از خیمه بیرون تشریف آوردند نماز عصر را با
دو فرقه ادا نمودند بعد از نماز خطبه ادا فرمودند مشتمل بر حمد
و ثنای خداوند علی اعلی جل جلاله بعد فرمودند ای کروه مسلمانان
از خدا بترسید و از پیغمبر خود حیا نمائید و حق را باهلش واکذارید ما ایم
اهل بیت پیغمبر ما ایم سزاوار و اولی بخلافت از این جماعتی که دعوی مینمایند
شما من نوشتید که بجانب شما بیایم الان رای شما منحرف شده اکر چه
خواهید مراجعت مینمایم بمکان خود حر عرض نمود بخدا قسم که مرا از
این کتب و نوشتجات اطلاعی نیست پس آن امام بعقبة بن سمعان فرمود
آن دو خورجین که نوشتجات اهل کوفه در او میباشد بیاور عقبه حاضر نمود
هر دو را نزد حر بر زمین کذاشت حر عرض نمود من از این جماعت
نیستم که بشما عریضه نوشته اند من مامورم از جانب پسر زیاد که هر جا
که شما را ملاقات نمایم از شما مفارقت ننمایم مکر اینکه شما را وارد در
کوفه نمایم و در مجلس عبیدالله حاضر سازم امام فرمود ای حر

مرگ نزدیک است بسوی تو از این خواهش بعد فرمودند با
اصحاب خود کوچ کنید و بسمتی که آمده‌ایم مراجعت نمائید اصحاب آن بزرگوار
اطاعت نمودند بنهها بر اسبان گذاشتند و محملها بر شتران بستند
۴ محملها ے
و زنان و اطفال همه را در محملها جای دادند و بنای مراجعت نمودند
و فی الجمله سیر نمودند حر و اصحابش بنای ممانعت گذاشتند و بر سر راه
ایشان صف کشیدند چون امام حال بدین منوال دید فرمود ای حر
مادرت بعزایت بنشیند از ما چه میخواهی حر عرض نمود اگر غیر از
جناب شما از عرب اسم مادرم میبرد هر آینه میگفتم آنچه را باید بگویم
لکن چه بگویم مادر تو که فاطمه زهرا که دختر رسول خدا میباشد بجز
درحق
احترام بر زبان خود چیز دیگر نمیتوانم جاری سازم بعد امام فرمودند
اکنون چه میخواهی عرض کرد میخواهم شما را نزد ابن زیاد ببرم فرمود
هیهات هیهات من متابعت تو را نخواهم نمود عرض کرد منهم از شما دست
بر نخواهم داشت این نحو سخنان فیمابین آن بزرگوار و حر واقع شد
تا این مقدار که ذکر شد اما در کثیری از کتب سیر و تواریخ
مسطور است ولیکن مختلف نقل نموده‌اند شیخ مفید قدس الله تربته
الزکیه میفرماید مابین امام ع و حر سخن بطول انجامید حر کمال تشدد
داشت که آنجناب را نزد عبیدالله کافر برد و امام ع کمال سعی در
مراجعت بسمت مدینه داشت چون امر بدین منوال رسید امام ع
ملاحظه نمود در خیره کی نمودن حر فرمود ای حر حالا که از من غریب

دست
غریب بیکس بر نمیداری بگو فقط خواهم آمد زیرا که یزید نانجیب
و شقی است لیکن بدمشق میروم پیش پسر معاویه و امر خود را باو
وا میگذارم حر قبول نمود آنجناب با اصحاب خود و با حر روانه شدند
همین که بنزدیک کربلا که بلدی معروف که دو فرسخ بنینوا است رسید
هو ابو اکرم بود نامه پسر ولد الزنا مرجانه بحر رسید نوشته بود که مگذار
حسین قدمی از قدمی حرکت نماید هر جا که نامه من بتو برسد او را
فرود آور پس حر متعرض آنجناب شد و عرض نمود بایست از این مکان
عبور نفرمائید و در این مکان نازل شوید حضرت فرمود ای حر قرار چنان شد
که منع ننمائی ما را از رفتن بدمشق عرض نمود نامه از امیر رسید که نگذارم
شما بجائی بروید و نمیتوانم مخالفت نمایم حضرت فرمودند ای حر حالا که
امر چنین است پس بگذار خود را بکربلا که نزدیک است برسانم نظر
بآنکه اهل بیت و اطفال من در این صحرای بی آب میباشند و هلاک نشوند
عرض نمود چاره نیست مگر اینکه در این مکان فرود آئید پس آن امام
از روی جبر و کره فرود آمدند در آن زمین ولیکن دیگران نقل نموده‌اند
بعد از آنکه کلام مابین حر و امام بطول انجامید بالاخره حر عرض نمود
خدمت امام یابن رسول الله ع خیر و صلاح در آنست که نه بجانب کوفه
روید و نه بجانب مدینه که بتوانم نزد امیر عذر آورم و کتابی باو بنویسم
تا چه امر نماید خداوند عاقبت امر مرا با شما بخیر برساند حضرت
قبول نمود از راه عذیب و قادسیه که بسمت کوفه بود منحرف شدند

و جانب دست چپ سر می‌نمود و سر روی منبر خود را با اصحاب نمود و فرمود
کسی از شما می‌تواند که از بیرون جاده طی طریق نماید و بمقصود
برسد طرماح عرض نمود که من خوب سر راه و بیراه اطلاع دارم فرمود
پیش روی ما باش طرماح مقدم شد بر امام و اصحاب او و این اشعار را
انشا نمود یا ناقتی لا تذعری من زجری وامضی بنا قبل طلوع الفجر
بخیر فتیان و خیر سفر آل رسول الله آل الفخر السادة البیض
الوجوه الزهر الطاعنین بالرماح السمر الضاربین با
لسیوف البتر حتی تحلی بکریم النحر الماجد الجد الرحیب الصدر
اصابه الله بخیر الامر عمره الله بقاء الدهر یا مالک النفع والضر
امدد حسینا سیدی بالنصر علی الطغاة من بقایا الکفر
علی اللعینین سلیلی الصخر یزید لا زال حلیف الخمر وابن زیاد
عهر ابن العهر چون حر شنید یزید پسر مرجانه شنید از آنحضرت
دور شده دور از آنحضرت طی مسافت می‌نمود آنحضرت بالای اسب خواب
او را در ربود لمحه در خواب بود چون بیدار شد مکرر می‌فرمود
انا لله وانا الیه راجعون جناب علی اکبر عرض نمود ای پدر بزرگوار
چه می‌شود شما را که مکرر این کلمه را می‌فرمائید فرمودند در بالای اسب
خواب غالب شد بر من سواری دیدم که می‌گفت این جماعت
می‌روند و مرگ در عقب ایشان می‌رود فهمیدم که خبر مرگ بمن
می‌دهد عرض نمود ای پدر آیا ما بر حق نیستیم فرمودند قسم بخدا

بخدایی یگانه که ما بر حقیم عرض نمود حال که چنین است ما را از مردن
و کشته شدن چه باک حضرت فرمود خدا ترا جزای خیر دهد
طی مسافت نمودند تا رسیدند در حوالی قادسیه قریب عذیب الهجانات
مردی پیدا شد بر شتری سوار است با تمام سلاح و کمانی بر
دوش از سمت کوفه بتعجیل می‌آید بسمت ایشان هر دو لشکر نظر باو
نمودند تا که رسید بخدمت امام سلام نکرد و گذشت و رفت
بنزد حر و سلام کرد و تعظیم نمود نوشته پسر مرجانه را بحر داد و نوشته
بود هر جا که نوشته من بتو برسد امر بر حسین تنگ بگیر و مگذار
فرود آید مگر در زمین بی آب و علف و برسول خود امر نمودم که از تو
مفارقت ننماید تا اینکه بمن برساند که اطاعت من نمودی و انفاذ
امر من نمودی یا نه چون حر بر مضمون نامه مطلع شد خدمت
امام مشرف شد و نامه آن ابتر شقی را بآن بزرگوار و اصحاب کبار
قرائت نمود و عرض نمود که نمی‌گذارم بجای دیگر روی مگر اینکه در همین
زمین فرود آئید حضرت امر فرمود باصحاب خود کوچ نمایند اصحاب
کوچ نمودند بهر جانب که خواستند بروند اصحاب حر مانع شدند
گفتند جای نیست مگر اینکه در زمین بی آب و علف فرود آئید
حضرت فرمودند وای بر شما بگذارید که ما نازل شویم در نینوا
یا در غاضریه یا در شفاثیه که از شجاعت من بیرون است (margin note: حر عرض نمود)
که اطاعت امیر ننمایم و از شما دست بردارم بعضی از اصحاب

ان بزرگوار عرض نمودند که اذن فرما که با ایشان قتال نمائیم امروز
امر آسان و سهلتر است نظر بآنکه فردا سپاه و لشکر بسیار بر ما
هجوم آورند فرمودند خوش ندارم که ابتدای جنگ و جدال از من شود
پس امام با اصحاب خود روانه شدند حر با اصحاب خود ممانعت و مدافعه
مینمودند بهمین منوال کم و بیش طی مسافت مینمودند و راه و بیراه قطع
مسافت میفرمودند تا اینکه اسب آن بزرگوار از رفتار باز ماند
هر قدر که سعی نمود که اسب حرکت نماید از زبان بسته حرکت نمیکرد
در بعضی از کتب تواریخ تا هفت اسب عوض نمود هیچیک یک قدم بر
نمیداشتند حضرت فرمودند این زمین چه اسم دارد عرض نمودند
غاضریه مینامند فرمود اسم دیگری دارد عرض کردند شاطئ الفرات
میگویند فرمود اسم دیگری هست او را گفتند نینوا هم مینامند او را
فرمود دیگر چه نام دارد عرض نمودند کربلا هم میگویند پس
در آنوقت آه حزینی از دل پر درد برکشید و فرمود اینجا زمین اندوه
و ابتلا میباشد پس امر فرمود که اصحاب و یاران فرود آیند و محملها باز نمایند
و اهل بیت را فرود آورید فرمود اینجا خوابگاه شتران ماست این
همان مکانیست که خونهای ما ریخته میشود این همان جائیست که
هتک حرمت ما میشود این همان مکانیست که مردان ما کشته میشوند
و اطفال ذبح مینمایند اینجاست که قبور ما شیعیان ما زیارت میکنند
این همان خاکیست که جدم وعده بمن داده است پس اصحاب

اصحاب نازل شدند و خیمها برپا نمودند و این روز پنجشنبه دویم محرم الحرام
بود حر با اصحاب خود فرود آمد در مکان دیگر نامه نوشت بپسر زیاد
امر را بر او معلوم نمود و خود را معاف داشت از محاربه با آن امام مظلوم
و دیگری را نصب نما از برای این عمل شنیع و اما جناب سید الشهداء
بعد از ورود بارض کربلا نامه نوشت باشراف کوفه و ایشانرا دعوت
نمود ببیعت خود و ترسانید از مخالفت نمودن با او و کاغذی هم
بمدینه نوشت ببرادر خود محمد حنفیه ابن زیاد چون مطلع شد
از نزول آنسرور بزمین کربلا نامه نوشت خدمت آن امام باین
مضمون اما بعد یا حسین خبر بمن رسید نازل شده اید بزمین کربلا
و امیر الفاسقین یزید پلید بمن نوشته است که سر ببالین
نگذارم و نان سیر نخورم مگر اینکه ترا ملحق سازم بخدای لطیف
خبیر الا اینکه اطاعت نمائی بحکم من و حکم یزید والسلام رسول آن
ولد الزنا این نامه را آورد بخدمت آن امام غریب چون بر مضمون نامه
اطلاع یافت نامه را انداخت و فرمود رستگار نخواهند شد طایفه
که رضای مخلوق را بسخط خالق خریدند رسول ابن بد بدتر از کلب
بود مطالبه جواب نمود حضرت فرمود نوشته آن نمرود نزد من جوابی نخواهد
بود که او مستحق عذاب ابدی خواهد بود پس رسول آن کافر مراجعت
نمود و صورت حال را بآن فاجر بیان فرمود آن ناپاک بی بدل مثل حر
آتش غضبش بجوش آمد و حقد و حسد شر در دفع آن جناب بجوش

در آمد بر طلبید پسر سعد و کیفیت ورود آنجناب بزمین کربلا
بان دشمن خدا و رسول گفت آن ملعون جواب داد و گفت امروز کرا
میخواهم که در مقام قتال و جدال بیرون بیاید و این خدمت و را تو
کسی را نشاید این پسر سعد بغیر عجز و معذرت خواست و گفت
مرا باین امر معاف دار و دیگری را باین امر معین نما زیرا که حسین پسر فاطمه
و نبیره رسول خدا و فرزند امیر المؤمنین میباشد مرا نمیرسد که با او
مجادله و مقاتله نمایم و با پیغمبر چگونه مخاصمه نمایم پسر زیاد
گفت این سخنان فایده ندارد کسی که تمنای حکومت ری دارد و
میخواهد که والی ری شود باید این خدمت را بجای آورد تا اینکه باین
منصب عظیم فایز شود اگر نمیتوانی این خدمت را بانجام برسانی حکومت
و ولایت ری را باید بدیگری بدهم و او را باین خدمت مامور مینمایم آن
حرامزاده بید بن گفت امشب مرا مهلت بده که در این امر تاملی
نمایم صبح ابجد صلاح خود بینم عرض نمایم آمد در منزل خود
در آن شب جمعی را حاضر نمود و با ایشان مشورة نمود همگی او را منع
نمودند بان ملعون گفتند پدرت از بزرگان صحابه رسول خدا
بود نشاید شد تو با فرزند او قتال و جدال نمایی خود آن کافر از شب
تا صبح نخوابید لایزال در فکر بود گاهی طمع حکومت ری او را ترجیح
میداد و گاهی بیم از آتش جهنم چون صبح شد رفت بدار الاماره ابن
زیاد بید بن بیمروت گفت کیست که حکومت ده ساله ری را قبول

قبول نماید و با حسین پسر رسول خدا قتال و جدال نماید آن بدبخت
تباه کار سیاه روزگار گفت من حاضرم ابن زیاد گفت مرحبا
بلک پس از آن مهیای جمع نمودن سپاه شد از برای آن دشمن
خدا و رسول نه هزار سوار بهمراهی آن غدار روانه نمود آن کافر نابکار
روز ششم محرم وارد کربلا شد بعد از آن شبث بن ربعی را با چهار
هزار دیگر روانه کرد بعد عروة بن قیس روانه نمود با چهار هزار کس
فرستاد بعد حصین بن نمیر و شمر بن ذی الجوشن و خولی اصبحی با همان
عدد روانه نمود و لشکر انبوه و بسیار در حوالی آن وطن آواره جمع شدند
ده هزار نقل شده بیست و یک هزار اعثم کوفی میگوید پنجاه و یک هزار
بعضی نقل نمودند صد و بیست هزار معروف است نزد اهل تواریخ
ششصد هزار ابن عصفور نقل مینماید نزد حقیر اخبار اقوی
روایتی میباشد که صدوق فرموده سی هزار است از حضرت صادق
آل محمد و سایر اقوال بحسب اعتبار و عادة بعید است زیرا که جمعیت
که در خدمت آن امام بوده است که با او وارد کربلا شدند از صحابه
و غیر صحابه این قدرها نبودند مجلسی علیه الرحمة میفرماید که
اصحاب آن امام چهل نفر پیاده و سی و دو نفر سواره محمد بن ابیطالب
نقل نماید که اصحاب آن امام سی و دو نفر سواره بودند هشتاد و دو نفر
پیاده بودند از حضرت امام محمد باقر مرویست که لشکران
امام چهل و پنج تن سواره بودند و صد نفر پیاده و از اعلام الوری

معروفست که لشکر امام سی تن سواره و چهل تن پیاده در شرح شافیه
ابی فراس در مناقب آل الرسول و مطاعن بنی عباس نقل شده که لشکر امام
هزار نفر بودند و از کتاب مروج الذهب نقل شده که سپاه آن
حضرت هزار سوار و صد پیاده بوده است این دو روایت از همه روایات
زیاده نقل شده است ولکن آنچه معروفست از هفتاد و دو کمتر هرچه
باشد عدد صحابه آن جناب بمرتبه نبودند که ششصد
هزار نفر یا صد و بیست هزار نفر یا هشتاد هزار نفر در کربلا جمع
آوری نمایند آنچه در نظر و اعتبار آنست که عدد بکر در کربلا جمع
شدند یا بیست هزار یا سی هزار زیاده از آن نبودند زیرا که صحابه آن
مظلوم بمرتبه نبودند که صد هزار یا زیاده از آن نمایند علاوه صد
هزار یا ششصد هزار از عهده علیقشان بیرون آمدن کمال
صعوبت دارد خلاصه کلام پسر سعد نحس نجس روز دوشنبه
شب ششم محرم با سپاه خود وارد زمین کربلا شدند بعد
از آنکه اردوی میشوم خود را در محل مناسب قرار داد و لشکر و دواب
ایشان را مستقر شدند و از خستگی راه قدری آسوده شدند عروة
ابن قیس احمر را طلب نمود گفت برو بخدمت فرزند فاطمة و از او
سؤال مینمائی که بچه سبب باین جا آمدی و اراده چه داری عروة
در جواب آن پسر سعد بیحیا گفت ایها الامیر مرا معذور دار من
باو نامه نوشتم که تشریف فرمای این جا بشود دیگری را هم همین

همین معذرت خواست تا جمع کثیری از بزرگان درخواست این مطلب
نمود همگی همان معذرت را خواستند زیرا که بیشتر ایشان همین
جواب را دادند بالاخره عبدالله شعبی گفت من میروم و اگر اذنم

کثیر؟

بدهی او را شهید مینمایم و سر شریف بجهة امیر میاورم آن کافر
گفت اذنت نمیدهم که او را بکشی لکن رسول من باش بسوی او بگو
امیر میگوید چرا باین جا آمدی و چه اراده داری آن کافر شریر روانه
شد ابو ثمامه صیداوی او را بدید و گفت حال این روسیاه
فاجر را سابقا ذکر نمودم آن خبیث برین مراجعت نمود ابن
سعد بیحیا قرة ابن قیس حنظلی را طلب نمود و او را برسالت روانه
نمود چون بنزدیک امام رسید فرمود کسی این مرد را میشناسد

آن مظلوم

حبیب بن مظاهر عرض نمود از بنی حنظلة میباشد و خواهرزاده
من میباشد و آدم بسیار خوبی و خوش اعتقادیست زهیر بن قین
بسوی او روانه شد گفت چه حاجت داری گفت از ابن سعد رسالتی دارم
اگر رخصتم میدهی پیغام رسالة خود نمایم بخدمت حضرت مشرف
شوم زهیر گفت سلاح خود بگذار و نزدیک شو قرة قبول نمود
سلاح را بر زمین نهاد و بنزد امام رسید و سلام داد جواب
شنید بعد دست و پای آنحضرت را بوسید عرض نمود ای فرزند
پیغمبر بچه سبب تشریف در این مکان آورده اید فرمود اهل کوفه بمن
نوشتند و مرا بسوی خود خواندند نخواهش ایشان را قبول نمودم

حالا که رای ایشان برکشته و از امدن من خوش ندارند مراجعت
بجای خود مینمایم قره عرض نمود خدا لعنت کند کسانیکه بسوی شما
نامه نوشتند و امروز شما را تنها کذاشتند و تبعه یزید
بمروة سید بن ملعون از لوابد شدند قره خواست مراجعت نماید
حبیب با او کفت وای بر تو بکجا میروی بمان پسر پیغمبر یاری نما
که بدست پدران این بزرکوار توفیق اسلام یافتند قره کفت ای
مولای من کیست که اتش جهنم را بر بهشت اختیار نماید میروم جواب
میرسانم مراجعت مینمایم پس مراجعت نمود صورة حال را به پسر سعد
کفت ان بدبخت بدتر از یهود کفت امیدوارم که خداوند مرا حفظ نماید
از مقاتله با حسین پس نامه نوشت به پسر مرجانه بسم الله
الرحمن الرحیم اما بعد پس از اینکه در کربلا فرود امدم فرستادم
نزد حسین کسی را که از او سؤال نماید بچه سبب در این بلد
امدی چه اراده داری جواب داد که اهل کوفه بمن نوشتند
و ادم بسوی من فرستادند که بیایم بسمت ایشان حالا که از اراده
خود برکشته اند و خیال ایشان خود بکر شده و خوش ندارند
از امدن من بسوی ایشان مراجعت مینمایم بجای خود چون نامه
ان ملعون بان حرام زاده ابن زیاد رسید خوند کفت الان چنکالهای
ما براو فرو کرفته امید نجاة دارد هرکز از برای او نجاة نخواهد
بود نوشت به پسر سعد نامه تو رسید فهمیدم انچه نوشته بودی

بودی

براو عرض نما بیعت یزید را اگر او و اصحابش قبول نمودند بیعت یزید
بعد ملاحظه مینمایم مصلحت چیست چون نامه پسر مرجانه
به پسر سعد رسید اوقات او تلخ شد زیرا میدانست که حسین با یزید
بیعت نخواهد کرد و جنک نمودن با حسین نیز خوش نداشت و بخاطر این
مطلب خدمت امام فرستاد اکر مسئلت مرا اجابت نمائی ساعتی باهم
بنشینیم شاید امر بصلاح انجامد امام قبول نمود در شب در کنار فرات
مجلسی ترتیب دادند امام با ان ناکس مدتی از شب نشستند سخن بهر نحو
کفته شد ابن سعد لعین عرض نمود چه چیز تو را باینجا اورد فرمود
رسل و رسائل اهل کوفه و خواستن ایشان مرا از جهة شریعت و طریقت
ان بدبخت بیحیا عرض نمود الان دانستی که اهل کوفه عهد خود را شکستند
و کمر خصومت از جهة شما بستند حضرت فرمود هر که با ما خدعه نماید
خداوند با او خدعه نماید ابن سعد عرض نمود الان که امر بدین منوال
رسیده چه باید بشود امام فرمود بگذارید مرا که مراجعت
نمایم یا در مکه قیام نمایم یا در مدینه یا در سرحدی از سرحدهای
مسلمانان که یکی از ایشان بوده باشم حال من با حال ایشان مساوی
باشد پسر سعد کفت من این مطلب را به پسر زیاد مینویسم شاید قبول
نماید پس صورة حال را بان کافر شریر نوشت باین مضمون اما
بعد بدرستیکه خدای عزوجل خاموش نمود اتش فتنه را و امر امت را
اصلاح فرمود و اختلاف ایشان را بجمعیت مبدل ساخت این

صواب اینکه

حسین با من عهد کرده است که مراجعت نماید بمکانی که بوده است
یا برود بسرحدی از سرحدهای مسلمانان و حال یکی
از مسلمانان بوده باشد هرچه بر ایشان وارد آید بر او نیز وارد
آید ~~یا اینکه برود نزد یزید دست خود بدست او گذارد تا هرچه~~
بگوید در این امر صلاح شما و صلاح تمام امت و السلام نامه را
نزد آن پلید عنید فرستاد چون بر مضمون نامه مطلع شد گفت
این نامه ناصح مهربانست بر قوم خود شمر پسر چون این سخن را
از آن کافر شنید گفت ایها الامیر آیا این مطلب از او قبول مینمائی
و حال اینکه در بلد تو نازل شده و در جنب تو فرود آمده بخدا قسم که
اگر کوچ نماید از بلاد تو هرگز نخواهد دست خود بدست یزید
گذاشت و در کمال القوة خواهد شد و تو در کمال ضعف خواهی
بود و منتهای عجز بهم خواهی رسانید البته از او قبول نمیکنی و او را
و اهل او را ببیعت خود و بیعت یزید بعد اگر بخواهی عقاب نمائی ایشان را
تو سزاوار بعقوبت و اگر عفو نمائی از برای تو عفو ممکن است
ابن زیاد کافر بشمر فاسق فاجر گفت سخن آنست که تو گفتی و رای آنست که منافق
تو پسندیدی الان خود با سپاه خود روانه شو و نامه مرا به پسر سعد
برسان و بگو امر بر حسین سخت بگیر اگر قبول امر مرا نمود او را بسلامت
بجانب من روانه نما و اگر نکرد و ابا نمود او را با یاران او بقتل برسان
اگر ابن سعد قبول کرد و اطاعت نمود فبها و الا امیر لشکر توئی و او را

و او را با این امر رجوع نباشد شمر پسر با سپاه کثیر روانه شدند
نامه ابن مرجانه زانیه را به پسر سعد رسانید مضمون نامه این بود
ای پسر سعد من ترا نفرستادم که با حسین مدارا نمائی بلکه ترا فرستادم
که با حسین جنگ نمائی و از روی سلامتی او را داشته باشی و شفاعت او
نمائی اکنون ملاحظه نما اگر حسین و اصحاب او قبول امر مرا نمودند ایشان را
بسوی من روانه نما و الا ایشان را بقتل رسان زیرا که ایشان استحقاق آن
دارند و اگر حسین را کشتی اسب بر سینه و پشت او بتاز زیرا که او ظالم
و سرکش است اگرچه میدانم بر کشته این امر نمودن ضرر
نمیرساند لکن من بر خود قرار دادم که با او چنین عملی نمایم
اگر قبول امر من نمودی فبها و الا سرداری عسکر بشمر بن ذی
الجوشن تسلیم مینمائی از عمل ما و عسکر ما خود را معزول نما
ما او را مامور نمودیم بامر ما و السلام چون پسر سعد بر مضمون
نامه آن حرامزاده بیحیای بیمروت مطلع شد بشمر گفت بد آمدی
و خوب نیامدی مبارک نشود آمدن تو وای بر تو صحیح خدا خانه
ترا خراب نماید و روی ترا سیاه نماید چه بد امری آوردی قسم
باو بخدا اعتقادم آنست که تو او را منع نمودی از امری که من به ابن زیاد
نوشتم و امر را بر ما فاسد نمودی و نگذاشتی که امر با صلاح
بینجامد قسم بخدا که هرگز حسین با یزید بیعت نخواهد کرد و راضی
بیعت آن عنید پلید نمیشود زیرا که نطفه او از حرام منعقد شده

وشراب خورد و قمار باز است و تو شیطان شدی کرده این کرده‌ای شمر گفت الان در امر امیر چه میگوئی یا با دشمن او بنا جدال و قتال مینمائی یا امر لشکر را بمن وا میگذاری آن بدبخت بدین روسیاه گفت این امر نخواهد شد سرکردگی شما بتو نخواهم داد تو همان سرهنگ پیادگان باش من خودم امیر شما میباشم این بگفت و برخواست و عزم بقتل حضرت سید الشهداء نمود حجر الحجر طلب نمود او را با چهار هزار سوار مامور ساخت بر شریعه غاضریه و شبث بن ربعی را با هزار سوار نیز مامور ساخت در حفظ شریعه و امر نمود که آنجناب و اصحابش قطره از آب بایشان ندهند بعد کسی را فرستاد نزد امام غریب و او را اعلام نمود از مضمون نامه پسر زیاد کافر فاجر ولد الزنا چون آن مظلوم مطلع شد بر مطلب فرمودند قسم بخدا نخواهم دست خود را بدست پسر مرجانه گذاشت پس آن بزرگوار پسر سعد طلب نمود که با آن بیحیا سخن گوید عمر با بیست سوار از لشکرگاه خود بیرون آمدند آن حضرت نیز با بیست سوار روانه شدند ما بین دو عسکر پیاده شدند آن بزرگوار امر فرمود باصحاب خود بجانبی بمانند همه کناره نموده سوای حضرت عباس و علی اکبر عمر نیز باصحاب خود امر نمود بکناری بروند همه رفتند مگر پسر او حفص و غلام او درید پس آن امام بیکس بپسر سعد ناکس فرمود وای بر تو ای پسر سعد ایا از خدا نمیترسی که میخواهی مرا بکشی و حال آنکه میدانی من پسر کیستم

هستم از این جماعت دست بردار و بیاری من قیام نما این خوب‌تر است از جهة تو نزد خدا آن ملعون گفت چگونه توانم این کار نمود پسر زیاد خانه من خراب نماید امام فرمود باک مدار من خانه خوب‌تر از جهة تو بنا مینمایم عرض نمود میترسم که ملک و مال و بساتین مرا بگیرد امام فرمود من بهتر از آن در حجاز بتو خواهم داد آن بدبخت بد دین نانجیب عرض نمود مرا در کوفه اهل و عیال است بر اهل و عیال خود میترسم حضرت فهمید که بر آن نانجیب بکار تباه کار سخن تاثیر نمیکند دل آن مثل سنگ بلکه بدتر است از آن ~~بهیچ وجه سخن خود کمر را بنمود~~ برخواست روانه شد فرمود خدا تو را بکشد در فراش تو و بنا مرزد تو را در فردای قیمة قسم بخدا امید من آنستکه از گندم ری نخوری مگر کمی یعنی بر زودی بدرک واصل شوی آن بیدین از روی مسخره و استهزاء عرض کرد اگر گندم نباشد جو نیز میشود اکتفا نمود

باب چهارم در بیان کیفیت شهادة جمعی از اصحاب سید الشهداء

بدان در سابق در مقدمه بیان نمودیم که اصحاب آن بزرگوار افضل و اکمل از صحابه هر پیغمبری هستند و آنها افضل شهداء و سادات الاتقیاء هستند و آنها هم در مقام خود مختلف هستند در مرتبه و گفتیم احتمال دارد که حر بن الریاحی افضل باشد از سایرین زیرا که متقنا و زاید بر دیگران بود او با کمال ثروة و شوکت و جلال و ریاست غالب بر نفس خود شد و نفس خود را ذلیل

نمود نزد مردم که اطاعت خالق خود نمودن جوان مرد با لشکر خود در
کمال احترام و عزت بود و وارسی و تفقد از حال امام مینمود که امر
ان غریب بیکس با پسر سعد ناکس چه شود و در اخر امر بخود بکو مشاهده
حال نمودن بود اکر ان جوان مرد را اعتقادان بود که مردم با ان نور دیده
رسول خدا جدال و قتال نمینمایند و احترام پیغمبر را ملاحظه مینمایند
بعد کشف خلاف اعتقادات نیک ذات شد از حرام زاده پسر سعد
سئوال نمود چه خواهی نمودن بدین کفت با او خواهم جنک نمود که سرها
از بدنها جدا شود و دستها قطع شود اینها یک لقمه میباشند نزد ما
حر فرمود نتوانستی امر را اصلاح نمائی و ما بین ایشان التیام نموده
باشی کفت چکنم امیر تو راضی باصلاح نشد اکر امر با من بود هر اینه
صلح مینمودم حر از شنیدن این مطلب دلتنک شد و مراجعت نمود
در میان عسکر خود توجه نمود بقرة بن قیس که از خویشان او بود فرمود
ای قرة اسب خود امروز اب داده غرض حر کنایه بود که ما دواب خود را
اب میدهیم و اهل بیت پیغمبر تشنه میباشند قرة عرض نمود که اب
دادم و خواهم اب داد حر از کنار قرة دور شد و اندک اندک خود را
بلشکرگاه امام نزدیک مینمود لکن چنان اضطرابی لرزه بر اندام حر
فرو کرفته بود که رد و کتف مبارکش حرکت مینمود بعضی براو عرض
نمودند ای حر چه میشود تو را اکر بدین حال هستی اکر از من سئوال مینمودند
که اشجع اهل کوفه کیست البته از تو تجاوز نمینمودم و شما را هرکز چنین ندیده

ندیده بودم مکر از کشته شدن میترسی حر فرمود قسم بخدا نفس
خود میان بهشت و جهنم میبینم و نخواهم غیر از بهشت چیزی اختیار
نمودن اکرچه مرا قطعه قطعه نمایند و بسوزانند پس روی نمود
بپسر خود علی که عمر او بیست و چهار سال رسیده بود کفت ای نور دیده
وای فرزند دلبند بیا مرا صبر بر اتش جهنم نیست بیا برویم بیاری
این غریب بیکس و او را یاری نمائیم و پیش روی او جنک نمائیم تا
شهید شویم شاید خداوند از تقصیرات ما درکذرد و ما را
عفو فرماید اخلف سعادتمند عرض نمود ای پدر حبا و کرامة
من اطاعت شما را خواهم نمود و مخالفت شما نخواهم نمود پس
در رکاب پدر روان شدند مردم بخیال اینکه ایشان بجنک
میروند چون بنزدیک خیام مطهره رسید دست بر سر کذاشت
و عرض نمود خدایا توبه کردم و بازکشت بسوی تو نمودم امیدوارم که توبه
مرا قبول فرمائی زیرا که من ترسانیدم قلوب اولیاء شما را و اولاد پیغمبر تو را
چون نزدیک امام رسید از اسب پیاده شد و زمین بوسید و پیشانی
بر خاک نهاد امام فرمود کیستی سر خود را بلند نما عرض نمود فدایت
شوم من انکسی هستم که راه بر شما سد نمودم و نکذاشتم که مراجعت
نمائی و کمان نداشتم که این جماعت بدین با شما چنین معامله
مینمایند از تقصیرات من بکذر و توبه مرا قبول فرما و بخدا انابه
مینمایم ایا توبه من قبول است یا نه امام فرمود توبه تو قبول و خدا عفو مینماید

ابن تو عرض نمود اذنم دهید که بروم بمیدان و یاری شما نمایم فرمودند
ای شیخ تو مهمان ما هستی قدری استراحت نما عرض نمود چونکه من اول
کسی بودم که با شما منازعه نمودم میخواهم اول کسی بوده باشم که در
رکاب همایون شما جنگ نموده باشم و اول شهداء بوده باشم امام
اذنش داد حر با پسرش علی روانه میدان شدند چون نزدیک
عسکر پسر سعد رسید خطاب با اهل کوفه نمود و فرمود ای اهل کوفه ما
مادرهای شما بعزای شما بنشینند این بنده صالح را طلبیدید
تا اینکه بجانب شما آمد الان بنا غدر و مکر و کید و قتال با او دارید و از
هر جانب احاطه نموده اید و او را دستگیر نموده اید بقسمیکه در هیچ جهت
از جهات او را اختیار نماند و او را و اهل بیت او و اطفال الصغار او منع آب
فرات نموده اید و حال اینکه تمام یهود و نصاری و حیوانات از او میآشامند
چه قدر بد مخالفت پیغمبر خود نمودید خدا شما را سیراب ننماید در قیمة
پس حمله کرد بر آن قوم خود با ولد ارجمندش هفتاد کس بدرک
فرستادند بالاخره در پیش روی پدر شربت شهادت نوشید پس از
پدر نوشید چو پسر را خوشحال و مسرور شد و گفت حمد و ثنا خدا را
سزاوار است که روزیم نمود که تو را پیش روی فرزند رسول شهادت
کشته دیدم پس خود را مثل شیر غضبناک بر آن سپاه ناپاک زده
شجاعان و در میان قوم بیباک غوطه ور گشته جماعتی از بدان الهوا ز فرستاده پسر
نام دار سعد حرام زاده حال را اگر بدین منوال تحریص بر سپاه نمود که از هر جانب

هر جانب بر او احاطه نمایند و او را هدف تیر و نیزه نمایند و جسد شریف
آن نامدار را مثل قنفذ نمودند و او را از اسب بر زمین انداختند
و اسپان شجاع دلیر را پی نمودند اصحاب سید الشهداء اسب تاختند
و مرد مردانه او را آوردند و جسد او را حمل نمودند خدمت امام
رمقی حاضر ساختند هنوز در بدنش باقی بود امام دست ملاطفت بر
روی او کشیدند و فرمودند مادرت خطا نکرده که اسم تو را حر
نامیده والله تو حری در دنیا و در آخرت و گریستند برای او و او را
نوحه نمودند به گریه با این کلمات فنعم الحر حر بنی ریاح
صبور عند مشتبک الرماح ونعم الحر في رهج المنايا اذ الابطال
تخطر بالصفاح ونعم الحر اذ واسا حسينا وفاز بالهداية والفلاح
ونعم الحر اذ نادى حسينا فجاد بنفسه عند الصباح فيا رب اضفه
في الجنان وزوجه مع الحور الملاح و بروایت مفید حر با پسر و برادر و غلام
هر سه شهید شدند و اسم برادرش مصعب بود بعد از کشته شدن
ایشان غلام حر در اردوی پسر سعد بود بغیرت آمده و در صدد
خونخواهی مولای خود بر آمد و از امام اجازه طلبید و جهاد نمود تا
کشته شد این بزرگوار از بزرگان صحابه امام بود عرض شد که
احتمال دارد که ابن سعادتمند افضل صحابه باشد لکن میتوان دعوی
نمود که در میان صحابه آن بزرگوار حبیب بن مظاهر و مسلم بن
عوسجه افضل و اکمل باشند زیرا که این دو بزرگوار هم مدتی در اسلام

بهره‌مند بودند و ملازمت خدمت امیرالمؤمنین ع بودند داخل
در زهاد و عباد بودند حقیقة ایشان حواری امام بودند خدمت
کذار و جان نثار بودند بالنسبة با امام نقل شده در وقعه کربلا که کوفی
جمع شده بودند در حرب امام خدمت امام عرض نمودند که طایفه
بنی اسد در این حوالی منزل دارند اکر اذن فرمائی از ایشان استمداد جویم
شاید توفیق مساعدت ایشان نماید در رکاب شما حاضر شوند حضرت
فرمودند عیب ندارد شاید صلاح در او باشد چون شب شد و هوا
ظلمانی شد حبیب خفیة بیرون رفت و خود را بقبیله خود رسانید
قبیله چون باخبر شدند از آمدن او در خدمت او جمع شدند و از او سبب
تشریف آوردن نمودند فرمود پسر پیغمبر با جمعی از مؤمنین در حوالی
شما فرود آمدند پسر سعد با لشکر زیاد او را در میان کرفتند و خیال
ایشان آنکه او را بقتل رسانند یا داخل بیعة یزید فاسق فاجر کافر
نمایند من شما را دعوت و ارشاد می‌نمایم اکر بهشت جاوید را
طالبید یاری آن بکوشید که خیر دنیا و آخرت خواهید دید
بنی اسد از این مطلب اقدام بر اطاعت نمودند و بدیده منت
قبول فرمودند نود نفر از طایفه بپا شدند و خود را بسلاح
آراستند و باتفاق حبیب در آن شب توجه بنینوا نمودند یکی
از منافقین بنی اسد حقیقت حال را به پسر سعد منافق فاسق
رسانید آن پلید بی مروت در آن شب چهارصد نفر تعیین

تعیین نمود بسر کردگی ازرق آن ملاعین در اثناء راه متعرض ایشان
شدند و مابین دو طایفه جدال و نزاع شد چونکه قلیل بودند
طاقت مقاومت نداشتند فرار نمودند حبیب بنهایت صعوبت
و شدة خود را بخدمت آن مظلوم غریب رسانید و کیفیت حال
عرض نمود حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون این بزرکوار در خدمت
امام بود لا یزال الخدمت و جانفشانی می‌نمود تا یوم عاشورا علم
حضرت در دست او بود و او با مسلم بن عوسجه در کوفه واقف
بحال شدند خفیة بیرون آمدند در کربلا خدمت امام رسیدند
حضرت کمال احترام با ایشان می‌نمودند و هر دو ایشان از بنی اسد بودند
و از بزرکان قوم بودند در روز عاشورا اول مسلم بمیدان مبارزه
اقدام نمود پنجاه نفر از شجاعان بخاک هلاک افکند و بدار البوار
واصل ساخت جراحت بسیار در بدن شریفش زدند بالاخره براه
ضعف مستولی شد از اسب بر زمین افتاد امام چون آن حال از او
مشاهده نمود مثل برق خاطف با حبیب خود را باو رسانیدند
هنوز روح در بدنش باقی بود امام فرمود خدا ترا رحمت کند ای
مسلم فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا حبیب بر
بالین او آمد و کفت ای مسلم بر من چه بسیار صعب است که شما را باین
حال مشاهده نمایم لکن کوارا باد بر شما بهشت مسلم بصوت
ضعیف فرمود خدا بشارة خیر بتو دهد بعد حبیب کفت اکر چه

میدانم من هم خواهم از عقب آمد لکن اگر وصیتی داری بفرما فرمود
وصیت من آنستکه از این غریب دست از یاری او برنداری و اشاره
بحضرت سید الشهداء نمود حبیب گفت تا جان دارم نخواهم کوتاهی نمود
مسلم عرض نمود یا بن رسول الله میروم خدمت جد و پدر بزرگوار او را
بشارت دهم از آمدن شما این بگفت و روح شریفش پرواز نمود اما
در مصیبت او محزون شد حبیب خدمت آن امام بود تا اینکه حصین بن
نمیر او را در مبارزه خوند آن بزرگوار از امام کبار اذن خواست بمبارزه
او بیرون آمد حصین را طلب نمود آن کافر شرور در مقابل آن بنده
شکور صبور بیرون آمد ما بین ایشان جدال و نزاع شد بالاخره
حبیب شمشیری حواله آن ظالم بیدین نمود بینی آن ملحد قطع نمود از هیبت
و دهشت از اسب بر زمین افتاد حبیب خواست سر نحس آن پلید را جدا
نماید اصحاب آن نابکار سیه روزگار بر آن بزرگوار حمله نمودند و آن خبیث را
از میدان بدر بردند چون زخم آن حرامزاده صعب نبود بدرک
واصل نشد پیرمرد یکدفعه دویم خود را میان صفوف داخل نموده مانند شیر نر
غضوب بر کوفیان حمله مینمود تا شصت نفر از ایشان بدار البوار
فرستاد یکی از بنی تمیم در کمین او بود با سنان نیزه حواله او نمود او را
بروی انداخت حبیب جلدی نموده پا شد و توجه بآن لعین نموده
که او را دفع نماید حصین بن نمیر فرصت غنیمت شمرده شمشیری
حواله آن شعار سعادت آن پیر کامل را از پا در انداخت و اسب خود را
سر مبارک

انداخت از اسب پیاده شد و سر مطهر او را از بدن نازنینش جدا
نمود و آن سر مقدس را در گردن اسب خود انداخت و جولان
میداد و سبب عداوت این بیدین حرامزاده نسبت باین شخص
کامل این شد که در روز عاشورا ابو ثمامه صیداوی خدمت
آنحضرت رسید عرض نمود یا بن رسول الله جان فدای جان مقدست
باد این جماعت نزدیک شما شدند قسم بخدا که نمیگذارم شما
شهید شوی تا من بخون خود آغشته شوم در حضور با هر النور و خوش
دارم که خدای خود را ملاقات نموده باشم با اینکه یک نماز دیگر با شما
خوانده باشم پس امام نظر باسمان کرد و فرمود بلی اول وقت نماز است بجا
آوردی خدا ترا از نماز گذارندگان حساب نماید لکن از این جماعت
مهلت بگیرید که دست از جنگ باز دارند تا نماز بجای آوریم حصین بن
نمیر کافر بیشرم چون این کلام را شنید فریاد نمود که با حسین نماز تو
قبول یزدان نیست حبیب فرمود ای منافق مکار نماز تو مقبول ...
و نماز پسر پیغمبر مقبول نیست حصین بن نمیر با شمشیر برهنه
بجانب حبیب تاخت گفت ای حبیب کم نزدیک من نمائی که
تا بر تو معلوم نمایم حبیب اذن گرفت و آمد و شد آنچه باید بشود
حبیب برادرش علی بن مظاهر هم در کربلا بود شهید شد بلکه
اینجا عتبکه در خدمت امام بودند از خوبان و بزرگان و اتقیا
و ابدال بودند و مع ذلک غالب ایشان صفت شجاعت را داشتند

مختصر

بر جنگ الحال باید یکنفر بر سر ایشان فرستاد یا انفر یک غالب اید عجب نیست این
مرتبه ایستکه از مراتب کمال استکه تا بابت این نحو چیز جای
اینکه یکنفر بر ده نفر غالب شود یا بر سی یا بر پنجاه یا بر صد یا بر دویست
اینها مراتبی استکه بر سر غالب تعجب است این بود که عمر بن حجاج زبیدی
شجاعت هلال بن نافع بجلی را دیده بود که روی بسپاه نمود و گفت
ایمردمان احمق با این جماعت که باین نحو شجاعت و جلد دستی
کردارند از شمشیر و سنان باک ندارند چگونه بحرب اینها یک یک
اقدام مینمائید اگر باین نحو خواهید جنگ نمائید احدی از شما باقی
نمیماند یکمرتبه با ایشان حمله نمائید ایشان از دین خدا بیرون رفتند
شک ننمائید در محاربه با ایشان زیراکه ایشان را برتری نیست در
دین عمر سعد این مطلب را از آن کافر بشنید و تصدیق قول او نمود
که بعد از این یک یک بمبارزه نروند بلکه یکدفعه بطریق اجتماع حمله
نمایند و جنگ کنند و لذا امر صعب شد لکن مع ذلک تفاوتی بحال
صحابه ننمود در حفظ نفس امام و اقارب و اهل بیت او و کمال اهتمام
داشتند بلکه بعضی از صحابه خود را مهیا نموده بود که در پیش امام بماند تیر
اگر بیاید تیری بجانب آن امام بیاید بجان دل بخرند مثل جابر
ابن عروة غفاری و حنظلة بن سعد شامی و ابو ثمامه صیداوی
اما جابر مردی بود کهن سال در غزوة بدر و سایر غزوات خدمت
حضرت پیغمبر بود و دست بر پیشانی خود بسته که موی ابرو

موی حاجبش مانع از دیدنش نشود از امام اذن جنگ طلبید
حضرت فرمود خدا تورا جزای خیر دهد ای پیر مرد مرخصی برو که
ما هم از عقب میائیم آن پیر سعادتمند چون شیر از جای خود حرکت نمود
و روانه میدان شد در مقابل آن سیر هشتاد مرد جنگی را کشت
و بدار البوار واصل نمود بالاخره بدرجه شهادت فایز شد و اما حنظله
در برابر امام ایستاد و در حفظ و حراست امام کوشید خود را سپر سهام
و تیر نموده هر تیر و نیزه که بجانب امام میامد بجان خود میخرید و بر آن
جماعت ندا نموده و میگفت ای قوم میترسم که وارد شود بر شما عذابی که
بر قوم نوح و عاد و ثمود وارد شد بترسید از روز قیامت که پناه
از جهة شما نباشد این مرد را نکشید که بهره نخواهید برد و قهر خدا
بر شما میرسد حضرت فرمود خدا رحمت کند ترا ایشان مستوجب عذاب
هستند از ایشان چه طمع داری حال اینکه جماعتی از برادران صالحین
تورا کشتند حنظله عرض نمود راست فرمودی یابن رسول الله
آیا من بجانب پروردگار خود نروم و ببرادران خود ملحق نشوم
فرمودند تعجیل نما بسوی چیزیکه بهتر است از دنیا و ما فیها و بسوی
سلطنت دائمی حنظله عرض نمود السلام علیک یابن رسول الله
علیک و علی اهل بیتک خدا جمع نماید ما بین من و شما در بهشت
من رفتم جنگ کرد تا شهید شد و اما ابو ثمامه ظاهرا
آن بزرگوار در وقت نماز خواندن امام در پیش روی آن غریب بی

کند

کرا ایستاد و بدن خود را هدف تیر نمود تا شهید شد و ابن عباس
کرا از صحابه ذکر نمودم سال دیده و دنیا آزموده بودند و مدتی در اسلام
خدمت نموده بودند عجب از آن جماعتی بوده تا نه سال و در دنیا این
قدر زندکانی نموده بلکه بعضی از ایشان جدید الاسلام بوده
بلکه از زنان در عقل کمال نقصان مثل عابس بن شبیب شاکری
ان بزرکوار در خدمت امام با غلام خود شوذب بود چون امر ابن سعد
منوال مشاهده نمود بغلام خود اطمینان نداشت با او کفت برای جنک
عرض نمود عزم ان دارم که جانم را فدای جان امام نمایم عابس کفت
مراد در حق تو این کمان نبود حال که چنین است برویم خدمت امام
عابس باتفاق شوذب خدمت امام رسیدند عرض نمود بعد از سلام
یا ابا عبدالله جان فدایت بود یا اکر عزیزتر از جان میداشتم البته نثار
جان شما مینمودم اکر قادر میبودم که دفع قتل و ظلم از شما نمایم هر اینه بجا
میاوردم شهادة بده که من بدین جد بزرکوارت و پدرت تا جان است
میباشم این بکفت و مبادرت بمیدان نمود و فریاد برآورد کیست مرد میدان
من بعضی از سپاه او را میشناخت روی بلشکر نمود و کفت ای مردم
این شیر شیران است این پسر شبیب است بدیدن نظر بیاورد
نیست محال است کسی در جنک او بیفتد نجات یابد لشکر همه
نمودند که در مقابل او نیست نمایند عابس دید که کسی بمیدان
او نمیاید تا ~~...~~ بر پسر سعد بن مطلب
... دیکر ... مبارزة نمود و ... کیست مرد میدان ...

عریان خود را نموده

در بیان شهادت دو جوان غفاری

مطلب تا کوار امد امر نمود که لشکر ... جا با او سنک زنند لشکر یک
جهة با او سنک باران نمودند عابس چون حال بدین منوال دید
اوقات بسیار تلخ شده و غضب بر او مستولی کشته زره و خود و اسلحه
از خود دور نموده دست بقبضه شمشیر زده چو شیر کرسنه بکله
روباه صفتان حمله ور کشته اتشی در میان ان سپاه بجهت افروخته
جمعی از ان قوم بنیران فرستاده و جمعی مجروح ساخته بالاخره از کثرة
جراحات بروی در افتاد و سر او را از بدن شریف جدا نمودند
جمعی مدعی اند که ما او را کشتیم پسر سعد کافر کفت هیچیک
بتنها او را نکشتید بلکه تمام شما او را کشتید مثل عبدالله و عبدالرحمن
که از قبیله غفاری بودند خدمت امام شرفیاب شدند سلام نمودند
و رخصت طلبیدند حضرت فرمودند نزدیک شوید ایشان
نزدیک شدند و میکریستند حضرت فرمودند ای دو برادر زاده
من چرا کریه مینمائید امید من انستکه بعد از یکساعت چشمهای
شما روشن شود عرض نمودند کریه ما از جهة خود نیست بلکه کریه
ما از جهة انستکه شما را تنها در میان این قوم بیدین خونخوار میکذاریم
و میرویم و نمیتوانیم کاری نمائیم که شما محفوظ بمانید حضرت فرمودند
جزاکم الله خیر الجزاء بعد مرخص شدند و رفتند جنک نمودند
تا کشته شدند مثل پسر مسلم عوسجه چون پدر ان طفل شهید شد
مانند شیر غضبناک بسمت سپاه روان شد امام ملتفت بحال

آن طفل شد فرمود ای پسر پدرت کشته شد اگر تو هم کشته شوی
مادرت در این بیابان پناهی ندارد پسر مسلم خواست مراجعت
نماید مادرش بر او بانگ زد و گفت ای عزیز مادر سلامتی خود را بر
یاری پسر پیغمبر اختیار مینمائی هرگز از تو راضی نخواهم شد آن طفل حلال
زاده روی بمیدان نمود مادرش در عقب تحریص مینمود تا بر آن
قوم حمله نمود سی نفر از ایشان بجهنم واصل نمود تا کشته شد کوفیان سر
او را از بدن لطیفش جدا نمودند بجانب مادرش انداختند مادر سر را
برداشت بوسید بوئید چنان گریه نمود که تمام مردم بگریه آورد بعد از آن
مردی از صحابه حضرت شهید شد او را پسری بود مادر او را ترغیب
بجهاد نمود گفت برو پیش روی پسر پیغمبر جنگ نما پسر را اسلحه جنگ
پوشانید و او را روانه میدان نمود چون نظر همایون امام بر آن جوان افتاد
فرمود این جوان پدر او کشته شده شاید مادرش راضی نباشد جوان
عرض نمود مادرم لباس حرب بر من پوشانید پس امام اجازه او را داد
آن جوان رفت دعوی نمود تا کشته شد سر او را جدا نمودند بجانب
مادرش انداختند مادرش آن سر گرفته بوسید گفت خوشا بحال
تو ای فرزند بعد آن سر را بسوی سپاه ابن سعد بیدین کافر ظالم
انداخت و غضب بر آن داغ فرزند بر وی مستولی شد چوب خیمه را
برداشت و بسوی لشکر ابن سعد روانه شد با آن عمود خیمه دو نفر را
بدرک واصل نمود حضرت فرستاد او را برگردانیدند بعضی را

شهادت وهب

بعضی را توهم که این پسر مسلم بن عوسجه و ابن خطاست مثل وهب بن
عبدالله کلبی او با مادر و عیالش در اثناء راه بان عالیجناب ملحق شدند
و نصرانی بودند مشرف بشرف اسلام شدند و با امام وارد کربلا شدند
چون امر امامت شده بانت مادرش او را ترغیب بجهاد مینمود عیالش او را منع میکرد
وهب روی بمیدان جنگ نمود جمعی را بدار البوار فرستاد
مراجعت نمود روی بمادر نمود گفت ای مادر آیا از من راضی شدی
مادرش گفت راضی نمیشوم مگر اینکه مقابل روی پسر پیغمبر کشته شوی
زوجه او گفت ای وهب ترا بخدا قسم میدهم سخن مادرت مشنو مرا
در این بیابان بیکس و بی صاحب مگذار مادرش گفت ای نور دیده
سخن زن گوش مکن و از یاری این غریب بیکس دست بر مدار که
دنیا بقائی ندارد دار آخرت را اختیار نما و در پیش جدش مرا و خود ترا
رو سفید کن تا اینکه از شفاعت جد و پدر و مادرش بهره مند
باشیم زن وهب چون حال بدین منوال دید گفت ای یار با وفا
من میدانم چون شهید شوی هنوز عرق جبینت خشک نشده
که با حور العین معانقه مینمائی مرا فراموش نمائی عهد کن با من که مرا
فراموش ننمائی وهب وعده داد که ترا فراموش ننمایم هر دو آمدند
خدمت امام زن وهب عرض نمود ای سید من مراد و حاجتم یکی
آنکه در این بیابان مرا با اهل بیت خود بسپار زیرا که بعد از شهادت وهب
کسی ندارم که پرستاریم نماید و دیگر اینکه وهب مرا در بهشت فراموش

که از شفاعت جد محروم میباشم

نماید امام از استماع این سخنان گریست فرمود خواطر جمع و مطمئن باش
نمود وهب روی بمیدان نهاد مثل شیر بران قوم روباه صفتان حمله
نمود نود نفر از ایشان بخاک هلاک افکند و بجهنم واصل نمود یکی از
لشکر کوفه کمین او شد دست او را قطع نمود شروع نمود بدست چپ
جهاد نمودن نامردی از قبیله کنده دست چپش نیز قطع نمود زن
وهب حال چنان دید عمود خیمه را گرفت و بمیدان قوم کفره فجره روانه
شد بنا جدال گذاشت و شوهر خود را تحریص مینمود و میگفت ای
جوان سعادت قرین تا میتوانی کوتاهی مکن و جانفشانی کن وهب گفت
ای زن مراجعت نما ترا امر بجهاد نیست زن گفت نمیشود مگر اینکه
مثل تو بخون خود غوطه زنم وهب او را بدندان خود نگه میداشت
و او ممانعت مینمود وهب فریاد با امام نمود و براو استغاثه نمود
حضرت فرمود خدا ترا جزاء خیر دهد ای زن برگرد خدا جهاد از
زنان برداشته زن وهب عرض نمود نمیتوانم شوهر خود را باین
حال ببینم حضرت او را موعظه نمود و نصیحت فرمود و او را برگردانید
چون وهب روح از بدنش بیرون رفت آن زن بسرعت خود را در
بالین او رسانید نوحه مینمود شمر بی رحم بغلام خود گفت او را
بشوهرش ملحق نما آن حرامزاده بیمروت آمد عمودی بر سرش زد و
او را شهید نمود بعد از اینکه سر وهب از بدنش جدا نمودند بجانب
خیام انداختند مادر وهب آن سر را برداشت و بوسید و انداخت

انداخت در میان سپاه و یکنفر از ایشان را کشت بعد عمود خیمه را
برداشت بران جماعت حمله نمود و دو نفر را کشت حضرت او را بر
گردانید و فرمود خدا جهاد را از زنان برداشته تو با پسرت در خدمت
جدم در بهشت خواهی بود بدان حمله اولی که سپاه کوفه و شام بسمت امام
نمودند چهل و نه نفر از صحابه شهید شدند شکستی در اصحاب حضرت
بعد بقیه اصحاب یک یک بمیدان رفتند تا همه کشته شدند

باب پنجم در بیان حال برادران بزرگوار است که در رکاب
ظفر انتساب او کشته شدند بدان خلاق عالم عرش او بالای آب است
و مشیت او قرار گرفت که خلق خلایق نماید و ایشان را از عدم بوجود در
خلق نمود اولا و ابتداء نور محمدیه را قبل از اینکه خلق نماید آسمان و زمین
عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم پس او را خلق
نمود قبل از خلق کائنات ببیست چهار هزار سال بعد از اینکه خلق
نمود او را او در آن عوالم و حجابها بود بعد خلق نمود عالم اجسام
و آب را ظرف تمام عالم اجسام قرار داد که عرش باشد و از جهة آب
خواص و احکام قرار داد یکی اینکه بقاء و تعیش حیوانات و نباتات از مخلوقات
با او قرار داد [illegible] و بجوامر همین مطلب او را از همه اشیاء زیادتر
قرار داد و مقرر فرموده و او را بر روی زمین جاری نموده و در زیر
زمین ساکن ننموده جهة اینکه انسان با [illegible] در بسیار
اینکه تمام مردم در او شریک نموده مختص بفرقه دون فرقه نیست

حتی جایز نیست از کافر منع نماید زیرا که او را حقی در آن میباشد بجهت
از جهة همین مطلب بود که صحابه امیر المؤمنین ع در جنگ
صفین مشرعه را گرفتند و منع اصحاب معویه نمودند حضرت ایشان را
منع نمود و آب را از اصحاب معویه منع نفرمود حتی بعضی از فقها قائلند
که آب ملک کسی نمیشود جایز است تصرف در آن بدون اذن
صاحبش سیم اینکه اگر آب داری و خوف داری در عطش خود
یا حیوان محترم جایز نیست استعمال آن آب نه در وضوء و نه در غسل
بلکه تیمم واجب است چهارم سیراب نمودن کسیکه عطشان بوده
باشد اجر و مزد فراوان داده است حتی بر کافر و حیوانات و لو فحل العین چون
کلب مرویست از حضرت صادق در سفری دید مردی را که در
زیر درخت مغیلان خوابیده است فرمود بصاحب خود تشالب
یا تشالب ببین این مرد کیست تشالب رفت و مراجعت نمود عرض
نمود مردی است تشنه زیر درخت افتاده است فرمودند چرا آبش
ندادی عرض نمود نصرانی است فرمودند برو آبش بده زیرا خنک نمودن
دل سوخته اجر دارد مرویست که روزی حضرت رسول وضو میگرفت
نظر مبارکش بگربه افتاد که بآب نظر میکند حضرت ملتفت شد که او
تشنه میباشد ظرف آب نزد او گذاشت بدان مراتب اجر سیراب نمودن
نیز مختلف است زیرا روایت شده است اگر سیراب نماید کسیرا
که حاجت نداشته باشد بآب از جهة او اجر آزاد نمودن یک بنده

بنده است اگر حاجت داشته باشد اجر آزاد نمودن ده بنده میباشد بلکه
میتوان دعوی نمود اجر مختلف میشود بحسب حال آنکسی که سیراب مینمائی
بحسب عجز و قدر هم و رفعت و شرافت صغار و کبار وای بر
عصاة و اشقیاء بنی امیه و لشکر شیطان چه گونه آب را منع نمودند
بر آل الله و اولیاء رحمن با اینکه در میان ایشان اطفال شیرخوار و مرد پیر و
زنان مخدره بودند بلکه در میان ایشان چند امام بود مثل حسین بن
علی و علی بن الحسین و محمد بن علی بلکه اگر کسی تتمه مراتب تشنگی ایشان
هم مختلف بود زیرا که در روز هفتم نامه پسر زانیه مرجانه
بپسر سعد کافر پلید بی رسید نوشته بود که آب از حسین و اصحابش
منع مینمائی چنانچه عثمان ممنوع از آب شد الحرام زاده منع نمود
ایشان را از آب و شریعه را تفویض بعمر بن حجاج و جمعی دیگر نمود
که ایشان حراست نمایند آب را و آن کافر نیز تنگ گرفت امر را بر امام
و اصحاب او پس حال امام با اصحاب در تشنگی مختلف بود نه بعضی از اصحاب
امر عطش ایشان بمرتبه بود اگر میخواست بایستد از تشنگی بروی
زمین میافتاد چنانچه سخن بریر بن حصین همدانی بر او دلالت
دارد آن بزرگوار عابد و زاهد از امام اذن گرفت که با قوم سخن
بگوید امام فرمود ما خونی آمد در میان میدان ایستاد و آواز نمود ای
شیعیان آل ابی سفیان این حسین بن فاطمه دختر پیغمبر شما است
او و عیال و اطفال و صحابه آن بزرگوار تشنه میباشند و از شدة

عطش و تشنگی

اذن داد

تشنگی دنیا بنظر ایشان سیاه شده است وقدرت ایستادن نداشتند
وبعضی از ایشان از شدت تشنگی مردند چنانچه در حدیث قدسی
خداوند عز بآدم خبر داده که اطفال ایشان از تشنگی هلاک میشوند
بعضی از ایشان عطش آنها قابل وامکان وصف ندارد مثل عطش
خود امام بود دلیل اول قول جبرئیل در وصف عطش آن عطشان غریب
که عطش آن مظلوم بمرتبه بود که مابین چشم او وآسمان قطعه دود بود
دوم آنکه از امام سؤال نزد او خوب نبود بلکه مذموم بود
حتی بعضی نوشته بامام داد قبل از اینکه ملاحظه فرمایند فرمودند
حاجت تو برآورده است عرض نمودند از کجا حاجت او دانستی فرمودند
از جهة ذلت او در نوشته دادن ومع ذلک آن بزرگوار سؤال آب نمود
ومراتب سؤال چند قسم بود اول آنکه آب از جهت اهل بیت خود
طلب نمود در جواب گفتند آب نمیدهیم تا اینکه بمیرند دوم
از جهة خود طلب آب نمود جواب دادند نمیدهیم تا وارد هاویه
شوی سیم از برای طفل رضیع علی اصغر آب طلب نمود فرمود
ای قوم این طفل نزدیک است از تشنگی هلاک شود ودر هیچ دینی
گناه ندارد قطره آب باو دهید جواب او بتیر سه شعبه دادند
چهارم از برای خود ایضا توجه بقوم نمود وفرمود ای قوم قطره از
آب بمن برسانید اگرچه سیراب نشوم نزدیک است جگرم
پاره پاره شود بدان این جماعت تشنه سقاها از جهة

در بیان سیراب کنندهٔ تشنگان
ابو الفضل

از جهة ایشان بود که آنها را سیراب مینمودند اول از ایشان محمد بن
عبد الله ص جد بزرگوارش که بعلی اکبر آب داد وعرض کرد السلام علیک
یا ابتاه هذا جدی رسول الله ص قد سقانی بکاسه الاوفی لا اظمأ بعده ابدا
وعلی عرض نمود ای پدر جدم سیرابم نمود دوم سیراب دیده شیعیان
ایشان سیم حوض کوثر چهارم صاحب مکین واساس
ابو الفضل العباس روحی وارواح العالمین له الفداء ومعروف در زبان
مردم قمر بنی هاشم وباب الحوائج ظاهر آن بزرگوار ملقب بود بسقاء
چنانچه در بعضی از روایات وارد است العباس السقاء آنجناب معین
ویاور وامین برادر بزرگوار خود بود وامورات سید الشهداء ع
بدست مبارک آن بزرگوار بود زیرا که آنسرور وزیر آنجناب
بود وحال انعام بمقدار نزد برادر بزرگوار خود مثل حال پدر بزرگوار
او بود نزد پیغمبر مردی بود عابد زاهد وجمیل اگر بر اسبهای قوی بلند
سوار میشد زانوهای مبارکش از گوش اسب تجاوز مینمود وپاهای
مبارک او بزمین میرسید علم حضرت بدست آنسرور بود معروف
بعلمدار میشد مادرش ام البنین از اهل صحرا بود دختر حزام بن
خالد از بنی کلاب بود چهار اولاد او را بود عباس وعبد الله وجعفر
وعثمان خبر شهادة اولادهایش که بآن مخدره رسید مثل زنان
بادیه نوحه مینمود ومیرفت در بقیع بر ایشان گریه ونوحه میکرد
ومردم نزد او جمع میشدند از گریه وناله آن داغدیده میگریستند

حتی مروان هم بر ان مظلومه میگریست عمر شریف ابو الفضل سی
چهار سال بود عبد الله بیست و پنج سال بود جعفر هیجده سال بود
یا دوازده سال دو دفعه در کربلا طلب آب نمود اول آن بود بعد از
اینکه عطش بر ان مظلوم و اصحاب او غالب شد امام با جناب فرمود ای
برادر برو شاید آبی از برای اهل خیام تحصیل نمائی و با او سی سوار روانه
نمود ابو الفضل با اصحاب خود در شب روانه شدند بجانب شریعه چون
نزدیک شدند مستحفظین فرات چون مطلع شدند عمر بن حجاج
فریاد نمود کیستید شما هلال ابن نافع جواب داد پسر عموی تو هلال است
ما بین ایشان خوشی بود گفت آمدم از این آب بیاشامم پسر حجاج
گفت بیاشام گوارا باد ترا هلال گفت وای بر تو مرا امر مینمائی که
آب بیاشامم و حال اینکه پسر فاطمه عطشانست و نزدیک است
او و اهل بیت او هلاک شوند پسر حجاج بعد از این گفت راست میگوئی
لکن ما مأموریم و لابدیم امتثال نمائیم هلال امر نمود باصحاب خود
بروید در میان آب و آب بردارید اصحاب داخل آب شدند ظرفهای
خود را پر از آب نمودند و از فرات بیرون آمدند و بواسطه وجود
ابو الفضل ضرری بایشان نرسید دویم آنکه بعد از اینکه
امر را به ~~تنهائی که دید~~ برادران خود فرمود بروید بجانب جهاد ۳ بأن تتقدموا و اصطبروا
اگر کشته شوید مصیبت شما مرا محزون مینماید و من از جهة شما نوحه ببینید دید ببرادران
مینمایم برادران اذن جهاد گرفتند رفتند اول عبد الله بعد عثمان

عثمان بعد جعفر کشته شدند بر عباس از کشته شدن ایشان حزن
و اندوه عظیم عارض شد رفت خدمت امام و عرض نمود ای سید من
از زندگانی دنیا تنگ آمدم و سینه من تنگ شده بعد از برادرانم
اذنم بده که بروم جهاد نمایم و یاری ذریه پیغمبر نمایم حضرت از
شنیدن این سخن گریه نمود و فرمود تو بازو و یاور منی و علمدار لشکر
هستی اگر تو کشته شوی جمعیت من متفرق میشود خصم بر من غالب
شود و او را اذن جهاد نداد لکن فرمود برو آبی از جهة این اطفال طلب
نما ابو الفضل مراجعت نمود داخل خیمه خود شده بیرون آمد در دست او
نیزه و بر دوش قربه بود روانه شد بجانب شریعه از جهة آب نه
۲ امام ۲ تنهای را چو — از جهة جنگ و جدال امام چون ~~تنها~~ او را دید با او روانه شد
باتفاق میرفتند سپاه کوفه چون آن دو برادر را دیدند حمله بر ایشان
نمودند و مابین آن دو برادر جدائی انداختند جناب ابو الفضل خود را
رسانید چون بر ورود آب برا احسان نمود خواست آب میل نماید عطش
برادر و اهل بیت بخاطرش آمد آب را ریخت و قربه خود را پر آب نمود و
از فرات بیرون آمد و برد و راه فکند ~~از~~ از شریعه بیرون آمد
۳ بعد از اینکه آن — نظر اسحق بر او افتاد گفت کیست اینکه قربه بدوش او است گفتند
عباس بن علی است که آب نزد برادر خود میبرد پسر ان لعین
بسید بن امر نمود که مانع او شوید قوم احاطه بر او نمودند مثل
حلقه بر او محیط شدند آن بزرگوار چون حیدر کرار شمشیر

برهنه نمود و برایشان حمله نمود ایشان را مثل مور و ملخ متفرق نمود در کمین او شد یکی از اشقیاء شمشیر حواله دست راست آن بزرگوار نمود دست آن بزرگوار با شمشیر افتاد بدست چپ گرفت کافری شمشیر حواله دست چپ آن بزرگوار نمود دست چپش ایضا قطع نمود پس قربه را بدندان یا بقربوس زین گرفت بنابر اینکه دست چپ از بند قطع شده باشد تعجیل مینمود که آب بحرم برساند قوم او را تیرباران نمودند جلد شریفش مثل قنفذ شده بود تیری بقربه آن مظلوم رسید او را در بدر [?] ابن شهرآشوب ابوالفضل چون حال را بدین منوال دید یکرا از جای خود حرکت ننمود علت مندفش یکی از دو امر بود یا اینکه بایست بسمت میدان رود دست در بدن ندارد که جنگ نماید یا اینکه بسمت خیام رود با این حالت ~~و ناکو ابرود~~ بران بزرگوار که اهل خیام او را باین حال ببینند لابد شد در توقف و ایستادن قوم بیرحم در هر جانب بر آن سرور هجوم آور شدند بعضی بنیزه و بعضی بشمشیر و برخی بتیر بجسد شریفش میزدند تا اینکه او را از اسب بر زمین انداختند همانکه بر روی زمین قرار گرفت او از داد ای برادر مرا دریاب امام مثل برق خاطف خود را برادر رسانید و قوم ~~بجیا از او جدا~~ آمد بالای سر او نشست و شروع نمود بگریه نمودن و میفرمود الان پشتم شکست و چاره ام تمام شد امروز دیدها [?] از خوف تو نمیخوابیدند میخوابند تا اینکه میخوابیدند و

و مطمئن بودند خواب نتوانند نمود روح مقدسش بعالم قدس پرواز نمود و سیدالشهداء آن بزرگوار را حمل ننمود بسوی کشته‌گان دیگر شاید نیاوردن از جهة زیادتی جراحاتی باشد که بر بدن نازنینش زده بودند و بدن شریف آن بزرگوار قطعه قطعه شده بود بنحوی که قابل حمل نبود و میشود که در علم خداوند عالم گذشته باشد که بارگاه و دستگاه علیحده داشته باشد که از سایر شهدا ممتاز بوده باشد والله اعلم

باب ششم

در بیان احوال اولاد امام حسن علیه السلام و اولاد خود امام معلوم است که حضرت سیدالشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداه ممتاز و متفرد بوده شریک و نظیر و بدیل از جهة او نبوده مثل خدای جل شانه زیرا که آن امام غریب ممتاز است از جمیع خلق در تمام عوالم در عالم نور و در عالم دنیا و در عالم برزخ و در عالم قیامة و در عالم بهشت اما در عالم نور نور آن بزرگوار غیر نور دیگران بود زیرا که روایت شده است جناب آدم نور انوار خمسه را در عالم مثال و شبه دید آرزوی آن نمود که خلاق عالم جل شانه آن انوار را بدست او قرار دهد پس خلاق عالم آن انوار در انگشتان آدم قرار داد و نور حضرت سیدالشهداء در انگشت بزرگ او قرار داد حضرة آدم هر وقت نظرش بر آنها [?] حنا دحزون مبتلا و تجربه شده هر که حنکش بر او غلبه نماید بر ناخن انگشت بزرگ خود نظر نماید

خنده او ساکت شود و روایت شده است ایضاً که نوح ع مامور شد
بکشتی ساختن جبرئیل ع پنج میخ آورد از جهة او که بسفینه
بکوبد بر هر میخ اسم یکی از پنج نفر نوشته بود چون میخ پنجم رسید
رطوبت خون در دست خدا احساس نمود ان بزرگوار فریاد تنها
بود در مصیبت و کشته شدن و غسل و دفن و قبض روح زیرا که
ان مظلوم کشته شد بنحویکه مثل او احدی کشته نشد چنانچه
پیغمبر بفاطمه علیها السلام الله خبر داد معویة بن وهب میفرماید
بما خبر دادند که در سینه انورش از حلقوم تا ناف مبارکش هزار
و پونصد چیزی از بدن زخم و جراحتها بود در نزد خود تعجب نمودم و
داخل شدم بر مولایم امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع عرض نمودم
چنین مطلبی شنیدم و تعجب نمودم چه کونه چنین میشود فرمود ای
پسر وهب حزن و اندوه مرا زیاد نمودی قسم بخدا چنان بود زیرا که
نیزه بالای نیزه و شمشیر بالای شمشیر و تیر بالای تیر پس از فرمایش
امام شک و تعجب از من زایل شد و دفن ان مظلوم هم ممتاز بود زیرا که
میت را داخل قبر مینمایند اول سر او را داخل قبر مینمایند ان امام سر
نداشت و قبض روح شریفش خداوند علی اعلا نمود چنانچه در
روایتست در یاری نمودن ان بزرگوار ممتاز بود زیرا یاری
نمودن او بر هر کس واجب بود چنانچه در خبر است جبرئیل دست او را
کرفت در در حرم ندا نمود ای مردم بیایید ببیعت خدا و یاران او

او هم ممتاز و نظیر از جهة ایشان نبود از جمله ایشان دو طفل صغیر
برادرش قاسم بن الحسن و عبد الله اما قاسم یکی از خواص او
انستکه قلب همینکه منکر ان شود متغیر و محزون میشود اگرچه پیشانی
اصحابهم چنین است شاید از بابت اینکه یتیم بود مشهور در میان
مردم قصه عروسی ان بزرگوار است در روز عاشورا بلکه بعضی
زفاف او را نیز کفته اند بلکه بعضی تعدی نموده اند و کفته اند از
جهة او در ان زفاف پسر هم شد که اسم او قاسم ثانی است تمام این
مطالب موضوع و کذبست بلی در بعضی از روایات فهمیده میشود که دختر
خود فاطمه در ان روز از جهة او عقد بست چنانچه از زوجی کوتک
نیز استفاده میشود لکن بنحویکه در میان مردم معروفست کذبست
و انچه اگر واقع شده است عقد بود از باب جای اوردن وصیت برادر بزرگوار
و ان عقد خالی بود از لوازم متعارفه بلی مثل لوازم متعارفه جای اورده شد
زیرا لوازم متعارفه اعلام مردم نمودن از جهة حاضر شدن در مجلس عقد
و مبارک باد کفتن و ساعت خوب از برای عقد اختیار نمودن و عروس
خضاب نمودن و حجله زینت دادن و عروس را با حالت خوش و سواره
داخل بر داماد نمودن عقد فاطمه را در ظهر یوم عاشورا که شدت
حالات امام بود واقع شد اعلام مردم از جهة مبارک باد کفتن حاضر
شدن دشمنان کوفه و شام بود که بر جسد قاسم اسب تاختند اما خضاب
نمودن ریختن خون کوش عروس بود بر روی انورش بعد از اینکه کوشواره

جدا نمود واند ۲

از کوش مبارکش بعنف کسید اما حجله داماد قتلگاه اما داخل نمودن
عروس براو داخل شدن بود درحالیکه سر او برهنه بود و روی او بنا
بود سوار بر شتر برهنه و عرض نمود بعمه خود یا وصلی داری و خرقه
بهم میرسد که بمن بدهی که سر و روی خود را بپوشانم لکن ان بی انکم
عروس از داماد خجالت نکشد زیرا اگرچه عروس سر او و روی او
برهنه بود لکن داماد سر نداشت و اما کیفیت شهادة او بنا
درو و ۲ نداشت

بر اشهر و اقوی انست که از روایات مستفاد میشود اگر متامل نماید
نماید در هر کلمه از ان خواهد گریست و محزون خواهد شد
واو ابنت قاسم جوانی بود که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود داخل شد
بر عموی بزرگوار خود چون نظر امام باو افتاد گریست و او را در بر گرفت
و بسینه خود چسبانید و دست در گردن او نمود و او هم دست در گردن
عم خود نمود واز گریه او گریه مینمود این قدر عمو و برادرزاده گریه نمودند
تا بیهوش شدند چون بهوش امدند قاسم عرض نمود بعم بزرگوار خود
اذن بدهید که بروم جهاد نا جان خود را فدای شما نمایم امام امتناع مینمود
حضرت قاسم گاهی پای امام را میبوسید گاهی دست امام میبوسید تا
الحاح وتضرع مینمود

اینکه امام اذن داد بعد از اینکه ماذون شد روانه بجانب میدان
شد حمید بن مسلم میگوید من در سپاه ابن سعد بودم دیدم جوانی
از خیام امام بیرون امد که روی منیرش مثل پارچه قمر بود و هنوز
بحد بلوغ نرسیده بود براو بود پیراهنی و ازاری و شمشیری حمایل نموده

نموده و بند نعلین او گسیخته اب دیده مبارکش بر روی انورش
جاری بود تا اینکه امد در وسط میدان ایستاد پسر سعد کافر را
طلبید ان کافر شریر حاضر شد ان کافر را موعظه نمود و امر بتقوی
و متابعة ال رسول الله نمودان بیدین قبول ننمود پس ان امامزاده
مظلوم رجزی خواند که مضمونش این بود ای گروه کوفه و شام اگر
مرا نمیشناسید من پسر حسن مجتبی هستم و خانواده پیغمبر شما میباشم
این عموی من است مثل اسیر در میان شما است که مثل باران بر ان احاطه
نموده اید پس حمله برایشان نمود و کار برایشان تنگ نمود با ان صغر سن
و کودکی خود سی نفر از ایشان بدرک فرستاد حمید میگوید عمر بن سعد
ازدی در پهلوی من ایستاده بود گفت خواهم بر او حمله نمود و او را کشت
من باو گفتم وای بر تو بخدا سوگند که اگر بر من شمشیر حواله نماید دست
خود را بسوی او بلند نخواهم نمود این همه مردم او را کفایت است از من
نشنید و بر ان غلام حمله نمود در حالت غفلت شمشیری حواله سر مبارکش
نمود ان مظلوم ۲ بروی زمین افتاد پس ان غلام او از داد عم خود را اماما — از روی اسب
مثل باز بسوی او روان شد و خود را باو رسانید در حالیکه عمر بن سعد
ازدی بالای سینه غلام نشسته بود و اراده داشت که سر او را
جدا نماید امام براو حمله نمود مثل حمله شیر غضبناک شمشیری حواله
ان کافر بیدین نمود و دست او را قطع نمود پس ان ملعون صیحه زد و فریاد
نمود و از قوم خود استعانت جوست قوم او باعانت او بیرون امدند

جنگ مغلوب شد آن غلام زبردست و پای اسبان روح مبارکش بجنان
پرواز نمود بعد از اینکه نائره جدال فرونشست و غبار منکشف شد
آن امام مظلوم آمد بالای سر آن غلام ایستاد نظر نمود دید که پاشنه پای
خود زمین را میسابد آنحضرت فرمود خدا بکشد جماعتی را که ترا شهید
نمودند و خصم ایشان جد تو شود ناگوار و گرانست بر عم تو که او را
بخوانی و او اجابت تو ننماید یا اینکه اجابت نماید و نفعی بحال تو ندهد پس فرمود
ای پسر برادر عموی ترا از یاد خود بردی تا آنکه کشته شدی ای نور دیده بعد
و یاور تو کم بودند و کشنده تو بسیار بعد از آن غلام را بسینه خود چسبانید تا
آنکه او مرد در میان کشتگان از اهل بیت خود گذاشت این یک پسر بود از
امام حسن که در آن روز کشته شد پسر دیگر از آن بزرگوار عبدالله — شهادة عبدالله
بود که از قاسم کوچکتر بود بعد از اینکه امام از اسب بر زمین قرار
گرفت آن طفل مظلوم چون حال بدین منوال دید خود را از میان خیام بیرون
آورد هر قدر زنان خواستند او را حبس نمایند چاره پذیر نشد خود را — اهل بیت امام ع
بخدمت عم مظلوم رسانید عموی خود را بدان حال دید حرمله
حرامزاده بیمروت کافر بیدین در آنجا حاضر بود آن امامزاده توجه بآن
حرامزاده نمود و فرمود ای پسر زانیه میخواهی عموی مرا بکشی آن کافر
شمشیری بجانب آن طفل بیگناه حواله نمود آن طفل دست کوچک خود را
سپر نمود شمشیر آن ملحد شریر بروی دست آن طفل صغیر آمد دست او را
قطع نمود بپوست آویخته شد پس آن امامزاده فریاد نمود و اعماه ای عمو — باقی ماند

ای عمو دست مرا قطع نمودند پس عم بزرگوار او را بخود چسبانید و فرمود
ای پسر برادر من صبر نما بر آنچه بر تو نازل شده خدا طلب نما اجر را تا اینکه — خبر این در این
خدا ترا ملحق نماید به پدران بزرگوار آن تو پس حرمله تیری بجانب
آن طفل انداخت آن تیر بطفل رسید او را کشت در حالتیکه در حجر عم خود — کنار و پهلوی
بود زیاده بر این دو طفل از حضرت امام حسن معلوم نشد که در کربلا
شهید شده باشند لکن در بعضی از کتب تواریخ چنان مستفاد میشود
که هفت نفر از اولاد امام حسن در کربلا شهید شدند حسن مثنی
عمر بن حسن قاسم بن حسن عبدالله بن حسن ابوبکر بن حسن احمد بن حسن
عبدالله اصغر غیر از حسن مثنی و عمر بن حسن بقیه دیگر شهید شدند
اما حسن مثنی مفید هم در ارشاد حال او را ذکر نموده مجمل از احوال او
اینکه در خیال آن شد که دختر عم خود در حباله خود در آورد خبر بعموی
بزرگوارش رسید او را طلبید و فرمود دو دختر من یکی فاطمه و یکی
سکینه هر یک بخواهی در حباله تو در آورم حسن از خجالت سر بزیر
انداخت عم او فرمود فاطمه دختر من شبیه بمادر من هست او را در حباله
تو در آوردم فاطمه در حباله او بود از فاطمه سه پسر بهم رسید عبدالله
و ابراهیم و حسن مثلث در مدینه وفات یافت فاطمه یکسال
بالای قبر او خیمه زد تا اینکه وفات نمود حسن مثنی در رکاب عم
بزرگوار خود در روز عاشورا جدال و قتال نمود تا اینکه از شدت
جراح و زخم زیاد در افتاد و در میان کشتگان بود لکن جثه در او

باقی بود بعد از کشته شدن سید الشهداء روحی و ارواح العالمین له
الفداء مردم ملتفت حال او شدند یکی از طایفه ما در شفاعت
او را نمود و مانع از کشتن او شد و کفت او را باو واکذارید او را با خود بسمت
کوفه برد ابن زیاد از مطلب آکهی یافت و قبول شفاعت او را نمود و او را
مداوی نمود تا اینکه عافیت یافت و از آنجا روانه مدینه شد و اما عمر بن
حسن طفل صغیری بود در میان اهل بیت و او قابل جدال نبود و اما
اولاد خود سید الشهداء بود علی اکبر و علی اصغر و عبد الله و حضرت
امام زین العابدین بدانکه خداوند متعال آدم مؤمن را امتحان و ا
واختبار بنقص اموال و انفس و ثمرات و کرسنکی و ترس بدهد چنانچه میفرماید
خداوند عالم و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس
تا آخر الآیة و مراد بنقص اموال یا اینکه از بعض اموال محروم بودن یا
فنا کسب و تجارات است و مراد بنقص ثمرات ثمرات ظاهری نیست
زیرا که مقتضی ترقی از مراتب او بایست بالا تر از غیر خود باشد
لا بد است مراد بثمرات ثمرات قلب و میوه دل باشد و شک نیست که
میوه دل عبارت از اولاد و احفاد باشد زیرا که او اعظم است بر انسان
از خود و نفس او و در آخر آیه میفرماید ای پیغمبر من صبر کنندکان را
بشارت برحمت و خوبی بده و شبهه نیست که جناب سید الشهداء
بزرک مؤمنان است و تمام آنچه که خدا امتحان مؤمنین بآن مبتلا
در سید الشهداء امتحان کرده باشد اما خوف آن بزرکوار معلوم است

معلوم است از بیرون رفتن از مدینه تا وارد کربلا و تا وقت قبض
روح ترسان بود و تمام روی زمین بعد از مردن معویه علیه الهاویة
از جهة آن بزرکوار مامنی نشده است بلکه بعد از شهادة آن مظلوم ارض
از جهة آن غریب مامن نبود زیرا قصه جمال حرام زاده کافر بیمروة
هویدا است بلکه بعد از دفن نیز او را مامن نبود که کردند اهل جور و عدوان
نسبت بقبر شریف آنچه کردند و اما کرسنکی آن حضرت اکر چه مثل
عطش آن [illegible] معروف نیست و کرنه تفاوة ما بین تشنکی و کرسنکی
آن بزرکوار نیست چنانچه حضرت سید سجاد میکریست و میفرمود
پسر پیغمبر تشنه کشته شد پسر پیغمبر کرسنه کشته شد و اما نقص اموال اموال آن
بزرکوار حقیقة تمام آفاق و انفس بود او را مانع شدند قناعت نمود
که در مدینه بماند منع نمودند او را از مدینه جد او پس قناعت بمکه
نمود پس راضی نشدند بالآخره قناعت بکهنه پیراهنی نمود آنهم راضی نشدند
و او را از بدن لطیف و از جسد شریف او بیرون نمودند و او را برهنه
و عریان بکذاشتند و اما نقص انفس بدن شریف او را پاره پاره نمودند
بلکه [illegible] خون و استخوان او نیز نقص نمودند و اما نقص اولاد
پسر او در واقعه کربلا شهید شدند اکر چه چهار اولاد ذکور بودند
در کربلا سه نفر اسم مبارک ایشان علی بود الاکبر و الاصغر و اوسط
امام زین العابدین بزرکتر بود از علی المقتول در کربلا زیرا که پسر او
حضرت امام محمد باقر در کربلا پنجسال از عمر شریفش رفته بود و علی

نموده است

المقول مسمی شد باکبر زیرا که او بزرگتر از برادران خود بود که کشته شدند
و سن شریفش هیجده ساله بود مصلحه اقتضاء ان نمود که امام
زین العابدین کشته نشود تا اینکه امامت در نسل او بماند
مصیبت اولاد ان بزرگوار در این روز از جهاتی بود زیرا که یک
پسر او طفل شیرخوار بود و شیر میخواست و دیگری در احتیاج بود
و سیمین اب میخواست ان بزرگوار قدرت بر هیچیک نداشت
که حاجت ایشان بر اورد و مع ذلک پسر کوچک او که حاجت شیر داشت
و پدر با او انس داشت و نهایت ملاطفت و مهربانی با ان طفل رضیع
داشت کشته شد و پسر دیگرش که بمرتبه کمال و جلالت رسیده
حتی اینکه معویه تصدیق او مینمود و میگفت او سزاوار و اولی است بر
خلافت و شعراء مدح او مینمودند در پیش روی پدر بزرگوارش
او را قطعه قطعه نمودند و ان بزرگوار مثل پاره چه ماه بود اصبح مردمان
بود بجد امجد شبیه تر از پدر بزرگوار خود و افصح مردمان بود بلکه شبیه
و صبر میداد پدر بزرگوار خود را و کیفیت شهادت ان جوان ناکام
بعد از اینکه از جهت سید الشهداء کسی باقی نماند مگر اهل بیت و ان جوان از
خیمه خود بیرون امد طلب اذن جهاد از پدر غریب بیکس خود نمود
و حال ان نور دیده حیدر کرار شاید از حال اسمعیل ذبیح بالاتر بود
و خوبتر باشد زیرا که حضرت ابراهیم بعد از اینکه مامور شد بذبح
پسرش فرمود در ان امر فرمود ای نور دیده در خواب دیدم که ترا

که ترا ذبح مینمودم بخلاف این جوان رشید رعنا از پدر اذن
گرفت پدر او را اذن داد عمامه جد بزرگوارش بر سر او گذاشت و
شمشیر بر کمرش بست و زره بر او پوشانید بعد نظر باو نمود نظر یاس
یعنی دیگر ترا نخواهم دید و اشک از دو چشم حق بینش مثل سیل جاری
بود زنان حرم چون ملتفت شدند که ان امامزاده عالیمقام روانه
بسمت میدانست بدور او حلقه ماتم زدند و او را از رفتن بمیدان
مانع شدند امام فرمود بگذارید که نور دیده و سرور سینه ام برود
بمیدان و بان جوان رشید امر فرمود برفتن بجانب میدان عجب اینستکه
ان امام در یوم صفین با اصحاب معویه علیه الهاویه مشغول بقتال
و جدال بود حضرت امیرالمؤمنین باصحاب خود امر فرمود که حسین را
مانع شوید از قتال و جدال تا اینکه نسل پیغمبر ضایع نشود و در کربلا زنان
حرم منع مینمودند از رفتن علی اکبر بمیدان و جناب سید مظلومان امر فرمود
بمیوه دل خود که بمیدان رود و مانع شدن نسوان جهتش این بود که حفظ
نسل پیغمبر نموده باشند و خود امام او را امر برفتن میدان مینمود پس علی
روانه میدان شد پدر بزرگوارش بخداوند عرض نمود ای خدای من
شاهد باش که اشکار و ظاهر شد بسوی این جماعت کسیکه شبیه
ترین مردمان بود بپیغمبر تو از جهة خلقت و طبیعت حال سید
الشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء در این وقت مثل حال جد
بزرگوارش بود در روز خندق بعد از اینکه اذن داد بامیرالمؤمنین

کمر بجنگ عمرو بن عبدود برود عمامه بر سر مبارکش پیچید و شمشیر بر
کمر بست و او را بجانب عمرو فرستاد زنان مدینه چون امیرالمؤمنین را
دیدند او از گریه و شیون نمودند پیغمبر دست باسمان بلند نمود و عرض
کرد ای خدای من عبیده را از من در جنگ بدر گرفتی و حمزه را در جنگ
احزاب و این علی بن ابی طالب است و او را من بمبارزه عمرو فرستادم او را
حفظ نما از پیش روی و عقب او و از زیر سر عبدود و از یمین
و یسار بعد که علی متوجه بمیدان شد پدر بزرگوار او طاقت وقوف
و ماندن نداشت در عقب او روانه شد [illegible]
امام شروع بقران خواندن نمود [illegible]
ع ان الله اصطفی ادم و نوحا وال ابراهیم وال عمران ذریة بعضها من بعض علی العالمین
[illegible] تا رسید بموضعیکه صدای ان بزرگوار را
پسر سعد نابکار میشنید فریاد نمود و باواز بلند فرمود ای پسر سعد
چه میشود ترا خدا رحم تو را قطع کند چنانچه رحم مرا قطع نمودی
و حفظ قرابت من با رسول خدا ملاحظه نمودی بعد امام مراجعت
نمود و حضرت علی اکبر رفت تا وسط میدان رسید سپاه کوفه و شام چون
نظر ایشان بنور جمال عدیم المثال ان امام زاده عالیمقام افتاد بعضی
چنان گمان نمودند که پیغمبر زنده شده و امده است بجنگ
بعضی از روی تبارک الله احسن الخالقین بلند نمودند پس ان شبل حیدر
اظهار شرافت و نسب خود نمود بعد از ان حمله بران قوم روباه صفتان

صفتان [illegible] نمود مرد مرا در هم میریخت و میکشت او از نعره مردم
بلند شد تا کشت صد و شصت نفر از ان قوم را و در بدن شریف ان
مظلوم جراحات بسیار وارد شد و تشنگی بر او غالب شد برگشت بخدمت
پدر بزرگوار خود و عرض نمود ای پدر تشنگی مرا میکشد و سنگینی
اسلحه مرا بمشقت می اندازد ایا میشود [illegible] آب امام گریست
۲ یک جرعه آب یعنی القطرات
از این سخن فرمود ای نور دیده من زبان خود نزد من دار پس زبان او را
در دهان مبارک خود نهاد بعد انگشتر خود با او داد که در دهان خود نگاه
دارد از بابت اینکه بعضی از معدنیات دفع عطش مینماید بعد نور
دیده خود فرمود برو ای عزیز پدر بسوی جهاد دشمن امیدوارم که شب
نو داخل نشود مگر اینکه از دست جدت سیراب شوی مخفی نماند امر چه
خوبران امام غریب بیکس تنگ شده که از بهر روی مرگ جگر گوشه خود
جناب مینماید خصوصا مثل چنان جوان رعنائی که عرض شد خلاصه علی
اکبر مراجعت بمیدان نمود امد در میدان ایستاد و رجزی خواند و بر ایشان
حمله نمود میمنه را بر میسره و میسره را بر میمنه منقلب ساخت تا اینکه
تمام دویست نفر را بسقر روانه نمود بعد مرة بن منقذ عبدی کافر
پلید بن بیمروت در کمین ان شبل حیدر کرار در امده میگفت گناه تمام
عرب در گردن من باشد اگر مادرش بعزای او ننشانم پس ان مظلوم هم که
بران کافر ملعون مرور نمود ان دشمن خدا و رسول شمشیر خود را حواله
فرق مبارک او نمود تا پیشانی نورانیش شکافت ان امام زاده غریب

از حال افتاد بروی اسپ خود قرار کرفت واسپ زبان بسته او را برد
بوسط میدان سپاه پسر سعد در میان آن قوم سیاه روزکار تباه بدکار برای
شبیه رسول الله حمله ور شدند از هر جانب با شمشیر جفاکار
آن جوان رشید ناکام را پاره پاره نمود ندا در حالتی که پدر مظلوم
خود را عرض کرد ای پدر بر تو باد از قبل من سلام ای پدر اینک
جدم رسول خدا است سلام بر جناب شما میرساند مرا سیراب نمود
که بعد از این نخواهم تشنه شد یک کاسه دیگر از جهة شما
نکه داشته است و میفرماید زود بیا نزد ما پس علی صیحهٔ زد
و مرغ روحش از بدنش مفارقت نمود بدان جناب علی اکبر از زیادی
ادب و حسن کمال احترام او به پدر بزرکوار شهید خود اداء
نمود که بیا مرا یاری و مدد نما مثل سایر صحابه و اقارب بلکه سلام براو
نمود سلام ایشان نیز سلام متعارف نبود بلکه سلام وداع بود زیرا
که در سلام تحیّة سلام را مقدم مینمایند بر علیک و اما سلام و
وداع مقدم میدارند بر سلام بخواطر همین مطلب همینکه اواز علی — علیک را
بسمع همایون پدر مظلوم شهید رسید رنک مبارک آن امام وحید
فرید متغیر شد چشم او از روشنائی افتاد و زانوی مبارکش از قوّة
باز ماند کویا روح شریفش از جسد لطیفش بیرون رفت و نتوانست که
بتعجیل خود را بجوان ناکام شهید خود برساند چنانچه بتعجیل رسید خود را
برادر زاده خود حضرت قاسم پسران بزرکوار خود را بر جسد کشته پسر

پسر رسانید بد خواهر مظلومه اش حضرت زینب بالای نعش علی
نوحه و ناله مینماید زیرا آن مظلومه سرعت نموده بود در آمدن چون
حضرت خود را خواهر را دید بالای کشته پسر این مصیبت بالاتر شد از کشته
شدن پسر آن بزرکوار دست خواهر کرفته او را بخیمه برکر
و خود مراجعت نمود بر سر نعش فرزند دلبند خود بعد روی خود را
بر روی جوان خود کذاشت فرمود خدا بکش قومیرا که تو را کشتند چه
قدر این جماعت جرئت نمودند بر خدا و بر هتک حرمة رسول خدا
خاک بر زندکانی دنیا بعد از تو باد ای پسر تو در راحت شدی و از
هم و غم دنیا فارغ کشتی ولیکن پدر بیچاره تو مانده میان هم و غم بد
آمدن امام بالای جسد پسر خود بعد از موتش بوده زیرا که عرض نمود
جدم مرا سیراب نمود و این فقره بایست در دار دنیا باشد و یا اینکه
در وقت نزع روح ثابت پس امام جسد عزیز خود آورد بجانب خیام و اهل
بیت در کردا و جمع شدند و نوحه و کریه مینمودند حضرت تسلیت میداد
و میفرمود کریه شما بعد از اینست غرض آن بزرکوار از این بود
من خواهم کشته شد دیکر شما را صاحب و بزرک نخواهد بود اما
دو پسر دیکر از امام در آن روز که شهید شدند یکی علی اصغر بود
که شش ماه از عمر شریفش کذشته بود بعد از اینکه آب بر اهل بیت
منع نمودند مادر این طفل شیر نداشت که آن طفل معصوم سیراب
شود حضرت در وقت وداع آن طفل را طلب نمود که با او وداع نماید

نمايد طفل را خدمت آن سرور آوردند امام آن طفل را گرفت و بوسيد و
فرمود واي بحال اين قوم كه جد تو خصم ايشان شود و آن طفل مظلوم را
آورد در ميان ميدان و آواز نمود اي شيعيان آل ابي سفيان اي تابعان شيطان
اين طفل صغير است نزديك است از تشنگي و نبودن شير هلاك شود
اگر بزعم شما من گناه كارم اين طفل صغير در هيچ مذهب
و ملت گناهي ندارد اين طفل را آب دهيد سپاه كوفه در اضطراب شدند
بعضي ببعضي ميگفتند حسين راست ميگويد تقصير اطفال چيست
ابن سعد ولد الزنا حال را چون بدين منوال ديد روي سخن
خود را بحرمله كافر حرام زاده نمود كه سخن حسين را كوتاه نما آن
كافر تير بجانب آن طفل انداخت آن تير بحلقوم آن مظلوم صغير رسيد
و او را شهيد نمود امام خون حلق آن طفل را ميگرفت بدست مبارك
بجانب آسمان مي افشاند و ميفرمود بر من آسانست اين امر بعد
از اينكه در نظر خداوند متعال ميباشد و او ميبيند طفل من از بچه
ناقه صالح كمتر نيست اي [خداي من] اگر فتح و غلبه از ما حبس نمودي خير و جزاء
عوض ده ما را حضرت باقر ميفرمايد آن خون كه بجانب آسمان افشاند
قطره ئي بر نگشت و بروايت بعضي از عامه آن طفل كه شهيد شد هاتفي
او را نداي حسين بگذار اين طفل را در بهشت از جهة او مرضعة
مقرر است پس امام عليه السلام شهيد مظلوم آن طفل معصوم را بجانب اردو
و بخواهر خود فرمود بگير اين طفل را و بروايت صاحب احتجاج و صاحب

در بيان شهادت عبد الله

و صاحب عوالم امام از اسب پياده شد و با غلاف شمشير زمين را
حفر نمود و آن طفل شهيد را بهمان حالت دفن نمود و امام پسر ديگر
امام كه در آن روز شهيد شد عبد الله بود كه سن شريفش سه ساله
بود بعد از اينكه امام ضعف از جد العطش رسانيد از روي زين بر
روي زمين قرار گرفت اهل حرم مشغول بگريه و ناله بودند كه
حال ايشان بچه نحو خواهد شد اين معصوم از خيام بيرون آمد
در حالت خوف و اضطراب بجد بكرد و گوشواره او در گوشش
حركت مينمود همين حال خود را بقتلگاه رسانيد بالاي جسد مبارك
پدر مظلوم خود امام با آن طفل ملاطفت مينمود آن طفل معصوم نيز با
وي بيكانها كه در جسد شريف پدر مظلومش جاي گرفته بود بازي
مينمود يكي از آن سپاه ملعون مطلب شد آمد طفل را از جسد امام دور
نمود و در مقابل آن غريب بيكس بلندش نمود و بر زمينش زد و سر آن
طفل معصوم بيگناه از بدن نازنينش جدا نمود امام طاقت نداشت
روي مبارك خود را در وقت ذبح آن طفل بر گردانيد

باب هفتم

در بعض وقايعيكه در شب نهم و شب عاشورا واقع شد بدان بعد
از اينكه ما بين سيد الشهداء روحنا له الفداء و بين خلف سعد
حرام زاده كافر بسيد بن بمماطله و مماكسه انجاميد پسر مرجانه فاحشه را
از اين امر ناگوار آمد [illegible] با شمر [illegible] و نيز
نمود و آن ملعون را امر كرد به سعد كوتاهي از سخنان [illegible] نمايد و الا سپاه

نمود

٢
کافر بعینه

با آن کافر ظالم باشد هرچه خواهد جای او ورد آن پیغمبر وارد کربلا شدند
امر را بر سید الشهدا ضیق تر نمودند در شب نهم پسر زیاد بیتر از لشکرگاه
خود دور شد و ملک گاه امام نزدیک شد بصوت بلند آواز نمود بجا بند خواهر
زادگان من عبد الله و جعفر و عباس و عثمان که مرا با ایشان سخنی
است امام او را از آن کافر شریر شنید فرمود اگرچه مرد بست فاسق
لکن سؤال از حال شما مینماید سزاوار آنستکه جوابش بدهید ایشان
جواب آنخبیث را دادند گفتند چه میگوئی عرض نمود ای پسران خواهر
من امر میبینید چه خواسته خود را در هلاکت مبندازید بدست
از برادر خود بردارید بواسطه او خود را هلاک منمائید در اطاعت یزید
داخل شوید بزرگ و مطاع خواهید بود و در امان خواهید داخل شد
جناب عباس فرمود خدا زبان ترا لال کند و دیده تو را کور نماید و
و دو دست تو را قطع کند ای کافر بیدین خدا لعنت کند تو را و امان تو را
که آورده ای دشمن خدا مرا امر مینمائی که از برادر خود و سید و سرور
که جگر گوشه رسول خدا و فرزند فاطمه زهرا است دست برداریم
و داخل شویم در اطاعت زانیه پسر زانیه و نسل زانیه ای دشمن خدا
ما را امان میدهی و پسر پیغمبر را امان نمیدهی آن کافر ظالم از این
سخنان بغضب آمد و بمکان خود مراجعت نمود لیکن در این شب
سی و دو نفر از سپاه ابن سعد از اردوی میشوم رو باردوی مبارک
نمودند و داخل لشکرگاه سید مظلومان شدند بنابر روایت مجلسی

یکی از وقایع شب نهم آن بود که در وقت سحر آن شب امام را خواب
در ربوده و از خواب بیدار شد فرمود آیا میدانید که در خواب چه
دیدم در خواب دیدم سگانی چند بر من حمله نمودند که خواستند
مرا بگزند در میان ایشان سگی بود ابرص او از همه زیاده بر من حمله می
نمود و اعتقادم آنستکه قاتل من ابرص بوده باشد از این سپاه بعد جدّم
دیدم با جماعتی بودند و میفرمود ای پسر من تو شهید آل محمدی
مبالغه بشارت میجویند بقدوم شما اهل آسمان و ملاء اعلی انتظار
افطار تو در این شب نزد ما میباشد تعجیل نما و تاخیر منما این
ملکی است که نازل شده از آسمان تا آنکه خون ترا در شیشه ضبط نماید
اینستکه در خواب دیدم امر گذشت بایست رفت از این دنیا
یکی از وقایع شب نهم آنستکه امام در خیمه خود و اصحاب در سراپردهای خود
بودند اصحاب پسر سعد دور لشکر سید الشهداء بودند و در حراست
اهتمام داشتند عبد الله بن سمیر که یکی از شجاعان و دلاوران کوفه
بود خود را بسراپرده امام نزدیک داشت شنید که امام تلاوت قرآن
مینماید تا رسید باین آیه ولا یحسبن الذین کفروا انما اخر آیه که مضمونش
آنستکه کفار اعتقاد ننمایند که ما ایشان را توانگر و غنی نمودیم او در حق
او خیر و خوب باشد بلکه ایشان را مال دادیم که عذاب ایشان زیاد شود
خدا نمیگذارد مؤمنین را بر امری که شما کفار هستید خواستید مگر
اینکه خوب را از بد تمیز میدهد عبد الله چون این آیه را شنید آواز

بلند نمود قسم بخدای کعبه خوبان خدا ما هستیم و خدا ما را اختیار نمود
و تمیز داد بریر بن حصین همدانی چون این سخن از آن بیحیای بی‌شرم
شنید آتش غیرتش بجوش آمد فریاد نمود ای فاسق آیا تو آنکسی هستی
که خدا ترا از زمره خوبان شمرد عبدالله گفت وای بر تو کیستی که سخن
میگوئی بریر گفت من پسر حصین همدانی هستم پس سخنان بد بهم دیگر
دشنام دادند شمر کافر ولد الزنا آواز داد خدا پاک را از ناپاک گفتند حقی
معلوم نموده مائیم پاکان و شما هستید ناپاکان بریر فرمود ای
دشمن خدا ترا اعتقاد است که تو از پاکان میباشی و حسین بن علی
از ناپاکان قسم بخدا بر تو بگویم خود و رفقای خود از اهل جهیم و عذاب بید
و از آتش دوزخ نجات ندارید شمر گفت ای بریر تو هر چه خواهی بگو
در دل تو است کوتاهی مکن زیرا فردا با شمشیر کشته میشوی بریر
فرمود ای دشمن خدا مرا از کشته شدن میترسانی کشته شدن
در خدمت حسین بن علی علیهما السلام خوشتر است که در میان شما
بمانم در کمال عزت و رفاهیت بوده باشم قسم بخدا که شما از شفاعت
پیغمبر محروم هستید و بغیر جهنم جای دیگر مکان ندارید امام ملتفت شد
فرمود ای بریر فایده ندارد که با ایشان چنین سخنان بگوئی ایشان را
موعظه فایده نمیدهد در این شب آن بزرگوار امر فرمودند که
طناب خیمه‌ها را بهم وصل نمودند تا راه ورفت آمد در یکطرف باشد
و امر نمود که در دور خیمه‌ها را گرد لشکر خود خندق حفر نمایند تا نتوانند کوفیان

کوفیان با اسب تاخت نمایند و آن خندق را امر نمود که پر از حطب
و نی نمایند که وقت حاجت آتش زنند که محفوظ از عسکر مخالف باشند
و در آخر شب نهم اصحاب و انصار شکایت از آب نمودند خدمت امام پس آن
امام جناب عباس را با چند نفر از صحابه مامور ساخت که جاهی بکنند
شروع بحفر نمودند هر قدر جوست جوی نمودند آب تحصیل ننمودند
چون روز نهم طالع شد بازار امر بر آن امام و اصحاب سخت شد چون
روز از نصف گذشت سپاه کوفه و شام با سرکردگان از پیاده و سوار
یکدفعه حمله بر سراپرده مبارکه نمودند بزرگ ایشان پسر سعد حرام زاده
نانجیب آواز داد ای لشکر خدا بشارة باد شما را به بهشت لشکر چون نزدیک
خیام رسیدند آوازهای و هوی و اسلحه و شمشیر ایشان بگوش پرده
گیان الاطهار رسید اضطراب و خوف و جبن ایشان زیاد شد
حضرت در درخیمه خود نشسته بود اصلاح شمشیر خود مینمود
خواب سبکی او را در ربود جناب زینب خاتون خدمت امام
رسید و او را از وقعه اطلاع داد حضرت فرمود ای خواهر الان جدم
رسول خدا و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن
مجتبی در خواب دیدم فرمودند فردا شب تو مهمان ما میباشی در بهشت
چون زینب خاتون این سخن از آن امام غریب استماع نمود شروع
بناله و بکا نمود حضرت فرمود ای خواهر و بکا و ناله مکن ساکت شو
خدا ترا رحمت کند اهتر ناله کن تا اینکه این قوم میدین بر ما

شماتت ننمایند پس عباس خدمت امام رسید عرض حال نمود که
لشکر نزدیک شدند فرمایش چیست امام فرمود برو نزد این جماعت
بگو عجله چیست و چه میخواهید و از جهت چه آمدید پس جناب عباس با
بیست نفر از بزرگان صحابه سوار شدند و روانه شدند چون بلشکر
رسیدند حضرت عباس بانگ بر ایشان زد که ای مردم برای چه آمدید
و چه میخواهید عرض نمودند ماموریم از قبل پسر زیاد که حسین با
اصحابش بحکم یزید و عبید الله زیاد بیعت نمایند و یا اینکه جنگ و جدال
نمائیم تا کشته شوید جناب عباس فرمود شما در اینجا توقف نمائید تا
خدمت مولای خود عرض نمایم مراجعت نمود خدمت امام (ع) و واقعه را
عرض نمود حضرت سر پائین انداخت بعد از زمانی بلند نمود با اصحاب
مشورت نمود بعد بعباس فرمود برو باین طایفه بگو امشب جمعه شد
ما را مهلت بدهید شاید با خدای خود مناجات نمائیم و نمازی بخوانیم
و استغفار و دعائی نمائیم و من خوش دارم نماز و قرائت قران و کثرة دعا
و استغفار را چون صبح شود جنگ خواهیم نمود و قتال با شما خواهیم کرد
آن بزرگوار مراجعت بسوی ایشان نمود فرمایش امام را بان قوم
بانقوم رسانید پسر سعد پلید بشمر حرام زاده لعین گفت ای
جبت شمر کافر بی مروت گفت اگر امر با من بود مهلت نمیدادم
لکن خود میدانی زیرا که امیر لشکر توئی عمر سعد حرام زاده گفت کاش
هرگز من امیر نمیشدم و خود مرا باین مهلکه نمی افکندم عمر بن حجاج

حجاج پلید چون بر واقعه واقف شد گفت قسم بخدا اگر ترک و دیلم از
شما مهلت میخواستند ایشان را مهلت میدادید پسر پیغمبر شما
از شما مهلت میخواهد اجابتش نمینمائید پس عمر سعد حرام زاده بجناب
عباس گفت شما را مهلت دادیم اگر قبول نمودید خواهیم شما را نزد پسر زیاد
برد و اگر قبول ننمودید ما از شما دست بر نمیداریم پس لشکر مراجعت
نمودند عباس با کسان خود مراجعت نمودند چون شب عاشورا شد
حضرت اصحاب خود و اهل بیت خود را جمع نمود و فرمود ای طائفه من و ای
شیعه من در این شب شتران خود را بگیرید و سوار شوید و راه خود را
بگیرید و بروید این جماعت غیر از من بکسی کار ندارند اگر مرا
کشتند دیگری را طلب نمینمایند خدا شما را رحمت کند نجاة خود را بدهید
بیعت خود از شما برداشتم چون اصحاب و اهل بیت این سخنان از امام مظلوم
شنیدند عرض نمودند ای سید و مولای ما قسم بخدا هرگز چنین کاری
چگونه — نخواهیم نمود و از جناب شما دست بر نمیداریم چنین نمائیم که فردا مردم
ما را شماتت نمایند که ما از سید و مولای خود دست برداشتیم و نجاة
خود را خواستیم و مولای خود را در میان اعدا تنها و بیکس و غریب و بی
معین گذاشتیم چه عذر آوریم نزد ایشان و چه بگوئیم نزد خدای
ضعف — خود چاره نیست مگر اینکه در رکاب ظفر انتساب شما شهید شویم
امام فرمود فردا من کشته میشوم خدا شما را جزای خیر دهد قاسم بن
الحسن عرض نمود ای عم بزرگوار من نیز کشته میشوم حضرت از او نزد

بسم الله الرحمن الرحیم

فرمود ای نور دیده مرگ در نزد تو چگونه است عرض نمود شیرین تر
از عسل است حضرت فرمود بلی چنین است عمویت فدای تو شود
تو هم کشته خواهی شد بعد از آنکه مبتلا ببلیه عظیم شوی پسرم عبد
الله نیز کشته شود قاسم عرض نمود قوم مگر بزنان هم میرسند و حال
آنکه عبد الله شیرخوار است حضرت فرمود فدای تو عموی تو عبد الله
از تشنگی نزدیک شود که روح از بدنش مفارقت نماید من در خیمه
طلب آب و شیر مینمایم نمییابم و من میگویم پسرم بمن بدهید تا اینکه
او را از آب دهانم سیراب نمایم او را بمن میدهند من آن طفل را
میگیرم که سیرابش نمایم از دهان خود فاسقی تیری بسوی او اندازد
و او را شهید نماید و خون او را بدست خود بگیرم بجانب آسمان بیفکنم
و از خدا طلب صبر نمایم پس در آن وقت لشکر بجانب من با نیزها
حمله نمایند آتش در خندق که پشت خیام است شعله زند من بر ایشان
حمله مینمایم در بدترین وقتی از اوقات دنیا چون حضرت این کلمات را
فرمود او گریست و ما نیز گریستیم حبیب بن مظاهر و زهیر بن
قین از احوال سجاد سؤال نمودند فرمودند او کشته نشود نسل
من از او باقی خواهد ماند بعد اصحابه خود را موعظه نمود و نصیحت فرمود
و منازل ایشان را با ایشان نمایند نفس خود را خوش داشته باشید که
خواهید بروح و ریحان و حور و غلمان رسید پس خود با همه سفرا
در آن شب خیال جیدن زراعت نمودند لا یزال در رکوع و سجود

و سجود و قیام و قعود اشتغال داشتند و خود امام علاوه بر این امور برپای
اهل خیام هم مینمود **باب هشتم** در بیان احوال امام مظلوم
و وقعه یوم میشوم عاشورا بعد از اینکه جناب سید الشهداء روحی
و ارواح له الفداء اصحاب و اهل بیت و برادران آن مظلوم بدرجه رفیعه
شهادت رسیدند او را یاوری و معینی باقی نماند خود بنفس نفیس عزم
ملاقات قوم کافر کیش نمودند که با آن طایفه ظلوم جهول جدال و جهاد
نمایند پس داخل خیمه شد فرمود ای سکینه و یا فاطمه و یا زینب و یا
ام کلثوم و یا رقیه و یا عاتکه و یا صفیه بر شما باد سلام من و شما را
وداع مینمایم و شما را بخدا میسپارم خیال دارم که با این قوم جهاد
نمایم زنان و اطفال دور حرم مثل پروانه دور شمع گرفتند صدا
بنوحه و ناله و گریه و زاری بلند نمودند و بعضی از آن غریب بیکس
خواهش نمودند که ما را بر گردان بحرم جد ما آن حضرت ایشان را موعظه
مینمودند و تسلیه میدادند و امر بصبر و شکیبائی فرمود ایشان را و از میان
ایشان بیرون آمد و داخل شد در خیمه فرزند بیمار خود و او را
وداع نمود و اسرار امامت باو سپرد و اطفال و زنان را بخواهر خود
سپرد و بیرون آمد در حالتیکه عمامه پیغمبر بر سر او بود و عمامه او
دو حنک داشت زره پوشیده بود و در زیر زره قطیفه پوشیده
بود و در بعضی از مقاتل معتبره مرویست که امام طلب نمود جامه کهنه
که بپوشد که احدی طمع آن جامه ننماید خدمت آن آوردند جامه تنگی

انرا قبول نفرمود و فرمود این جامه مال کسیستکه بر او خواری و ذلت مستولی
شده باشد پس جامه کهنه گرفت و اورا پاره پاره نمود بدست مبارک
خود و در زیر جامهای خود پوشید و شلواری نیز طلب نمود و اورا نیز
پاره پاره نموده پوشید و غرض انمظلوم ان بود که اورا از بدن شریفش
بیرون نیاورند بعد که انقوم لئیم ان امام را شهید نمودند هر دو را
از بدن نازکش بیرون اوردند در مقاتل معتبره چنین مستفاد
میشود که ان بزرگوار در ان روز چند دفعه در میدان رفتند
وقتی اسب تاختند در برابر قوم عنان کشید باواز بلند ندا نمود
اهل کوفه را فرمود ای اهل کوفه شمارا قسم بخدا میدهم ایا مرا
میشناسید عرض نمودند بلی تو فرزند پیغمبری فرمود قسم میدهم
شمارا بخدا ایا میدانید مادرم فاطمه زهرا است دختر پیغمبر شما
گفتند بلی فرمود قسم میدهم شمارا بخدا ایا میدانید که علی بن
ابی طالب پدر منست عرض نمودند بلی فرمود قسم میدهم شمارا
بخدا ایا میدانید که خدیجه جده من دختر خویلد اول زنان این
امت است که اسلام اورد عرض نمودند بلی فرمودند قسم میدهم شمارا
بخدا ایا میدانید که حمزه سید الشهدا عموی پدر منست عرض
نمودند بلی فرمود قسم میدهم شمارا بخدا ایا میدانید که جعفر
طیار در بهشت عموی منست عرض نمودند بلی فرمود شمارا بخدا قسم
میدهم ایا میدانید که این شمشیر رسول خدا است که بر کمر منست

منست عرض نمودند بلی فرمود شمارا بخدا قسم میدهم ایا میدانید که این
عمامه جدم رسول خدا است که بر سر منست عرض نمودند بلی فرمود
شمارا بخدا قسم میدهم ایا میدانید که پدر من اول مردم از جهت اسلام
عرض نمودند بلی فرمود حال که چنین است چرا خون مرا حلال میدانید
وحال اینکه فردای قیمت پدرم مردم بناه کار و بدکردار از حوض منع نماید
و خوبانرا وارد حوض سازد مثل اینکه شتر تشنه را باب وارد نمایند
ولواء حمد در دست پدر منست در روز قیمة عرض نمودند همه
اینهارا میدانیم لکن از تو دست نخواهیم برداشت تا اینکه تورا تشنه
شهید نمائیم چون انغریب بیمعین و ناصر این کلمه را از ان بیدینان
شنید فرمود غضب خدا بر یهود نازل شد وقتیکه عیسی را پسر خدا
دانستند و غضب خدا بر مجوس وارد شد وقتیکه عبادت اتش نمودند
غیر از خدا و غضب خدا وارد شد بر قومیکه پیغمبر خودرا شهید
نمودند کشند خواهد غضب خدا وارد شد بر این جماعتی که اراده
دارند که پسر پیغمبر خود بکشند قسم بخدا نخواهم اجابت این جماعترا
نمود تا اینکه خدارا ملاقات نمایم و ریشم از خون سر خود خضاب
نموده باشم ای مردم از چه جهة خون من حلال میدانید عرض نمودند
بجهة دشمنی و عداوتیکه با پدرت داریم سبب شده اینکه ترا بکشیم
بعد امام مراجعت نمود بسرا پرده و خیام خود چون بخیام رسید خواهر
مظلومه خود جناب زینب خاتونرا طلب نمود او عرض نمود بلی ای برادر

که عزیر را پسر خدا دانستند و غضب خدا بر نصاری وارد شد وقتیکه ...

... علم ... اینکه ... ونیز ... مومن ...

من بعد ام کلثوم طلب نمود بعد فرمود رقیه و صفیه و سکینه و فاطمه
صغری را حاضر سازید چون همه حاضر شدند فرمود حاجتم بشما آن اسکه
گریبان خود بر من پاره نکنید روهای خود سیلی و لطمه نزنید و روی خود را
نخراشید چون زنان این مطلب شنیدند فریاد ناله بلند نمودند بندای
وامحمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه واغربتاه واقلة ناصراه حضرت فرمود
اصبروا من صبر نمائید تمام اهل آسمانها خواهند فانی و نابود شد و اهل زمین
خواهند مرد و بغیر از خدا کسی دیگر نخواهد باقی ماند شیطان حلم
ترا نبرد زینب خاتون عرض نمود ای برادر ما را از اینجا کوچ ده تا کشته
شوی امام آب از دیده مبارک جاری شد فرمود اخواهر اگر مرغ قطا را
در آشیانه خود براحت بگذارند خواهد خوابید بعد حضرت فرموده
مراجعت بمیدان نمود خطبه انشاد نمود بدین مضمون ثناء سزاوار
معبودیست که خلق دنیا نمود و او را خانه فنا و مردن و زایل شدن قرار
داد دنیا اهل خود را متغیر و متبدل سازد و از حالی بحالی نزهقته دنیا
شد و گول خورده است کسی که دنیا او را فریب داده است بدبخت
و شقی است کسیکه دنیا او را مفتون نموده است ای اهل کوفه و شام
دنیا شما را فریب ندهد زیرا هر که بر او امید دارد نا امید خواهد شد
هر که بر او طمع دارد خواهد قطع طمع او نمود میبینم شما را که جمع شده اید
از جهة شغلی و امری که سخط و غضب خدا در او است خواهد خدا اعراض
و رو برگرداند از رحمة خود کسی را که این امر نماید و غضب خدا خواهد بر او نازل

نازل شد و از رحمة او دور خواهد بود چه خوب خدائیست خدای ما
چه بد بندگانید شما اقرار نمودید بطاعت خدا و ایمان آوردید برسول
او بعد جمع شده اید بجنگ نمودن با عترة و ذریة او و اراده دارید که
ایشان را بکشید شیطان بر شما غالب شده است خدای خود را فراموش
نمودید خدا هلاک نماید شما را چرا امر برا شما اراده نمودید انا لله
وانا الیه راجعون این جماعت کافر شدند بعد از اینکه ایمان آورده بودند
دور باشند از رحمة خدا مرقوم ستمکاران بعد از اینکه کلام آن امام
مظلوم غریب بدین مقام رسید پسر سعد بیدین کافر ترسید مبادا
سپاه برگردند و اعتقاد باو نمایند توجه بعسکر و سپاه نمود و گفت این پسر
علی بن ابی طالب است قسم بخدا اگر یک روز تمام سخن بگوید عجز ندارد
و خسته نخواهد شد و کلام او قطع نمیشود پس شمر ولد الزنا پیش رفت
گفت ای حسین چه میگوئی و مطلب تو چیست تا بدانیم امام فرمود مطلب
من آنست که از خدا بترسید مرا بقتل نرسانید حلال نیست از جهة شما
که مرا بکشید و هتک حرمت من نمائید زیرا که من پسر پیغمبر شمایم
جده من خدیجه زوجه پیغمبر شما است شاید بر شما رسیده باشد
سخن پیغمبر که فرمود حسن و حسین دو آقای جوانان بهشت هستند پس
عمر سعد نابکار اذن داد که سپاه دور او بگیرند و همه نمایند که سخن
او قطع شود سپاه میشوم بنا هلهله و ولوله گذاشتند و بنای های و هوی
نمودند بنحویکه سخن آن بزرگوار شنیده نمیشد پس آن امام اسب خود

پیش تاختن فرمود ای قوم جهنم جای شما باشد چه چیز است که گوش
بسخنان من نمیدهید که بشنوید سخن مرا من شما را دعوت مینمایم
براه راست هر که اطاعت من نماید خواهد براه راست رسید هر که معصیت
من نماید هلاک خواهد شد و همه شما عصیان من نمودید و سخن مرا گوش
ندادید زیرا که شکمهای شما پر است از حرام و قلبهای شما مهر زده
شده است از تاریکی و قساوة بعد سیاه و حزب بر سعد روشنا اهل کوفه
و شام همه یکدیگر را ملامت مینمودند گفتند گوش دهیم ببینیم چه
میگوید پس آن وحید فرید غریب بیکس بنا سخن گفتن گذاشت
حمد و ثنا خدا بجای آورد انچه بکر لایق و سزاوار ذات احدیت
بود ذکر نمود و درود و صلوة بر پیغمبر فرستاد بعد فرمود هلاک
و اندوه باد شما را ای جماعت کوفی زمانیکه طلب پناه نمودید شما
ما را در حالتیکه شما سرگردان و متحیر بودید پس پناه دادیم
شما را در حالت سرعت و تعجیل کشیدید شما بر روی ما شمشیر را
که مال ما بوده است در دستهای شما برافروختید شما بر روی
ما آتشی را که ما روشن نمودیم او را بر دشمن ما و شما پس داخل دشمن
شدید صبح در حالت اجتماع از جهة اعانت نمودن دشمنان
شما بر دوستان شما بدون اینکه دشمنان شما عدلی و انصافی در میان
شما افشا نموده باشند و نه از ایشان جهة شما امیدی باشد مگر
اینکه حرام از دنیا که رسانیدند ایشان شما را و زندگانی بدی

بدی و طمع دارید در آن بدون اینکه از ما کاری بدی صادر شده باشد
یا خطائی و رای بدی از ما سر زده باشد چرا عذاب جهنم بر شما نباشد
و حال اینکه ما را بد دانستید و از ما دست برداشتید و دشمن ما را
در دفع ما برپا نمودید و حال اینکه شمشیر برهنه نبود و قلب مطمئن
بود و رای مستحکم نشده بود لکن شما تعجیل نمودید در افروختن فتنه و خود را
بفتنه داخل نمودید مثل پریدن مور و ملخ و افتادید در فتنه مثل
افتادن پروانه باتش عذاب خدا بار شما ای گمراهان و ناجیبان امه
شمائید که کتاب خدا را بعقب خود انداختید و متابعه شیطان
نمودید و جماعت گشتگان مبتلا شدید و تغییر و تبدیل دهنده قرآن هستید معصیت
و خاموش کننده سنة و شریعة نبوی میباشید و کشنده اولاد پیغمبر
خود و هلاک کننده ذریة اوصیاء مثل شما مثل زنازادهها میباشد
که اولاد غیر را بپدران خود نسبت میدهند و اذیت کننده مؤمنان میباشید
پناه میبرم بخدا از مردمانیکه استهزا بخدا کنند و قرآن را سخریه مینمایند
شما ابوسفیان و تابعین او را اعتماد دارید ما را خار و ذلیل مینمائید
بلی قسم بخدا خدعه و خیانت در شما قدیم است عروق و ریشههای
شما بر او قرار گرفته و ثابت است اصول و فروع شما از او ارث میبرد
یعنی صفت شما خذلان نمودنست دلهای شما بر این صفت خبیثه
برقرار و ثابت است سینههای شما فرو گرفته است بر این صفت شما
کسی نیست که بتوان از شما منفعت برد مثل شما مثل میوه خبیث

وبدبو میباشد که نظر کننده براو محزون است وخورنده او زیاده از
یکلقمه واکله نخورد از جهة بدبوی آن لعنت خدا بر کسی باد که عهد
شکست بعد از اینکه او را محکم نموده بود بدبخت خواهد بر ایشان عقاب
نمود قسم بخدا شما هستید شکسته عهد آگاه باشید که زنازاده
پسر زنازاده امر ابر من ما بین دو چیز قرار داد یا کشته شدن
یا بیعت نمودن با این ولد الزنا و با یزید شرابخوار کافر بیدین حرام زاده
وان عین ذلة وخوار یست وقسم بخدا که هرگز نخواهم اختیار نمود ذلت
وخواری را خدا ورسولش راضی نشوند بر این دو صفت بجهة کسانیکه
پدران ایشان خوبان ومادران ایشان پاکیزگان بوده ومردمان
با همت وتقیها با غیرة بوده اند اختیار نمایند مردن حالت ذلت
ورسوائی را بر حالت کشته شدن در حالة بزرگی بدانید ای مردم من
حجة بر شما تمام نمودم انچه بایست بگویم گفتم بدانید من با شما
خواهم جنگ نمود بعد فرمود فان نغلب فغلابون قدما
وان نهزم فغیر مهزمینا وما ان طبنا جبنا ولکن منایانا ودولة
اخرینا اذا ما الموت رفع عن اناس کلا کله اناخ باخرینا
فافنی ولکم سروات قومی کما افنی القرون الاخرینا
فلو خلد الملوك اذا خلدنا ولو بقی الکرام اذن بقینا
فقل للشامتین بنا افیقوا سیلقی الشامتون کما لقینا
بعد امام فرمود قسم بخدای عالم نخواهید ماند کاین نمود بعد

مشود

بعد از این وقعه مگر مقدار یکه انسان اسب سوار شود تا اینکه آسیای
مرگ بر سر شما بگردانند بنا بر شما سخت وصعب شود این مطلبی است که
پدرم از جدم خبر داده است پس امر خود را وشرکا وتابعین خود
جمع نمائید تا امر بر شما پوشیده نشود پس از آن قصد کشتن من نمائید
ومهلتم ندهید من بر خدای خود توکل نمودم زیرا که نفس تمام موجودات
بید قدرة او است خدای من براه راست میباشد ای خدای من حبس نما
از این جماعت باران آسمان وبرکات زمین را ومبتلا نما ایشان را بقحطی او
غلا مثل زمان حضرت یوسف صدیق ومسلط نما بر ایشان جوان ثقفی را
که ایشان را فنا نماید وکسی از ایشان باقی نگذارد مگر اینکه بازاء قتلی قتلی
نماید وزدنی بجای او زدنی وانتقام مرا از ایشان بکشد ایشان مرا فریب
دادند وتکذیب نمودند وذلیل کردند مرا ویاری من نمودند تو خدای
منی وبر تو اعتماد منست وتوکل من واعتماد من بذاة مقدس تو میباشد
وبازگشت من بسوی تو میباشد بعد پسر سعد نانجیب را طلبید وفرمود
ای عمر میخواهی مرا بکشی اعتقاد تو آنستکه زنازاده پسر زنا زاده تو را
خواهد والی بلاد ری وجرجان نمود قسم بخدا این نخواهد شد عهد بیت
معهود هرچه میخواهی جای او بعد از من نخواهی شاد کام شد نه در
دنیا ونه عقبی گویا میبینم سرترا بالای نی در کوفه نصب نمودند
اطفال سنگ باو میزنند بعد امام مراجعت بسوی خیام نمود ایشانرا
تسلیه داد وامر بصبر نمود واسب خود که مرتجز نام داشت طلب نمود

وسوار شد مثل اینکه ادم ع بالای منبر نشسته بود یا اینکه نوح بر کشتی
سوار است و یا عیسی بر چرخ چهارم قرار گرفت یا ابراهیم بر منجنیق
یا محمد ص جبرئیل براق سوار بود روانه بسمت میدان شد قدری
از خیام دور شد دختر صغیره بیرون امد فریاد مینمود یا ابتاه قدری
اهسته روانه شوید انحضرت ملتفت شد دید دختر کوچک او سکینه است
فرمود ای دختر ای من حاجة تو چیست عرض نمود حاجتم انستکه از اسب خود
پیاده شوی مرا در کنار خود جای دهید شاید توشه از شما بردارم
حضرت اجابت او نمود و بعد او را بر گردانید بسوی خیام خود تشریف
اورد تا اینکه در وسط میدان ایستادند و شروع نمود در خوندن
این ابیات فرمود کفر القوم وقد ما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلين
قتل القوم عليا وابنه حسن الخير كريم الطرفين حنقا منهم و
قالوا اجمعوا حشر الناس الى حرب الحسين يا لقوم من اناس رذل
جمعوا الجمع لاهل الحرمين ثم ساروا وتواصوا كلهم
باجتياحي لرضاء الملحدين لم يخافوا الله في سفك دمي
لعبيد الله نسل الكافرين وابن سعد قد رماني عنوة
بجنود كوكوف الهاطلين لا لشيء كان مني قبل ذا
غير فخري بضياء الفرقدين لعلي الخير من بعد النبي ص
والنبي القرشي الوالدين خيرة الله من الخلق ابي
ثم امي فانا ابن الخيرتين فضة قد خلصت من ذهب فانا

فانا الفضة وابن الذهبين من له جد كجدي في الورى
او كشيخي فانا ابن العلمين فاطم الزهراء امي وابي
قاصم الكفر ببدر وحنين عبد الله غلاما يافعا
وقريش يعبدون الوثنين يعبدون اللات والعزى معا
وعلي كان صلى القبلتين وابي في يوم احد وقعة
شفت الغل بفض العسكرين ثم في الاحزاب والفتح معا
كان فيها حتف اهل الفيلقين في سبيل الله ماذا صنعت
امة السوء معا بالعترتين عترة البر النبي المصطفى
وعلي الورد يوم الجحفلين بعد شروع نمود بموعظه و نصیحت
ان جماعت این چه عملیست که خیال دارید ایا شك دارید که من
پسر دختر پیغمبر شما هستم قسم بخدا ما بین مشرق و مغرب پسر پیغمبر
غیر از من نیست در میان شما و غیر شما وای بر شما ایا من کسی از
شما کشتم که مرا بعوض او میکشید ایا مالی از شما تلف نمودم یا حق قصاص
از من دارید احدی تکلم ننمود بعد ندا نمود یا شبث بن ربعی و یا
حجارة بن ابجر و یا قیس بن اشعث و یا یزید بن حارث ایا من ننوشتید
که علفهای ما سبز و میوهای ما رسیده بیا بجانب ما که از جهت شما
لشکرها اماده میباشد شمر شریر پیش امد و عرض نمود و گفت
کافر شدم بخدا اگر بدانم که تو چه میگوئی بعد ان بزرگوار پسر سعد
نا نجیب را طلبید و فرمود یکی از سه امر از من قبول کن انکه فرزند بن

عرض نمود بفرما فرمود اول اینکه بگذار مراجعت نمایم و بروم بجانب
مدینه گفت این مطلب نخواهد شد فرمود مطلب دویم آنکه مرا
بگذار بعالم آب بدهید گفت اینهم نمیشود فرمود مطلب سیم آنکه
اگر لابد باید که با من جنگ نمائید پس یک یک بمیدان من آئید
این مطلب را بپذیرید گفت این مطلب قبول است پس آن بزرگوار
خون سپاه کوفه و شام را از جهة جنگ یک یک بجانب امام
میامدند و طعمه شمشیر میشدند تا اینکه جهنم فرستاد از ایشان
جمع زیادی کلا بزال در جنگ بود و با ایشان در جدال بود تا اینکه حمله
نمود بر این قوم بیحیا بر میسره و میمنه ایشان بر میمنه ایشان منقلب
نمود و میمنه را بر میسره و میفرمود الموت اولی من رکوب العار
والعار اولی من دخول النار والله ما هذا وهذا جار اگر سپاه کوفه
بر او حمله مینمودند ایشانرا با شمشیر خود دور مینمود و دور میشدند
از آن بزرگوار مثل دور شدن گوسفند از گرگ و حال اینکه بر آن
امام مظلوم سی هزار نفر احاطه نموده بودند مع ذلک آن امام غریب
بیکس هر گاه بر ایشان حمله مینمود مثل ملخ پراکنده میشدند
هر گاه آن جماعت بمروت از حمله امام متفرق میشدند آن بزرگوار
مراجعت مینمود بمرکز خود میفرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم پس ابن سعد بانگ زد بسپاه وای بر شما میدانید با که
جنگ مینمائید این پسر کشنده عرب است این پسر انزع البطین

البطین است بر او حمله نمائید از هر جهة پس از چهار اطراف بر آن وحید
فرید حمله نمودند و او بر ایشان نیز حمله مینمود و میفرمود انا الحسین بن علی
آلیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی میمنه را
منقلب بمیسره و میسره را بر میمنه قتال عظیمی نمود تا اینکه خون در وادیها
سیلان مینمود بهمین حال در جنگ مشغول بود تا اینکه ما بین آن امام
و خیام حائل شدند پس آن امام فریاد نمود ای شیعه آل ابی سفیان اگر از جهة
شما دین نیست و از قیامت نمیترسید پس در دنیای خود مرد باشید
رجوع نمائید بحسب نسب خود اگر شما عرب هستید چنانچه دعوی مینمائید
شمر کافر شریر جواب داد ای پسر فاطمه چه میگوئی فرمود میگویم
من با شما جنگ مینمایم و شما با من زنان و اطفال مرا تقصیری
نیست جهال و گمراهان و عصاة خود را منع نمائید از تعرض بخیام من
مادامیکه روح در جسد من میباشد شمر حرام زاده عرض نمود حق با
شما است پس آن کافر منع نمود از جانب عترت سید ابرار از متعرض
شدن بخیام آنحضرت و با ایشان گفت اول او را بکشید بجهة اینکه او
کفو کریم است اگر کشته هم بشوید عار نیست بر شما بروید بجانب
رفقاء خویش و با ایشان ملحق شوید و ایشان رجوع نمودند و با آن فرید
وحید مظلوم مشغول جنگ شدند و او هم با ایشان جنگ مینمود
پس تشنه عطش بر او غالب شد پس روی بجانب فرات نمود حافظ فرات
عمرو بن حجاج بود با چهار هزار نامرد که همه اینها نطفه حرام بودند آن

بزرگوار حمله بر ایشان نمود و ایشان نیز حمله ور شدند آنحضرت ایشانرا
متفرق نمود و خود را باب رسانید اسب آن بزرگوار چون برود آب را
احساس نمود حضرت اسب را مخاطب نمود و فرمود تو تشنه و من نیز تشنه ام
آب نخواهم آشامید مگر اینکه تو بیاشامی از زبان بسته سر خود را بلند
نمود یعنی نمی‌آشامم تا اینکه جناب مقدس شما اول میل نمائید پس حضرت
کفی از آب برداشت که بیاشامد کافری از سپاه پسر سعد بی ایمان
فریاد نمود ای حسین تو آب میاشامی و لشکر بخیام تو ریختند و هتک
و حرم ترا نمودند پس آن امام عطشان آب را ریخت و لب تشنه از شریعة
بالا آمد بدان خبر اصلی نداشت و دروغ بوده ای کاش همین
دروغ بود پس آن ملاعین دست بر دست میزدند و با هلهله
گذاشتند و آن مظلوم عطشان را سخریه و استهزاء مینمودند چنانچه
بعضی از ایشان با امام میگفتند یا حسین نظر نما باب فرات چه گونه مثل
شکم ماهی موج میزند نخواهی از آن آشامید تا اینکه از تشنگی بمیری
و لذا آن ملعون مبتلا شد بمرض عطش هر قدر که آب زهر مار مینمود
سیر نمیشد تا بدرک نیران واصل شد پس آن امام غریب دفعه سیم
دو بیم وارد خیام شد و ایشانرا وداع نمود و فرمود این آخر وداع منست
با شما دیگر مرا نخواهید دید و ایشانرا امر نمود باینکه چادرهای
خود برسر کنید و موهای خود را پریشان منمائید و مهیای اسیری و آماده مصائب
شوید و مستعد بلا باشید و شکایت منمائید و بر زبان جاری

جاری ننمائید چیزیرا که اجر شما کم شود خدا حافظ و ناصر شما خواهد
بود پس امام روانه میدان شد و حمله بر آن قوم نمود شدید شد غضب
آن بزرگوار چنان بر ایشان حمله نمود که شجاعت امیر المؤمنین
فراموش ایشان شد چنان جهاد نمود که کم شدن سپاه پسر سعد معلوم شد
پس بر آن امام هفتاد و دو جراحت وارد شده بود و همه آنها بر سینه
مبارکش بود پس برگشت بمرکز خود که ساعتی استراحت نماید احدی
از آن جرئت نمینمود که نزدیک او شود از دور بسمت آنجناب تیر و چوب
و سنگ میانداختند که قوم ناگاه آن امام بیکس ایستاده بود که کافری از
خدا بیخبر سنگ مشوم بجانب آن مظلوم انداخت آن سنگ آمد بر
پیشانی نورانیش برخورد خون بر روی منورش جاری شد جامه خود
بلند نمود که خونرا پاک نماید کافری تیر سه پهلوی بجانب آن مظلوم
انداخت آن تیر آمد بر قلب مبارکش برخورد فرمود بسم الله و بالله
و علی ملة جدی رسول الله ص یعنی دیگر کار من گذشت نتوانست
آن تیر را از پیش روی خود بیرون آورد از پشت سر خود بیرون
کشید خون مثل ناودان از بدن شریف او جاری شد دیگر از جهة
آن بزرگوار قوت و قدرتی باقی نماند از سکینه و وقار افتاد و بدن شریف
او مثل خار پشت شده بود فرمود ای گروه عاصی و ای مردم بیحیا چه
و ذریة قدر بد وصیت پیغمبر خود را آوردید درباره عترت او و بعد از من
اگر بنده از بندگان خدا را بکشید نخواهید ترسید بلکه بعد از کشتن

من کاری مشکل شود همه امور خواهد اسان بود بر شما قسم بخدا
امید من انستکه خدای من بواسطهٔ خون من از شما انتقام بکشد
درحالیکه بیخبر باشید حصین بن مالک سکونی عرض نمود ای پسر
فاطمه بچه چیز خدا از ما انتقام تورا میکشد فرمود انداخته شود
بدی از شما در میان خودهاتون و خونهای شما ریخته شود بعد ریخته
شود عذاب الهی بر شما پس بر ان قوم کافر کیش معلوم شد که انحضرت را
دیگر طاقت نمانده وضعف بر او مستولی شده صالح بن وهب ولد
الزنا نزدیک ان مظلوم شهید شد نیزه که در دست خود داشت بر تهی
گاه انحضرت زد ان بزرگوار از اسب بر زمین انداخت گونهٔ عز
مجید بر زمین سر نگون شد پس خواهر مظلومه اش وا ازواجداه
واابناه وااماه داد و از خیمه سراسیمه بیرون امد و فریاد مینمود ای
برادر من ای اقای اهل بیت پیغمبر ای کاش اسمانها بر زمین میافتاد
وکوهها ریز ریز میشد شمر ولد الزنا با اصحاب خود گفت چرا ایستاده اید
وکارش تمام نمیکنید پس ان قوم بیمروة بیدین از هر جانب بر ان مظلوم
حمله نمودند زرعة بن شریک حرام زاده رسید شمشیری بر کتف
مبارکش زد او را جدا نمود امام شمشیری بان ولد الزنا زد بجهنم واصل
شد ملعونی شمشیری بر عاتقه ان زد او از اسب انداخت بروی
زمین بعد ان شهید غرقه بخون علاحده شد از ایستادن گاهی برمیخواست
وگاهی میافتاد سنان بن انس نیزه بحنجره ان بزرگوار زد بعد از ان

از ان بیرون اورد بر استخوانهای پهلوی باز نشست و سینه مبارکش که
صندوق علم الهی میبود بعد انکه تیری بر نحر منیرش زد بعد افتاد
دیگر قدرة بر قیام نداشت نشست تیر را بیرون اورد از نحر خود دو
کف مبارک خود را از خون گلوی خود پر نمود و بر روی منورش
میمالید و میفرمود با این نحو خدای خود را ملاقات مینمایم پس ان
امام ساعتی مینشست و ساعتی میخوابید اخر الامر بمرتبه رسید که
دیگر نتوانست بنشیند در ان وقت شبث بن ربعی رفت که سر منورش
از بدن مقدس جدا نماید ان مظلوم نظری باو افکند ان بدبخت از
خوف برگشت پس سنان بن انس ولد الزنا امد که انجناب را شهید
نماید انهم قدرة بر این عمل شنیع بهم نرسانید اخر الامر پسر زنا بسته ولد
الزنای کافر بیدین بیمروة شمر بن ذی الجوشن امد بالای سینه او که
صندوق علم الهی و مخزن اسرار حضرت باری جل و علا میبود نشست
حضرت فرمود تو کیستی که در این مکان بلند جای گرفتی که محل بوسه گاه
پیغمبر بوده بلی فرمود پس چه گونه مرا میکشی ان بیشرم بیحیا عرض نمود
از جهة جایزه یزید بن معویة فرمود اپا شفاعت جدم را دوست نمی
داری گفت یکدرهم جایزهٔ یزید نزد من بهتر است از شفاعت جد
و پدرت امام فرمود حال که لابد مرا میکشی قطرهٔ ابی بمن ده ان بدبخت
روسیاه عرض نمود هیهات هیهات قسم بخدا نخواهی اب اشامید مگر انکه
بالب تشنه تورا شهید نمایم بعد عرض نمود ای پسر ابو تراب تو ادعا

[illegible]

میکنی که پدرم ساقی کوثر است صبر نما تا که از دست پدرت سیراب
نماید حضرت فرمود روی خود را باز کن تا نور ایشان اسم آن حرام
زاده روی نحس خود را باز نمود حضرت فرمود صدق جدی رسول
الله گفت جدت چه فرموده است فرمود جدم فرمود که قاتل من
خواهد پستان داشته باشد مانند پستان سگ و باید اعور و ابرص
باشد موی او مثل موی خوک میباشد پس آن ملعون در غضب شد
و آن مظلوم را بروی انداخت و از قفا سر نورانیش از بدن لطیف
چاک چاکش بدوازده ضربت جدا نمود و آن سر مقدس را بالای
نیزه نمود لشکر یکدفعه آواز بتکبیر بلند نمودند هاتفی ما بین
زمین و آسمان ندا داد قسم بخدا کشته شد امام پسر امام برادر
امام پدر نه امام زمین در اضطراب هوا تیره و تار مردم در
اضطراب و خوف رعدهای پی در پی از آسمان خون تازه میبارید
خدا لعنت نماید بشما کوفه و شام را و تابعان زیاد و پسر حرام
زاده آن ولد الزنا او پسر معویه علیه الهاویه را عمده عداوت با آنجناب
دشمنی با پدر بزرگوارش بود چنانچه در آن روز حضرت با
ایشان فرمود وای بر شما چه از من میخواهید چه واسطه با من غریب
دشمنی دارید یا حقی از شما نزد من میباشد یا سنت پیغمبر شما تغییر
دادم عرض نمودند این مطالب نیست بلکه با تو جنگ مینمائیم
از بابت عداوتی با پدرت که بزرگان ما را در جنگ بدر و

احزاب

و احزاب ~~[illegible]~~ همه را کشت امام چون این سخن از این طایفه بی
ایمان شنید گریست عرض نمود بخدای خود و گفت یا رب لا تترکنی وحیدا
فقد تری الکفار والجحودا قد صیروا ابنهم عبیدا یرضون فی فعالهم یزیدا
اما اخی فقد مضی شهیدا معفرا بدمه وحیدا فی وسط قاع مفردا بعیدا
و انت بالمرصاد لن تحیدا

باب ششم

وقایعیکه واقع شد
بعد از شهادت آن امام شهید غریب تا روز یازدهم که اهل بیت نبی
کسر و اطفال نور سر را روانه کوفه نمودند یکی از وقعه که در آن روز
واقع شد آن بود که اسب آن بزرگوار بعد از اینکه صاحب او بر زمین
افتاد در میان میدان ناله و عو بلند داشت و صیحه میزد ابن سعد ولد
الزنا گفت این اسب را بگیرید نزد من بیاورید که این اسب پیغمبر است
مردم دور او را گرفتند و اسب خود را از ایشان بدست و دندان دور
مینمود بنا بر روایت صاحب عوالم چهل نفر از ایشان بدرک واصل
نمود ابن سعد ملعون امر نمود که از او دست بردارید ببینید چه میکند
پس از او دست برداشتند آن زبان بسته آمد سر و روی بخون خود را
آن شهید رنگین نمود و بجانب خیام روانه شد شروع بصیحه زدن نمود
و با هر دو دست زمین را میکند و سر خود را بر زمین میزد تا
مرد و در بعضی از تواریخ خود را در آب فرات انداخت و دیگر کسی او را
ندید و دیگر از وقایع آن روز آن بود که بعد از شهادت آن بزرگوار سپاه

بود

قاع بیابان
مرصاد راه راست
حید انحراف

کوفه با پسر زیاد بجهة هجوم بخیام نمودند که غارت نمایند آنچه در خیام بیت
آن کفره بیحیا داخل شدند در سرادقات عصمت وطهارت آنچه بود
غارت نمودند حتی گوشواره از گوش زنان واطفال بیرون
آوردند بلکه گوش بعضی را پاره نمودند پسر زیاد کافر ولد الزنا دلش
باین مقدار خونک و سرد نشد امر نمود که خیام مطهره را آتش زنند
وآنچه در آن است بسوزانند تا اینکه بعضی آن کافر بیرحم عبید را از آن
فعل شنیع وعمل قبیح منع نمودند اگرچه در بعضی از تواریخ است که خیام
مطهره را سوزانیدند ظاهر آنکه خیام مطهره را سوزانیده شد
آنچه که رای آن خبیث ولد الزنا بود محزون شدن بود بعد از اینکه مردم
در سراپرده وارد شدند نمودند آنچه نمودند حتی فرش از زیر مریض
کشیدند پسر زیاد چون نظر پلیدش با امام مریض افتاد گفت این
مریض را در بستر ش پسر سعد ملعون و دیگران ملامت ان ظالم نمودند
وا حرام زاده دشمن خدا ورسول از رای فاسدش برگشت ویکی از
وقایع دیگر که در آن روز واقع شد برهنه نمودن بدن مبارکش
بود پیراهن آن شهید مظلوم اسحق حضرمی ولد الزنا برد واو را بتو
مبروص شد موی بدن پلیدش بریخت شلوارش ابجر بن کعب تیمی
پلید بن حرام زاده برد و پوشید زمین گیر شد عمامه نورانیش
اخنس بن یزید حضرمی برد بر سر نحس خود گذاشت دیوانه شد
انگشتر آن شهید بجدل بن سلیم کلبی ناپاک بهمره برداشت وا
نگشت

برهنه نمودن امام

وانگشت نازنینش را قطع نمود قطیفه خز که با آن بزرگوار بود قیس بن
اشعث برد زره آن مظلوم عمر بن سعد برد شمشیرش جمیع بن خلف
اودی برداشت یکی از وقایع دیگر که در آن روز واقع شد آن بود که بعد
از اینکه قوم بیشرم وبیحیا اولاد پیغمبر را غارت نمودند زنی از طایفه بکر
ابن وایل که با شوهر خود در آن وقعه بود و در میان لشکر پسر سعد غدار
بود چون دید که سیاه کوفه داخل خیام مطهره شدند وایشان را
غارت مینمایند شمشیری برداشت از جای خود حرکت نمود و بیرون
آمد وفریاد مینمود ای اولاد بکر بن وایل آیا دختران پیغمبر خدا غارت
شوند ما بین شما حکم نیست مگر از جهة خدا الحاکم خون خواهان
سید الشهدا شوهرش آمد او را بمنزلش برگردانید غرض آنست
زن بغیرت آمد وکوفیان را اصلا فائده نبخشید خلاصه مطلب بعد
سید الشهدا روحی له الفداه امر بر اهل بیت عصمت وطهارت کمال
صعوبت واضطراب بهم رسید سرگردان وحیران بودند زنان واطفال
در بیابان متفرق بودند ولشکر پسر سعد همه آسوده بنوعی چون غروب شد
سپاه کوفه در کمال السرور واستراحت مشغول بکیف ولعب ولهو شدند
در خیمه طعام وشراب خود میشدند وذریه طاهره از برای ایشان نه
جائی میبود ونه مکانی ونه طعامی ونه شرابی چون شب شد عمر سعد نا
مکار غدار امر نمود خیمه نیم سوخته بایشان دادند زینب خاتون
اطفال وعیال را جمع آوری نمود دو طفل از امام ناپدید بودند آن

مظلوم به ام کلثوم فرمود ای خواهر سفارش برادرم خوب بجای آوردیم دو
طفل از برادرم ناپدید شده‌اند برویم در این بیابانات تفقد حال
ایشان نمائیم رفتند در بیابان آواز نمودند کجائید ای دو نور چشم برادر
برادر کجائید ای دو برادرزاده گان ملتفت وارسی نموده‌اند بالاخره دیدند
آن دو طفل معصوم دست بگردن هم دیگر نموده‌اند روح شریفشان
از جسد لطیفشان بعالم قدس پرواز نموده حدیث قدسی نادر
باین مطلب شهادة میدهد خداوند متعال میفرماید کودکان از
تشنگی میمیرند یکی دیگر از وقایع در آن شب حکایت آمدن شیر است — قضیه آمدن شیر
بقتلگاه و حفظ نمودن جسد مبارک و این مطلب در اصول کافی
است لکن این مطلب منافات دارد باجمله از روایات که بر جسد
شریف آنحضرت اسب تاختند و آنچه اعتقاد حقیر است آنکه
یک وقت اسب تاخته شد بر آن جسد لطیف لکن آنوقتی بود که روح
شریفش در بدن نازنینش بود چنانکه فقرهٔ زیارت ناحیهٔ مقدسه
بر او دلالت دارد که حضرت حجه بجد بزرگوارش عرض مینماید
وتطؤك الخيول بحوافرها وانت تدير طرفك الى خيامك وتجود بنفسك
بناء آن جماعت اند که بعد از شهادة جسد مطهر آنامام بالمرة
پایمال سم ستوران نمایند که اثری از آن دیگر باقی نماند این مطلب — بدن مطهر
فضه خاتون فهمید بخدمت زینب خاتون عرض قضیه را نمود و فقرهٔ
آمدن شیر و حفظ نمودن اجساد طاهره واقع شد یکی دیگر از وقایع

وقایعی که در آن شب یا در روز عاشورا واقع شد سرهای شهداء
از تن شهداء جدا نمودند و سرهای ایشان را بر رؤساء قبائل کوفه
تقسیم نمود و سر منور مطهر جناب سید الشهداء روحی و ارواح العالمین
له الفداء را بخولی حرام زاده پلید بی بهره سپرد و آن کافر غدار آن
سر فرزند سید ابرار برداشت و روانه کوفه شد در شب تا وارد
بخانه خود شد و آن سر مطهر منور عزیز فاطمه زهرا را در میان تنور بروی
خاک گذاشت و پنهان نمود و زن آن حرام زاده مطلع شد بعد
از اینکه صبح یازدهم طلوع نمود عمر سعد ظالم پلید شتران برهنه
تعیین نمود و اطهار را روانه بجانب خیام مطهره نمود و
امر نمود که ذراری پیغمبر سوار شوند ایشان هم یکدیگر را
سوار نمودند نوبت که بعلی بن الحسین السجاد رسید او را سوار نمودند
از سمتیکه سوار میشد از جانب دیگر میافتاد بالاخره غل جامعه را
حاضر نمودند و دو پای شریف آن بیمار از زیر شکم شتر بستند
عمر سعد کافر امر نمود که اسراء آل محمد را عبور بدهند از راه قتلگاه
چون ایشان را بکشته گان عبور دادند اطفال و زنان خود را از
شتران بروی کشته گان انداختند هر یک جسدی را در بغل گرفته
گریستند جناب زینب خاتون جسد صد چاک برادر را در بغل گرفت
چنان گریه نمود و نوحه و بیقراری آغاز کرد که تمام دشمن گریستند
بعد ایشان را بعنف و مشقت از کشتگان جدا نمودند چون جناب

زینب خاتون نظرش بر برادرزاده اش افتاد دید که نزدیک است روح از
بدنش مفارقت نماید پیش رفت و عرض کرد چه میشود شما را که
نزدیک است روح شریفت از بدن لطیفت بیرون رود ای بقیه
پدر و جد و برادر من فرمود ای عمه چرا چگونه چنین نباشم و حال اینکه
می‌بینم که پدرم و برادرانم و عموهایم و پسر عموهایم و یاران و اصحاب
پدر بزرگوارم مثل گوسفندان ذبح شده اند در این صحرا افتاده اند
آلوده بخون و همه ایشان برهنه افتاده اند نه دفن شده اند و نه احدی ایشان را کفن
نموده و نه کسی بر ایشان ترحم مینماید و این جماعت اعتقاد چنین است که
ایشان از ترک یا دیلم میباشند جناب زینب خاتون عرض نمود اوقات
شریفت تلخ نشود و جناب شما از این فقره دلگیر نشوید این عهد
هست که جد و پدرم و عمت خبر دادند و قبول نمودند بعد جماعتی
از شیعیان پدرانت بیایند که مردم ایشان را نشناسند این اجساد را
دفن نمایند و علامتی بر روی قبر شریف پدر بزرگوارت بنا نمایند
که در تمام دهر و زمان محو نشود و روز بروز آثار جلالت او زیاد شود
هر قدر که خواهند محوش نمایند نتوانند حضرت فرمود این خبر تو
که داد عرض نمود ام ایمن از جدم رسول خدا نقل نمود خلاصه اهل
بیت را بتمام خواری و ذلت روانه کوفه خراب نمودند پسر سعد
کافر روز یازدهم در کربلا توقف نمود و اجسام خبیثه را
جمع نمود و نماز بر ایشان خوند و ایشان را دفن نمود و اجسام طیبه طاهره

طاهره را در آن بیابان انداخت و رفت

باب دهم

در بیان ورود اهل بیت بکوفه و مجلس مشوم ابن زیاد نانجیب است بدان که
سپاه پسر سعد و خودش کافر فاجر و امیر او از این امر شنیع در کمال اضطراب
و خوف میبودند که شاید شیعیان ابوتراب از اطراف و جوانب باعانت
و امداد آنحضرت بیایند یزید و یزیدیان بحالت مذلت و هلاکت داخل
نمایند جهة این بود که اهل بیت بیکس و اطفال و دختران نورس سید الشهدا را
در روز یازدهم بکمال سرعت و عجله روانه کوفه نمودند و در شب دوازدهم
آن بیکسان را وارد حوالی کوفه نمودند این قدر مسافت بعیده را در زمان
قلیل سیر نمودند و در آن شب آنجا ایشان را نگه داشتند و قضیه را به پسر
مرجانه خبر دادند آن کافر از خدا بیخبر از ورود اهل بیت عصمت و طهارت با خبر شد
بزرگان محلات را طلب نمود و با ایشان امر نمود که از اهل کوفه احدی
ماذون نیست که با اسلحه بیرون آید و هر که با اسلحه دیده شود موجب
عقوبت خواهد شد و هزار نفر جنگی را با تمام سلاح مقرر نمود که
در سر راهها بایستند که هر که بناء فساد داشته باشد او را شربت
مرگ بچشانند بعد که صبح دوازدهم طلوع نمود امر کرد که اهل بیت را
وارد کوفه نمایند همینکه اهل کوفه از این قضیه هائله مطلع شدند
تماما صغیرا کبیرا مخدرات و جواری از خانهای خود بیرون آمدند
یا از برای حزن و اندوه یا از برای فرح و شادی و سرور زیرا که این جماعت
بزرگان بودند مدتی حضرت مولای متقیان پادشاه بود در این

بلند بود بیکدفعه سپاه پسر سعد ظاهر شدند و با ایشان بود اسرای اهل حرم آل پیغمبر
مثل اسرای ترک و دیلم نه ایشانرا ساتر و نه محمل و با محمل بی پوشش
و سرها و رویهای ایشان برهنه و در میان ایشان سرهای شهدا بر با
لای نیزههای کافران که یکی از آنها مثل ماه و دیگران مثل ستا
رگان در گرد او بودند چون چشم اهل کوفه با اهل بیت پیغمبر بدان حالت
افتاد بنا نمودند بنوحه و زاری و افغان و ضجه و شیون امر بمرتبه رسید
که سپاه پسر زیاد از افعال قبیح و از کردار شنیع خود نادم و پشیمان
شدند حضرت سجاد حال بدان منوال دید بصوت ضعیف فرمود
وای بر شما ای اهل کوفه ما را میکشید و بر ما گریه میکنید که ما را کشت
حضرت علیا جناب زینب خاتون روی بان جماعت بیحیا نمود و فرمود ساکت
شوید از اشاره آن مظلومه تمام مردم ساکت شدند گویا روح در بدن
ایشان نبود خنده گفته شده او از جرس هم خاموش شد شروع نمود
بسخن گفتن مثل پدر بزرگوارش فرمود ثناء و مدح سزاوار آنست
خداست و رحمت و درود باد بر جدم محمد مصطفی و اهل بیت او که نیکان
و پاکانند و بعد از حمد خدا و درود بر پیغمبر او ای اهل کوفه ای اهل مکر
و حیله آیا بر ما گریه و نوحه مینمائید هنوز ساکن نشد آب دیدهها
ما و خاموش نشد نوحههای ما که شما باعث شدید حکایت شما
مثل حکایت زنیست که رشته خود را تابید بعد از او پس باز نمود عهد
و پیمانیکه نمودید بیوفائی نمودید و باز نمودید نیست در میان شما

شما مگر خودپسندی و متعرض نمودن و مثل زنان فاحشه چاپلوسی
و تملق نمودن و بدشمن اشاره و راه نماندن با اینکه شما مثل گیاه
و علف که بر روی سرگینی بروید هستید یا مثل نقره قلب میباشید و بیا
بدکاری شغلی نفسهای شما آنچه پیش نمود شما و جای آورد و غضب خدا
بر شما باد و در عذاب الیم حضرت باری عذاب مخلد باشید آیا گریه مینمائید
و ناله میکنید بلی والله بایست زیاد گریه نمائید و کم خنده کنید
زیرا که عار و ننگ و ناموس خود را بردید هرگز نتوانید او را شست
و از خود دفع نمود چگونه توان شست و دفع نمود کشتن نبیره پیغمبر خاتم
و آقای جوانان اهل بهشت را و پناه تحیر شما و پناه بلیه شما و فریادرس
و فریادرس شما و دلیل واضح شما و علامت راه شما چه بد عقوبتی
بر خود وارد ساختید هلاکت و دوری از رحمت شما باد سعی و زحمت شما ثمر ندارد
شما نعمت شما قطع است و بناه کسب شما و تجارت شما بیفائده
باز گشت نمودید بغضب خدا ذلت و خواری و فقر خواهد بر شما گرفت
وای بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید کدام جگر پیغمبر خدا را جدا نمودید
کدام دختر مستوره او را آشکار نمودید کدام خون او را ریختید کدام
حرمت او را دریدید بد آوردید بواسطه این فتنهها شما امر بزرگ و بلیه
عظیمه و قبیح و تاریک کج و معوج مثل بلندیهای زمین و پری آسمان
پس تعجب منمائید که آسمان چرا خون بارید عذاب خدا و رسوائی و
افتضاح او زیادتر است کسی که اعانت و یاری شما نخواهد نمود مهلت

دادن خدا شما را باعث نشود که مغرور شوید سبقت نمودن خدا
در عقوبت او را بزرگ نشمایید و از آن تاخیر انداختن عقوبت و عذاب
خوف و ترس فوت شدن ندارد خدای شما در صراط هست راوی
گوید مردم در آن وقت دیدم متحیر و سرگردان و مضطرب دستهای
خود بر دهانهای خود گذاشته بودند و گریه مینمودند مرد پیری را
دیدم ایستاده بود و گریه مینمود آب دیده او ریش او تر نموده بود وی
گفت پدر و مادرم فدای شما باد پیران و کهن سالان شما بهترین
پیران هستند و جوانان شما خوب ترین جوانان میباشند و زنان
شما بهترین زنان میباشند رسوا و مفتضح نشوند و هلاک نشوند بعد
سخن ایشان باین مقام رسید فاطمه صغری شروع در خطبه
خواندن نمود مضمون الخطبه اینست ثناء و حمد مر خدا برابر باد بمقدار
شماره ریگ و سنگ و بمقدار وزن آسمانها و زمینها اعتقاد باو و ثنا
و باو توکل مینماییم و بر او گواهی میدهم که نیست خدای جز او و محمد
ابن عبد الله بنده او است و پیغمبر او میباشد و گواهی میدهم که پسران پیغمبر
کشته شدند در کنار فرات بدون آنکه ایشان کسی طلب قصاصی
یا مالی داشته باشند ای خدای من پناه میبرم بتو از اینکه افترا نمایم
بر تو دروغ را یا اینکه بگویم من بر تو غیر آنچه را که فرستادی بتو بر پیغمبر آنچه
فرستادی بر پیغمبر که فتنه عهد و پیمان را بود از جهة وصی او علی بن ابیطالب
که حق او را بردند و او را بدون سبب و جهة کشتند چنانچه پسر او را هم روز

روز گذشته بدون جرم و گناه کشتند علی بن ابی طالب را در خانه از
خانهای خدا که بود در آن خانه جماعتی که بزبانهای خود او را قبول داشتند
خدا هلاک نماید ایشان را و دفع ننمودند از آن بزرگوار ظلم را در زندگانی
او و نه بعد از زندگانی او تا اینکه بردی ای خدای من او را بجانب خود
در حالتی پاک و پاکیزه و خوش طبیعت و منقبتها معروف و آشکار و راههای
واضح و هویدا ای خدای من او کسی بود در راه تو نمیترسید از ملامت و
سرزنش مردم ای خدای من او را راه اسلام نمودی در حالت طفولیت
ثناء و مدح نمودی فضائل او را در حالت بزرگی و رجولیت همیشه از جهة
شما و پیغمبر شما نصیحت کننده بود تا اینکه او را بجانب خود بردی همیشه کناره
کننده بود از دنیا و حرص بر او نداشت و میل کننده بود با خرة در راه تو
جهاد کننده بود تو او را پسندیدی پس او را هدایت نمودی براه راست
بعد از ثناء خدا ای اهل کوفه و ای اهل مکر و خدعه و تکبر ما اهل بیتی
هستیم که خدا امتحان نمود ما را بشما و امتحان نمود شما را بما پس گر
دانید امتحان ما را خوب و علم خود را نزد ما گذاشت و فهم او نزد ما
است پس ما هستیم صندوق علم الهی و ظرف فهم او و حکمت او و ما ئیم
حجة او بر بندگان او و بلاد او اکرام نموده است خدا ما را بکرامت خود و
تفضیل داد ما را بواسطه پیغمبر خود بر بسیاری از مردمان تفضیل
آشکار و روشنی پس شما تکذیب ما را نمودید و کافر دانستید ما را و کشتن
ما نزد شما حلال و غارت نمودن اموال ما بر شما مباح گویا ما از او

از اولاد ترک یا کابل بودیم مثل اینکه روز گذشته طایفه ما را
کشتند شمشیرهای شما میریزد خون ما اهل بیت از جهت حسد و کینه
گذشته چشمهای شما روشن است از خون ریختن ما قلبهای شما
خوشحال است بهتان بر خدا زدید و خدعه نمودید خدا بهترین خدعه
کنندگان است از کشتن ما و غارت نمودن اموال ما خوشحال نباشید زیرا
این اموری بود که خدا متعال در یوم ازل قبل از خلق نمودن خلایق بر ما
نوشته این بر خدا آسان و سهل است تا اینکه محزون نشوید از
چیزیکه از شما فوت میشود و خوشحال نشوید از چیزیکه بر شما
میرسد خدا دوست ندارد هر متکبر و فخر کننده را هلاک بر
شما باد ای اهل کوفه مهیا شوید از جهت دوری از رحمت و بدی
عذاب که خواهد نازل شد بر شما عذابهای آسمانی پس شما را از
بیخ ببرد بسبب انکاری که نمودید میرسد بعضی از شما را بدی بعض
دیگر پس خواهید در رفتن مخلد در جهنم شد لعنت خدا باد بر
ستمکاران وای بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید که بکدام دست بر ما
نیزه زدید و بکدام نفس میل نمودید بجنگ ما و بکدام پا آمدید بسوی
ما طلب نمودید جنگ نمودن با ما قساوت دارد قلبها شما و رحم
و مروت نیست در جگرهای شما بسته شده دلهای شما مهر زده شده
است گوش و چشمهای شما زینت داد از جهت شما شیطان و تعلیم داد
شما را ... چشمهای شما خواهید یافت هلاک
هدایت

هلاک باد بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید چه مالی از پیغمبر نزد شما است
چه خواهید عذر آورد از جهت برادر او علی بن ابیطالب که جد
منست و اولادهای او تا اینکه از این عمل فخر نمائید در اشعار خود و
گوئید نحن قتلنا علیاً وبنی علی   بسیوف هندیة ورماح
وسبینا نساءهم سبی ترک   ونطحناهم فأی نطاح
در دهانت خاک باد ای قائل سنگ و کلوخ مینمائی بکشتن جماعتی که خدا
ایشان را پاک از هر بدی و رجسی نمود بغیظ خود خواموش نما در جای خود
مثل سنگ قرار بگیر چنانچه پدرت مثل سنگ نشست هر که هر کاری
نمود خواهد دید وای بر شما بر ما حسد و رشک میبرید که خدا ما را
تفضیل داد بعد فرمود   فما ذنبنا ان جاش دهر بحورنا   وبحرک ساج
لا یواری الدعامصا   این فضل خدا بما عنایت فرموده او است صاحب
فضل بهر که خواهد میدهد کسی که خدا بر او نور عطا فرموده است
او را نور نیست چون سخن بدین مقام رسید یکدفعه آواز نوحه
و ناله مردم بلند شد عرض نمودند کفایت نمود ترا ای دختر خوبان دلها
دلهای ما را سوزاندی سینه های ما را پر از آتش نمودی پس آن
امامزاده ساکت شد بعد حضرت ام کلثوم شروع نمود بخطبه خواند
و آواز خود را بگریه بلند نمود و فرمود ای اهل کوفه قبح بر شما باد
حسین را کشتید و او را خوار نمودید مال او را بغارت بردید و اولاد و ز
نان او را اسیر نمودید و رسوا نمودید ایشان را هلاک شوید و عقوبت

باد شما را آیا میدانید چه بلیة بر شما آمده است و چه گناه بر دوش
خود گرفته اید چه خونها اگر ریخته اید چه زنان مخدره که از پرده بیرون
آورده اید چه کودکانی را که برهنه نموده اید چه مالها که بغارة برده اید
کشتید بهترین مردمان بعد از پیغمبر رحمة از قلب شما برداشته شده
بدانید لشکر خدا خواهند رسید و لشکر شیطان نا امید است بعد فرمود

شعر
قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون نارا حرها یتوقد
سفکتم دماء حرم الله سفکها وحرمها القرآن ثم محمد
الا فابشروا بالنار انکم غدا لفی سقر حقا یقینا تخلدوا
وانی لابکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی یولد
بدمع غزیر مستهل مکفکف علی الخد منی ذائبا لیس یجمد

اهل کوفه آواز نوحه و ناله برآوردند و صوت عویل خود را بچرخ اثیر رسانیدند
زنان گیسوان خود میکندند بعد حضرت سجاد شروع نمود بخطبه
خواندن بعد از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر پیغمبر آخر الزمان
و آل او فرمود ای مردم هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد
بداند که منم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام منم پسر آن کسی
که کشته شد در کنار فرات بدون جرم و گناه با لب تشنه منم پسر کسی
که هتک حریم او نمودند اموال او را بغارت بردند و عیال و اطفال او را
اسیر نمودند منم پسر کسی که بجور و زحمت کشته شد همین کفایت
فخر منست ای مردم سوگند میدهم شما را بخدا آیا میدانید

قطع مینمودند صح

میدانید که شما بپدر من نوشتید که بیا بسمت ما که امامی و مقتدای
نداریم و میوههای ما رسیده و گیاه ما سبز و خرم گردیده فریب دادید
و او را بنفسهای خود وعده دادید و عهد و میثاق و بیعت نمودید
آخر با او جنگ نمودید و او را با لب تشنه شهید نمودید هلاکت
باد شما را بسبب این کار بد که پیش فرستادید از جهة نفسهای خود
قبیح است رأی شما بکدام چشم خواهید بروی پیغمبر نگاه نمود وقتی
که بفرماید بشما چرا عترة مرا کشتید و حرمت مرا نگاه نداشتید شما
از امت من نیستید پس آواز مردم از هر جانب بلند شد بعضی ببعضی میگفتند
هلاک شدیم و نمیدانیم بعد حضرت فرمود خدا رحمة نماید کسی را که
قبول نصیحت مرا نماید و وصیت مرا حفظ نماید در خدا و رسول او و اهل
بیت طاهرین او زیرا که بر ما است اقتدا نمودن بپیغمبر تمام مردم
عرض نمودند ای پسر پیغمبر ما هر چه بفرمائید ما اطاعت مینمائیم و گوش
میکنیم بیعت شما را حفظ مینمائیم از تو نخواهیم دست برداشت هر امری
داری بفرما خدا ترا رحمت نماید هر که را اگر جنگ مینمائید ما نیز جنگ
مینمائیم با هر که صلح و آشتی دارید ما نیز با او صلح و آشتی داریم هر چه رای
شما است ما با او عمل خواهیم نمود بیزاریم از کسانیکه بر شما ظلم نمودند
پس امام بیمار فرمود هیهات هیهات ای مکر کنندگان حیله جای او درات
حایل شده است ما بین خود تان و میلهای نفسهای شما آیا میل دارید
بیائید نزد من چنانچه نزد پدران من آمدید در گذشته چنین

خواهد شد قسم بخدای اینها زیرا که زخم هنوز خشک نشده دیروز بود
که پدرم با یاران اورا کشتید هنوز فراموش نشده مرا گریه و اندوه
پیغمبر و اندوه پدر من و برادران من دلم پر است از اندوه و حزن
سؤال من بشما انستکه با من بپایید نزد من بعد این شعر را
ادا فرمود لا تغروا ان قتل الحسین وشیخه قد کان خیرا من حسین
واکرما فلا تفرحوا یا اهل کوفان بالذی اصیب حسین کان
ذلک اعظما قتیل بشط النهر روحی فداه جزاء الذی اراده نار
جهنما خلاصه مطلب عترت پیغمبر را در بازار کوفه و کوچها
او داخل نمودند مردم در اطراف و جوانب بر ایشان نوحه مینمودند
وبرخی اظهار سرور و انبساط مینمودند با این حالات منکره ان عترت طاهره
نزدیک دار الاماره رسانیدند پسر مرجانه نانجیب اذن عام داده بود هر
آشنا و بیگانه کافر و مسلم در مجلس میشوم او حاضر شوند پس ایشانرا حاضر
نمود بعد از ان سر مقدس مطهر را آوردند نزد ان کافر بید بن گذاشتند
حضرت زینب خاتون در گوشه از مجلس نشست زنان و اطفال دور ان
مظلومه حلقه زدند پسر ان ملعون ولد الزنا نانجیب بعد از شناختن
زینب خاتون توجه باو نمود گفت شکر مر خدا برا که شما را رسوا
نمود و حرفهای دروغ شما را آشکار نمود زینب خاتون فرمود
یا بن مرجانه رسوا میشود فاسق و دروغ میگوید فاجر و ما نیستیم
پسر ان حرام زاده گفت چه گونه دیدی کار خدا با برادر تو و

اهل

واهل بیت او فرمود ندیدم مگر کار نیکو و خوب اینها جماعتی بودند
که خدای تبارک و تعالی نوشته نوشته بود بر ایشان شهادة و کشته شدن
پس رفتند بخوابگاه خود زود است که خدا جمع نماید ما بین ما و تو
پس باهم مخاصمة و محاجة نمائیم پس خواهی دید ای پسر مرجانه از
برای کیست غلبه و رستگاری مادرت بعزایت بنشیند ای پسر زانیه
فاجره فاحشه پس ان کافر عنید در غضب شد مثل اینکه خیال زدن
ان مظلومه کرد پس عمرو بن حریث بان لجوج ناپاک ولد الزنا گفت
ایها الامیر زنست و زن را در قولش مواخذه نیست پس پسر زیاد بان
شفیعه یوم معاد گفت که خدا شفا داد قلبم را از برادر طاغی تو و کفره
عاصی یاران اهل بیت تو آن مظلومه قسم بعمر و جان خودم کشتی پیران فرمود
مارا و قطع نمودی شاخ و برگ ما را و از بیخ کندی اصل ما را اگر
این شفای قلب تو است بجوی شفای خود را پس ان کافر بیحیا گفت این
زن سجاعه است یعنی مثل عرفاء و شعراء سجع و قافیه میگوید قسم
بجودم پدر او هم چنین بود حضرت زینب خاتون فرمود ای بیدین
زن را چه کار است بسجع و قافیه گفتن پس آن کافر بیرحم توجه
بعلی بن الحسین علیهما السلام نمود و گفت این پسر کیست گفتند این علی
پسر حسین است گفت آیا علی بن الحسین در کربلا شهید و کشته نشد
امام سجاد فرمود برادری داشتم که اسم او هم علی بود او را مردم کشتند پس
زانیه فاحشه گفت بلکه او را خدا کشت امام بیمار فرمود مردن با خداست

لکن میراندن با مردم بودان کافر عنید غیظ او غالب شد گفت ترا قدرت جواب

منت ببریدا و را بکشید جناب زینب خواتون چون این سخن از آن دشمن

خدا و رسول شنید فریاد برآورد ای پسر زیاد کفایت ننمود این همه که

از ما اهل بیت کشتی دست در کردن آن بیمار نمود و گفت قسم بخدا

از او جدا نمیشوم مگر اینکه او را مرا بکشی ان ملعون گفت تعجب میکنم از رحم

خویشی قسم بخدا گمانم اینکه دوست دارد که او کشته شود و برادر زاده

او بماند دست از او بردار یزید پس جناب سجاد بعمه مکرمه خود فرمود ای عمة

خاموش باش بگذار با او سخن بگویم پس روی مبارک خود را بسوی

پسر مرجانه نمود و فرمود یا ابن زیاد مرا بقتل میترسانی آیا نمیدانی که

قتل عادت ما میباشد و بزرگی ما نزد خداوند علی اعلا کشته شدن

میباشد بعد آن عنید بیدین امر نمود که عترت طاهره را ببرند در خانه

خرابه در پهلوی مسجد کوفه منزل دهند کسی بر ایشان وارد نشود ایشان را ببرند در آن خرابه منزل دادند

مگر از کلاء و محزوران آن بلد و امر نمود که سر حضرت سید الشهداء

روحی و ارواح العالمین له الفداء در کوچه و بازارها طواف دهند اگر

بهمین قدر قناعت مینمودند خوب بود لکن بر آن سر مطهر بی

احترامیها مینمودند و اذیتها کردند در کوفه خراب یکی آن بود که آن سر

منور را در مجلس میشوم آن نطفه حرام و آن کافر ولد الزنا حاضر نمودند

آن کافرزاده عنید چوبی بر دست نحس گرفت و شروع نمود

بزدن بلب و دندان نورانیش و میگفت ای حسین چه قدر خوش لب

لب و دندان بوده زید بن ارقم که یکی از صحابه پیغمبر بود در آنجا حاضر بود

چون بی احترامی آن کافر دید گفت یا ابن زیاد چوب خود را از این لب

دندان بردار قسم بخدا ئیکه غیر او خدائی نیست من دیدم رسول

خدا را که جای چوب تو میبوسید شروع نمود پسر ارقم بگریه نمودن

پسر زیاد گفت خدا چشم تو گریان بدارد ای دشمن خدا اگر پیر نمیبودی

هر اینه گردنت میزدم پسر ارقم اوقات او تلخ شد و از مجلس میشوم

آن ولد الزنا بیرون آمد یکی از بی احترامی که اهل کوفه بآن سر مطهر

نمودند آن بود که آن سر مقدس را در بازارها و کوچها طواف میدادند که

میان خانه و کوچها سنگ بر آن سر منور میزدند و بی احترامی دیگر

آن بود که سر مطهر را اگر پسر زیاد به که از جسد نازنینش جدا نمود

بد از زده ضربت منحوف بریده بود در مجلس نحس آن حرام زاده مجامع باشند

نمودند که سر مطهر را مدور نموده از مثل حلقه و گوشت زائد او را

بیرون ریختند یکی از شیعیان آن گوشت زاید را برداشت آورد در مسجد

حنانه دفن نمود تمام ابن مطلب را صاحب تظلم الزهراء ذکر نموده است

خلاصه کلام پسر مرجانه فاحشه بعد از اینکه اهل بیت عصمت و

طهارت را از مجلس خود بیرون فرستاد خود آن بیحیای بیشرم آمد در مسجد

کوفه رفت بالای منبر حمد خدا نمود بعد گفت ثنا از برای خدا است که

حق را ظاهر نمود و یاری نمود امیر المؤمنین یزید حرام زاده را پسر معاویه

علیهما الهاویه و نابعان آن ناپاک ولد الزنا را خوار نمود و کشت دروغ

آن مزخرف نشد ... ح

گوی پسر دروغ گو را چون سخن این مزخرف گوی نانجیب بر آن
جا رسید عبدالله بن عفیف که از صلحاء شیعه بود ملازم مسجد اعظم
بود و نابینا هم بود زیرا دو چشم او در وقعه در رکاب حضرت امیر المؤمنین
معیوب شد آواز داد ای پسر مرجانه زانیه دروغ گو تویی [illegible] حرام
و پسر دروغ گو تویی ولد الزنا [illegible] و کسی که ترا
عامل نموده ای دشمن خدا میکشی پسر پیغمبر آخر الزمان را و بر منبر مسلمانان
چنین مزخرفات میگویی ای حرام زاده خون خوار پسر غضبناک شد گفت
کیست این سخن گو عبدالله گفت منم پسر عفیف ای دشمن خدا میکشی
ذریه طاهره را که خدا خبر از طهارت ایشان میدهد و اعتقاد تو ای
حرام زاده کذاب آنست که تو در دین اسلامی حاشا ثم حاشا بدتر از
یهود و نصاری هستی کجایند اولاد مهاجر و انصار که انتقام از توی ناپاک
کافر بکشند پس غضب آن کلب عقور زیاد شد امر نمود که او را
بگیرند ملازمان بی دین از هر سمت و جهت پاشیدند که او را
بگیرند بزرگان ازد که پسر عموهای او بودند او را نجات دادند
و از در مسجد بیرون نمودند و بجانب منزلش فرستادند پسر زیاد
از این مطلب ناخوش آمد امر نمود بتبعه خود که این کور ازد را بیاورید
که خدا قلب او را هم کور نماید چنانچه چشم او را کور نموده خبر
بطائفه او رسید اجتماع نمودند و با ایشان قبائل دیگر همراهی نمودند
پس ابن زیاد بی بنیاد از این واقعه مطلع شد محمد ابن اشعث با جمع

پسر کذاب ... هستی و پدر تو ح

با جمع کثیری فرستاد که با آن طائفه مقاتله نمایند و عبدالله بن عفیف را
دستگیر نمایند چون ملازمان بی ایمان بر آن طائفه مؤمنان رسیدند
بنای جنگ نهادند و ما بین ایشان قتال واقع شد بالاخره طائفه کفره بر
آن طائفه صحیحه غالب شدند آمدند بدر خانه عبدالله و در را
شکستند و داخل سرای آن بنده صالح شدند دختر عبدالله قضیه را
بپدر خود گفت عبدالله فرمود ضرر ندارد شمشیر مرا بده بشمشیر خود
شروع نمود مردم را از خود دفع مینمود دختر آن بزرگوار تاسف
میخورد و میگفت ای کاش من مرد میشدم و در خدمت تو ای پدر
جنگ مینمودم خلاصه کلام قوم را از خود دفع مینمود و دختر او نیز
بر او دلالت مینمود از سمتی که بر او توجه مینمودند بالاخره بر او محیط
شدند و او را دستگیر نمودند بردند نزد پسر زیاد بی بنیاد چون
نظر آن کافر مردود بر آن بزرگوار افتاد گفت حمد و ثنا مر خدای را
که ترا رسوا نمود عبدالله گفت چه چیز مرا رسوا نمود اگر چشم میداشتم
میدانستم با تو ای حرام زاده چه باید نمود پسر آن کافر گفت چه
میگویی در حق عثمان بد بود یا خوب اصلاح نمود در میان مردم
یا افساد عبدالله گفت ای غلام بنی علاج و پسر مرجانه و سمیه ترا با عثمان
چه کار است و اگر بد بر خدا [illegible] است خدای او میداند با او میخواهد
خوب یا بد میخواهد بکند سؤال نما ای حرام زاده از خودت و پدر نانجیب
و مادر فاحشه زانیه ات و یزید پلید و پدر او پس پسر زیاد گفت نخواهم

از تو چیزی سؤال نمود تا اینکه شربت مرگ نوشی عبد الله گفت من از
ازوقتیکه خدا سؤال شهادة نموده بودم لکن چشم مروت ما پوشیده شدم الحمد لله و
که بعد از یأس موفق شدم که آنچه خواهشم بود بمن عنایت فرمود پس
آن خونخوار امر نمود که گردنش را بزنند و او را در مسجد بدار کشیدند
پس پسر زانیه فاجره نوشت نامه بیزید پلید و او را اعلام داد بکشتن
سید الشهداء و اسیر نمودن اهل و عیال او و کاغذ دیگر نوشت بوالی
نامه مدینه چون آن حرامزاده باین ولد الزنا رسید آمد در مسجد و رفت
بالای منبر و خطبه خوند و اهل مدینه را اعلام داد از شهادة جناب
سید الشهداء اهل مدینه و بنی هاشم او از نوحه و زاری و ناله
و بیقراری برآوردند و گفت این ناله بعوض آن ناله است یعنی
بعوض خون عثمان زدنیست بعوض زنی صدمه ایست بعوض
صدمه وجه بنای خطبه بعد از خطبه واقع میشود وجه بنای موعظه
بعد از موعظه واقع میشود لکن حکمة بالغة الهی چنین بود که واقع
شود پس آن ملعون انذار و تخویف نمود اهل مدینه را غرض خبث
ولید ناپاک و مقصود آن ولد الزنا ببیان از این کلمات این دو
مطلب بود یکی آن بود که کشته شدن سید الشهداء تلافی و
عوض خون عثمان و سائر کشتگان از بنی امیة و دیگری آن بود که ما
موعظه و نصیحت نمودیم او قبول نمود و حکمه خدا در کشته شدن
او بود بعد ولید گفت قسم بخدا دوست داشتم سر او در بدنش بود

بدنش باقی بود و زنده میبود و شتم ما مینمود و ما او را مدح مینمودیم
و ما با او صله رحم مینمودیم او قطع رحم مینمود ما ~~او را چنین نمیشد~~
لکن چه کنیم با کسیکه شمشیر خود عریان نمود که ما را بکشد جز اینکه او را دفع
نمائیم از خودمان کسی از اهل مجلس پا شد و گفت ای امیر اگر مادر شریف صدیقه
طاهره زنده بود و سر حسین را میدید هر آینه گریه براو مینمود
و دلش براو میسوخت بهانه عرض آنمردان بود که شما ظلم براو نمودید
ولید گفت فاطمه با ما نزدیک است پدرش عم ما و شوهر او برادر ما
و فرزندان او فرزند ما است بلی اگر فاطمه زنده میبود لا بد گریه میکرد و
لکن قاتل او را ملامت نمینمود زیرا قاتل او تقصیر نداشت پس آن
روز مصیبت بزرگ در مدینه واقع شد مثل روز وفات پیغمبر
باب یازدهم روانه شدن اهلبیت عصمت و طهارة
بجانب شام و داخل شدن بر یزید بن معویة علیهما الهاویة چون نامه
پسر زیاد بیزید فاجر خمار رسید از این خبر خوشحال آن حرامزاده
بنهایت مشعوف و مسرور و خورسند شد و در جواب نوشت که بتعجیل سر
حسین بن علی با سایر سرها باتفاق اهلبیت او روانه شام نما چون
نامه آن کافر عنید باین کافر پلید رسید طلب نمود مضر بن ثعلبه عابدی را
سرها را با اسیران امر نمود علی بن حسین را غل نمایند در گردن و پایه
آن بیمار پس بردند عترة طاهره را مثل اسیرهای کفار و ترک و دیلم
و جمعی از سپاه همراه ایشان بجهة حفظ و حمایت ایشان از اسیر میداندند نمود

فاجره

منزل بمنزل میبردند در بعضی از منازل اهل آن بلد از باب احترام بر سر
و امیر مؤمنان راه نمیدادند سپاه کوفه را بلکه منع از دخول ایشان مینمودند
و در بعضی از بلدان از بابت تقرب بآل ابی سفیان استقبال لشکر یزید
مینمودند با دف و طبل و آوازه خانی و رقص لکن غالب چیزهائیکه در
بعض از منازل که اهل بیت را عبور میدادند در تواریخ معتبره بنظر
نرسیده جز یکه ظاهر ظن قوی بر وقوع آنست و از جمله اخبار که معلوم
میشود آنستکه چون لشکر ابن زیاد لعین بی بنیاد سر امام مظلوم
میبردند بکنار دیر راهبی رسیدند فرود آمدند منزل نمودند و سر
مطهر منور را در صندوقی گذاشته بودند خود لشکر میشوم مشغول
بلهو و لعب و قمار و شرب خمر شدند بعد از فراغ از هذلیات طعام
و شراب حاضر نمودند از جهة زهر مار کردن دستی از دیوار ظاهر شد
با قلم فولاد این شعر را نوشت بر دیوار دیر راهب اترجو امة
قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب پس اجماعت خائف شدند
و متحیر ماندند بعضی جلادت نمودند که دست را بگیرند با قلم آن دست
غائب شد چون مشغول بخوردن شدند باز آن دست ظاهر شد این
شعر دیگر را نوشت فلا و الله لیس لهم شفیع و هم یوم القیمة فی العذا
باز خواستند بگیرند باز غایب شد باز هم مشغول بطعام خوردن
شدند ثالثا نمایان شد و این شعر دیگر را نوشت وقد قتلوا
الحسین بحکم جور وخالف حکمهم حکم الکتاب پس اوقات اجماعت

انجماعت از این قضیه بسیار تلخ شد طعام نخوردند خوابیدند چون
شب نیمه رسید راهب آوازها و صداهای عجیب بگوش خود استماع
نمود چون دقت نمود صدای بالخصوص تقدیس و تسبیح بگوش او آمد سر از
صومعه خود بیرون آورد دید از صندوقی که در کنار صومعه او است نوری
ساطع است تا باسمان و درهای آسمان باز شد ملائکه نزول مینمایند فوج
فوج و بالای صندوق میایند و میگویند السلام علیک یابن رسول
الله ص السلام علیک یا ابا عبد الله ص علیک [illegible] راهب تعجب نمود منتظر شد
تا سفیدی صبح ظاهر شد از صومعه خود بزیر آمد و خود را بمیان آن سپاه
رسانید گفت رئیس و بزرگ این لشکر کیست خولی اصبحی آمد بنزدیک گفتند
آن ولد الزنای کافر سؤال نمود که در این صندوق چیست آن بیدین بی
ایمان گفت سر مرد خارجی است در عراق بوده خروج نموده بر یزید بن
معویه ابن زیاد او را کشت گفت نام او چه بوده گفت حسین بن علی
گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد مصطفی ص راهب گفت وای
بر شما هلاک شدید از این فعل که نمودید عالم و دانای ما خبر داده است
این مرد کشته شود آسمان خون تازه میبارد این نیست مگر در قتل
پیغمبر یا وصی پیغمبر میل دارم آنکه این سر را در یکساعت تسلیم من نمائید
بعد خواهم بشما رد نمود خولی حرامزاده گفت ما این سر را از صندوق
بیرون نخواهیم آورد مگر نزد یزید بن معویه که از او جائزه بگیریم راهب
گفت جائزه شما چه قدر است آن ولد الزنا گفت ده هزار درهم

راهب گفت این مقدار بتو میدهم سر را تسلیم من نماید گفت حاضر
نما راهب همیانی براورد که ده هزار درهم در او بود تسلیم
ان کافر نمود پس پول را گرفت در همیانی مضبوط نمود و مهر
کرد و سر مطهر منور را تسلیم راهب کرد راهب ان سر مطهر را
گرفت و در صومعه خود برد و او را بمشک و کافور معطر ساخت
و در حریری پیچید در کنار خود گذاشت مشغول شد بگریه
و ناله و سر را مخاطب نمود و عرض کرد قسم بخدا بر من گران است
که خود را فدای تو ننمودم لکن یا ابا عبدالله اگر خدمت جده رسیدی
گواهی بده نزد او که من اعتراف دارم بوحدانیت خداوند
متعال و نبوة جدت محمد مصطفی و بامامت پدرت علی مرتضی صلوات الله
علیهم اجمعین و اسلام آوردم در خدمت تو و من از شیعیان
تو هستم پس از ان سر را آورد و تسلیم خولی کافر پلید بی مروت
و سر مطهر را گرفتند و کوچ نمودند در منزل دیگر خواستند
پول را تقسیم نمایند همیانها حاضر نمودند با همیانها نشان و علامت
باز نمودند دیدند همه سفال شده یکجانب او مکتوب بود لا
تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و در طرف دیگر وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خولی گفت انا لله و انا الیه
راجعون خسر الدنیا و الاخرة و امر نمود برفقاء خود که این راز را
پنهان نمایند و اما راهب بعد از این وقعه از صومعه خود

امام وددر

خود بیرون بیابانها راه میرفت تا مرد ابن طاوس رحمه
نقل مینماید از ابن لهیعه و غیره گفت طواف مینمودم در خانه خدا دیدم
مردی را که در خانه بود و عرض مینمود خدایا من از من در گذر اگرچه
میدانم نخواهی در گذشت من گفتم ای بنده خدا بترس این نحو سخنان
مگو گناهان تو اگر بعدد دانهای باران و برگ درختان باشد و از
خدا طلب غفران نمائی خواهد عفو نمود گفت بنزد من ای تا تو را خبر دهم
از حال خود پس پیش رفتم گفت بدان من یکی بودم از ان ده نفر
بودم که حافظ سر سید الشهداء بودیم که سر را بجانب شام میبردیم
چون شب میشد سر را میگذاشتیم در صندوقی و مشغول شراب خوردن
میشدیم در کنار تابوت شبی از شبها رفقای من مشغول بخوردن
شراب شدند من نخوردم تا انکه خوب شب فرو گرفت پس صدای رعدی
شنیدم و برقی دیدم پس دیدم درهای اسمان باز شد و نازل شد
ادم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحق و پیغمبر ما و با ایشان بود جبرئیل
و جمع بسیاری از ملائکه پس جبرئیل نزدیک صندوق امد و سر مطهر را
بیرون اورد و بخود چسبانید و بوسید و سایر پیغمبران نیز چنین نمودند
و پیغمبر ما گریه مینمود و پیغمبران او را تعزیه میدادند جبرئیل عرض
نمود یا رسول الله خداوند مرا امر فرموده که انچه بفرمائی اطاعت نمایم
در امة تو اگر امر نمائی زمین را بر ایشان حرکت دهم عالی را سافل
و سافل را عالی سازم چنانچه بر قوم لوط نمودم پیغمبر فرمود ای جبرئیل

متعرض ایشان نشوید بکار با ایشان نداشته باشید

مرا با ایشان موقوفست در یوم قیمة ~~کار ایشان ندارید~~ بحال بیس
ملائکه امدند بجانب ما که مارا اهلاك نمایند بهم عرض نمودم یا رسول الله
الامان الامان حضرت فرمود برو که خدا ترا امان مرحمت داد حاصل کلام
اهل بیت پیغمبر صبر کردند مثل سایر زنکبار و ترك و دیلم
تا نزدیك دمشق رسانیدند ام کلثوم شمر عنید بی دین را
طلب نمود و فرمود مرا بتو حاجتی است عرض نمود چه حاجتی داری
فرمود مارا داخل در این بلد که مینمائی داخل نما از راهی که نظر مردم
بما کم افتد رسوا شدیم از کثرت نظر کنندکان آن کافر بی دین نا
نجیب از کثرت عداوت به پیغمبر و اهل بیت آن بزرکوار خلاف حاجت
آن مظلومه جای آورد و امر نمود که سرهای شهدا را در میان
اسرا که سوار بودند بر محملهای بی روپوش داخل نمایند و ایشان را
وارد دمشق نمودند و یزید کافر امر نمود که بازار را زینت نمایند
جمعی از رجالها و مغنیات و رقاصه با انواع دفوف و طبال باستقبال
آن بزرکواران شریعت روانه نمود و آن مخدرات عصمت و طهارت
و شافعان روز قیامت با کمال خواری و ذلت و رسوائی و هتك
حرمت و بی احترامی و مذلت در آن بلد کفر وارد نمودند سهل
ساعدی که یکی از صحابه خاص پیغمبر بود از سفر بیت المقدس
مراجعت نموده بود در آن جا حاضر بود وضع بلد را مشاهده نمود
برخلاف عادت دید از بعضی سؤال نمود مکر در میان شما عیدی هست

هست که مرا اطلاعی بآن نیست در جواب کفت ای شیخ مکر در این بلد
غریب میباشی کفت بلی من سهل ساعدی هستم که درك خدمت
ختمی مآب نموده ام آن شخص کفت ای سهل نمیدانم چرا آسمان فرود نمیاید
و چرا زمین اهل خود را فرو نمیبرد سهل کفت چه واقع شده کفت امروز
سر حسین بن علی که در عراق شهید نمودند وارد این بلد مینمایند با
اهل بیت عصمت و طهارت سهل کفت بسیار عجب است که سر پسر پیغمبر
وارد این شهر مینمایند و اهل این بلد خوشحال و خندان هستند سهل
کفت از کدام دروازه وارد میسازند کفت از دروازه ساعات سهل میکوید بد
در این سخن بودیم که دیدم بیرقهای زیاد نمودار شد و سرهای
شهدا بر نیزهها نصب نموده بودند از پی یکدیکر میاوردند سر
منور عزیز فاطمه زهرا علیها سلام الله در نیزه بسیار بلندی نصب
نموده بودند که شبیه ترین خلق بود به پیغمبر خدا و از عقب آن سر
نورانی دختری بر شتر برهنه سوار بود من بسرعت خود را بآن
طفل رسانیدم کفتم ای دختر کیستی کفت منم سکینه خاتون دختر
حسین مظلوم عرض کردم ای سیده من منم سهل بن ساعدی که
از صحابه جد بزرکوارت بوده ام اکر فرمایشی داری بفرما فرمود اکر میتوانی
حامل سر را راضی نمائی که سر را از اهل بیت پیغمبر بیرون برد که میان
این جماعت نامحرم کمتر بما نظر نمایند سهل میکوید رفتم نزد حامل آن سر
منور او را با وعده چهل دینار زر سرخ راضی نمودم و آن ملعون سر مطهر را

خرابیدن خانه پیره زال ملعونه

دور نمود سهل میگوید سر را که میبردند در قصری چند زن نشسته
بودند در میان ایشان پیره زنی پا شد سنگی برداشت چون از منور
مقابل آن پیره سگ ملعونه رسید سنگ را انداخت بثنایای
مبارکش فرو ریخت چون این را دیدم دلم سوخت عرض کردم بخدای
من هلاک نما این عجوزه ملعونه را با کسانیکه با آن ظالم هستند
هنوز کلام من تمام نشده که آن قصر خراب شد و تمام ایشان بدرک
واصل شدند ابن طاوس ره میفرماید چون سر مطهر را وارد دمشق
نمودند بعضی از فضلاء تابعین سید المرسلین چون سر مقدس را
باین نحو مشاهده نمود داخل خانه خود شد یکماه از منزل بیرون
نیامد و از اصحاب خود را مخفی نمود بعد اصحاب او را یافتند سبب مخفی شدن
از آن سؤال نمودند گفت نمی بینید چه بر من وارد آمد پیغمبر را
میکشند و آواز تکبیر و تهلیل بلند مینمایند خلاصه مطلب انگشتران
بزرگوار از آن جهت حالت میبردند پس زن بابیه فریاد میکرد منم
صاحب رمح طویل منم کسیکه کشتم پسر سید اوصیاء و سر او را آوردم
نزد امیر الفاسقین و بزرگترین کافرین یزید بن معویه علیهما اللعنة
[illegible] ام کلثوم فرمود ای دشمن خدا و رسول او ملعون پسر
ملعون لعنت خدا باد بر ستمکاران پیش طاهرترین مردم را میکشی
و فخر مینمائی وای بر تو باد بعضی گفته اند که در روز ورود اهل
بیت در شام دیدیم که سر مطهر بالای نیزه قرآن تلاوت مینماید

حضرت سجاد فرموده
أُقادُ ذليلاً في دمشق كأنني من الزنج عبدٌ غاب عنه نصيره
فيا ليت أمي لم تلدني ولم أكن يراني يزيد في البلاد أسيراً

مینماید و میفرماید ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من
آیاتنا عجبا بعد فرمود اعجب از اصحاب کهف کشتن من مظلوم است
و حمل دادن سر منست و جمعی از شامیان از آن بزرگوار مرا
شنیدند که میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله خلاصه اهلبیت را
رسانیدند نزدیک دار الاماره که منزل اساری بود و در آنجا نگاه
داشتند مردم شام در اطراف ایشان جمع شدند و بر ایشان نظر
مینمودند مردی از اهل شام خود را بایشان رسانید و گفت ثناء
سزاوار معبود است که کشت شما را و بلاد را ایمن نمود از مردان شما
و یزید پسر معویه را بر شما مسلط نمود حضرت سجاد فرمود ایمرد
آیا قرآن خوانده عرض کرد بلی فرمود این آیه را دیده که خدا
میفرماید قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مرد پیر عرض
نمود بلی امام فرمود مائیم ذوی القربی بعد فرمود آیا خوانده فآت
ذا القربی حقه عرض کرد بلی فرمود ای شیخ آیا خوانده این آیه را واعلموا
ان ما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی عرض
نمود بلی حضرت فرمود مائیم ذی القربی امام فرمود خوانده این
آیه را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا شیخ عرض نمود بلی فرمود مائیم اهلبیت پس آن مرد
ساکت شد و نادم گردید از گفته خود و عرض نمود قسم میدهم
شما را بخدا شما همانها هستید حضرت فرمود قسم بخدا ما هستیم آنها

شیخ شروع نمود بگریستن و عمامه از سر انداخت و دستهای خود
بسوی آسمان بلند نمود و عرض کرد ای خدای من بیزارم از دشمنان آل
پیغمبر هر که باشد عرض نمود با امام آیا توبه من قبول است امام فرمود
اگر توبه کنی بسوی خدا خدا توبه تو قبول میفرماید و با ما خواهی بود
شیخ عرض نمود توبه نمودم از گفته خود این قضیه را بیزید خبر دادند
آن کافر یزید بن عنید امر بقتل آن مرد نمود چون خبر ورود اهل
بیت بیکس بیزید ملعون دادند آن حرام زاده ولد الزنا امر نمود که ناکس
ایشانرا با سرها در مجلس آن کافر حاضر نمودند ایشان بازو بسته
و ریسمانها بگردن انداخته که غالب ایشان بیک ریسمان بسته سر ریسمانها
بگردن جناب سجاد بسته بودند وارد مجلس میشوم آن دشمن خدا و
رسول نمودند و سر ریسمانها بدست مخفر بن ثعلبه بود که پسر مرجانه
او را مامور نموده بود که اهل بیت پیغمبر را بشام برساند آن خبیث
کافر وارد خانه یزید شد آواز داد اینست پسر ثعلبه آورده است بدکاران
لئیمها را نزد امیر یزید پسر معاویه امام بیمار چون این کلام از آن بی ایمان
شنید فرمود آنچه مادر مخفر زاینده بدتر است و لئیم تر لکن قبیح نماید
خدا پسر مرجانه را ابن نما در مقتل خود میفرماید یزید این کلام را
در جواب آن یحیی گفت و سر مطهر جناب سید الشهدا روحی له الفداء
نیز وارد نمودند در آن مجلس بصحابه شمر بن ذی الجوشن یزید امر نمود
سر منور را از نیزه بزیر آوردند و او را در میان طشت طلا نهادند و در

و در پهلوی آن حرام زاده نهادند از حضرت رضا مرویست که آن
کافر در آن وقت مشغول باکل و شرب فقاع بود و اصحاب خود را و آشامیدن
شریک خود نمود در اکل و شرب فقاع چون از طعام خوردن فارغ
شد طشتی که سر مطهر منور در آن بود بزیر تخت امر نمود که گذاشتند
و اسباب شطرنج و قمار برای آن حرام زاده پهن نمودند مشغول
بقمار شد چون بر حریف خود غالب میشد جرعه از فقاع زهر مار
مینمود و در آن بر کنار طشت میریخت حضرت رضا فرمود
هر که شیعه ماست اجتناب نماید از خوردن فقاع و لعب شطرنج
هر که نظرش افتد بفقاع و شطرنج و بخاطر آورد جد مظلوم مرا و لعن
بر یزید نماید محو خواهد نمود خدا گناهان او را اگر چه بعدد
ستارگان آسمان باشد و در بعض از کتب معتبره بنظر رسیده که
سر مطهر نزد آن ولد الزنای بی ایمان بدتر از یهود حاضر نمودند
خوشحال و خندان شد و این اشعار را انشاد نمود یا حسنه یلمع بالیدین
یلمع فی طست من اللجین کانما حف بوردتین کیف رأیت الضرب یا حسین
شفیت غلی من دم الحسین یا لیت من شاهد فی الحنین یرون
فعلی الیوم بالحسین از سکینه خاتون مرویست که فرمود قسم
بخدا ندیدم سنگین دل تر از یزید و ندیدم کافری و مشرکی
سخت تر از او و جفا کارتر از او زیرا که سر پدرم نزد او نهاده بودند و
اهل بیت گریان و نالان و محزون بودند و آن سنگین دل اصلا ترحم ننمود

وچوب خیزران بلب ودندان مبارک میزد واین اشعار را با کمال
فرح وسرور ادا مینمود لیت اشیاخی ببدر شهدوا وقعة الخزرج
مع وقع الاسل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل
لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل قد اخذنا
من علی ثارنا وقتلنا الفارس اللیث البطل وقتلنا القرن من سا
داتهم وعدلناه ببدر فاعتدل فجزیناهم ببدر مثلها
وباحد یوم احد فاعتدل لو راوه لاستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا
تشل وکذلک الشیخ اوصانی به فاتبعت الشیخ فیما قد سئل
بعضی نقل نموده اند وقتی که ~~[illegible]~~ سر منور سید الشهدا را
در مجلس میشوم ان ولد الزنا حاضر نمودند با اهلبیت غراب البین که معروف
کرد هر خانه بنشیند عقعق نماید علامت خراب شدن انخانه میباشد
بالای قصر انکافر نشست وعقعق نمودن حرام زاده بیدین ملتفت
شد گفت ایغراب که علامت جدائی وخرابی هستی انچه میل داری بگو
تو فریاد مینمائی از برای امری که گذشت هر خوب وبدی میکذرد
دختران دنیا هر چه بازی مینمایند هر خیر وشری میکذرد وغنی
وفقیر خواهد مرد وقبر ایشان مساوی خواهد بود مرا از فریاد تو
خوفی وترسی نیست خلاصه یزید عنید بعد از اینکه ان امر شنیع
از زدن چوب برلب ودندان امام مظلوم وریختن دُردِ شراب در — از او صادر شد
طشت ~~[illegible]~~ بعضی بران لهود عنید اعتراض نمودند

نمودند از این افعال شنیع واز مجلس انکافر پاشدند روی فخر خود را
باهل مجلس نمود گفت همیشه حسین با من مفاخره مینمود ومیگفت
پدرم از پدر تو افضلست ومادرم از مادر تو خوب تراست وجدم از
جد تو نیکوتر وخودم از تو خوب ترم اما پدر او با پدر من سر حاج وخصومت
بیرون امد خدا مابین ایشان حکم نمود وپدر مرا اختیار نمود اما
مادر او با جده اش از مادر وجده من بهتر ونیکوتر بودند شک نیست
نزد هر که ایمان دارد واما دعوی نمود خودش از من نیکوتر است گویا
ایه مبارکه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء قرائت نفرموده
بعد از این مزخرفات گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را که اقدام
نمود بر کشتن حسین پسر فاطمه اگر من بجای او میبودم هر چه از
من خواهش مینمود بجای میاوردم کشتن او را دفع مینمودم وهر چه او
میخواست اگر چه هلاکت اولادم خواهش مینمود لکن انچه خدا میخواهد
میشود ونه میتوان برگردانید بعد توجه باهلبیت پیغمبر نمود در حالتی
که جناب سجاد مغلول بجریده بودند بغل جامعه او را با دوازده نفر بیک
ریسمان بسته بودند حضرت سجاد فرمود ایا اذنم میدهی که سخن بگویم
وهذیان — گفت بگو لکن بیهوده مگو امام مظلوم فرمود در موقفی هستم که سزاوار نیست از
مثل منی هذیان گفتن فرمود قسم میدهم ترا بخدا ای یزید چه گمان
میبری برسول خدا اگر ما را بدین حال نظاره نماید فاطمه دختر امام
فرمود ای یزید دختران پیغمبر خدا اسیر مینمائی واهلبیت خود پرده

جناب میشانی با این مطلب دعوی اسلام مینمائی حضار بکره در انمجلس
حاضر بودند او از بکریه و ناله بلند نمودند یزید گفت ای پسر حسین
پدرت قطع رحم من نمود و حق مرا جاهل شد و در سلطنت با من
منازعه نمود خدا نمود با او انچه که دیدی تو حضرت فرمود خدا میفرماید
ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل
ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر یعنی خدا مقدر چنین نموده بود
که پدرم شهید شود یزید پسر خود خالد را گفت جواب ورا بده
انسک بچه نتوانست جواب بگوید خود ان نطفه حرام گفت و ما
اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر از قطب
راوندی روایت شده که او روایت مینماید که یزید با سجاد سخن می
گفت و خیال انکافران بود که از ان امام سخنی بشنود که خلاف
طبع او باشد که امر بقتل انمظلوم نماید لذا از ان بزرگوار کلام غیر
پسندیده صادر نشد مگر اینکه سبحه در دست مبارکش بود
و او را با انگشتان نور اینش میگردانید یزید با انحضرت گفت من با تو
سخن میگوییم تو با انگشتان خود و سبحه مشغول میشوی امام فرمود
پدرم از جدم مرا خبر داد چون نماز صبح ادا نمود بی سخن نمیفرمود
و سبحه پیش روی خود مینهاد و میفرمود اللهم انی اصبحت اسبحک و
امجدک واحمدک واهللک بعدد ما ادیر سبحتی بعد سبحه را بدست
میگرفت و میگردانید بدون اینکه ذکری بفرماید و میفرمود این

این حرز بیست از جهة مردم تا وقت خواب چون وقت خواب میشد
ان کلمات را اعاده مینمود و سبحه خود را بر سر خود میگذاشت و میفرمود
این نحو عمل بجای گردانیدن سبحه بشمار میرود ای یزید من در این امر
اقتدا بجدم نمودم انملعون گفت با یکی از شما نمیتوان سخن گفت مگر
اینکه جواب شافی کافی میدهد بعد از ان بجای ببین گفت با علی
حمد خدا را که پدرت را کشت امام فرمود خدا لعنت نماید کسیکه پدرم را
شهید نمود انملعون در غضب شد و امر بقتل انجناب نمود امام فرمود اگر مرا
بکشی دختران پیغمبر که خواهد بمنزل برد و حال اینکه بغیر از من
محرمی دیگر ندارند غضب ان ظالم فرو نشست گفت تو با ایشان
بمنزل برسانی مؤلف گوید مثل این در مجلس ابن مرجانه نیز نقل شده
و نزد حقیر هر دو بعید است اقرب انچه بنظر اید انچه پستکه ابن طاوس
ذکر فرموده در کیفیت ورود اهل بیت در مجلس میشوم پسر معویه
علیهما الهاویه میفرماید ایشان را وارد در ان مجلس نمودند در حالتیکه
ایشان را بسته بودند بعد از اینکه ایشان را با این حالت نزد انکافر بید
ایستادند جناب سجاد گفت قسم میدهم ترا بخدای یزید چه گمان داری
نزد رسول خدا اگر ما را با این حالت ببیند احرام زاده امر نمود که ریسمانها را
از ایشان بردارند بعد سر مطهر را پیش روی خود گذاشت
در عقب تخت جای دیگر مشاهده ننمایند ان منور را جناب سجاد.
دید بعد سر مطهر دیگر نا زنده بود سر گوسفند ... نفرمود

اما زینب خاتون ان مقدسه اگر دید که زینت خود از غصه دریده
وا او زاد بصوت حزین که دلها از شنیدن او میکداخت و میفرمود وا حسینا
واحبیب رسول الله ای سر مکرم و منزلی پیر بهترین زنان ای پسر پیغمبر آخر
الزمان اهل شام از نوحه و ناله ان مظلومه بگریه در امدند و یزید
عنید ساکت بود زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود بر ان شهید مظلوم
نوحه و ناله مینمود و میگفت واحسیناه ای اقای اهل بیت ای پسر پیغمبر
ای پناه زنان بیکس وای فریاد رسی دختران نورس وای پشت و پناه اطفال
بی پدر ای کشته اولاد زنا بگریه در اورد هر که نوحه او را شنید پس
یزید نا نجیب چوب خیزران خود را طلب نمود ان چوب را بر لب و دندان انجناب
مینمود پس ابو برزه اسلمی گفت وای بر تو ای یزید چوب بر لب و دندان
عزیز فاطمه میزنی والله دیدم رسول خدا لب و دندان او را و برادرش
حسن میبوسید و میفرمود شما هر دو اقای جوانان اهل بهشت هستید
خدا بکشد کسی را که شما را بکشد و لعنت خدا بر او باد و در جهنم خود
جای دهد چه بد جائیست جهنم ان نطفه حرام در غضب شد امر نمود
که او را از مجلس خود بیرون نمایند بعد شروع نمود بخواندن این
اشعار لیت اشیاخی ببدر شهدوا تا اواخر که سابقا ذکر نمودیم
پس حضرت زینب خاتون از جای خود برخواست و فرمود ثنا و حمد
سزاوار معبودیست که او خالق غیر خود است و رحمت بر پیغمبر اکرم و اولاد
او سزاست فرموده است ~~خدا در کتاب خود عاقبت کسانیکه~~

مجلس

خدای راست کوی ... در میان بدی ... عاقبت بد کار ...

خطبه زینب خاتون ... یزید

~~کسانیکه بدی نمودند و تکذیب آیات خدا نمودند و استهزا بآیات~~
~~خدا نمودند~~ از جهة ایشان عذاب و نکال است ای یزید ترا اعتقاد انستکه
تمام روی زمین و جوانب آسمان از ما گرفته و ~~ما را مانند اسیر صبح~~ ~~و شب~~
~~رسانیده~~ شدیم چنانچه اساری میرانند این از جهة بدی ما هست نزد
خدای ما و بزرگی و خوبی تو است نزد خدای تو پس تکبر مینمای و ملاحظه
جوانب و اطراف خود میکنی در حالیکه خوشحال و شاد کامی زیرا که دنیا
در دست تو میباشد و امورات خود منظم میبینی بواسطه اینکه پادشاهی
و مملکت ما بتو رسیده اهسته اهسته ایا فراموش نمودی قول خدای
عز و جل که میفرماید اعتقاد ننمایند کفار که ما مهلت بایشان دادیم از
جهة خوبی ایشانست بلکه مهلت بایشان دادیم که عقوبت ایشان
زیاد شود و از جهة ایشان عذاب خوارکننده است که ایشانرا خوار و ذلیل
نمائیم ایا عدل و انصافست ای پسر آزاد کرده ها زنان و کنیزان خود را
در عقب پردها مینشانی و دختران پیغمبر آخر الزمان میاوری این
بلد به بلد بیچادر و بی مقنعه و ایشانرا بدست دشمنان میدهی
دادی که ایشانرا اسیر نمایند و در شهرها بگردانند هر بزرگ و کوچک
و نزدیک و دور ایشانرا نظر نمایند و کسی از مردان محارم و خویشان
ایشان با ایشان نبود چه گونه میتوان امید داشت پرستاری
نمودن کسیکه از دهان خود جگرهای خوبان انداخت و گوشت او
از خون شهدا روئیده شده است یعنی از پسر هند جگر خواره

٢

اسیران رها شدن

طمع استکه مهربانی نماید چه گونه طلب فلاح و خیر و دست برداشتن
از عداوت ما اهل بیت میتوان نمود از کسیکه نظر نموده است بما
ببغض و دشمنی و حسد و کینه بعد بگوای یزید بدون اینکه خود را
عاصی بدانی با بزرگی شماری کجا هستند طایفهٔ من که در جنگ
بدر کشته شدند و آواز خود بلند نمایند از شادی و بگویند ای یزید
دست تو خوش نشود و شل مباد و ختم و منحنی شوی بر دندانهای
ابی عبد الله که سید جوانان اهل بهشت است و با چوب خود بزنی
چه گونه چنین نگوئی این نحو سخنانرا و حال اینکه جراحت شکافتی
و اورا از بیخ قطع نمودی بسبب ریختن خون ذریهٔ رسول خدا صلعم و
ستارگان زمین از آل عبد المطلب و ندا نمودی بزرگان خود را
و گمان اینست که ندای ایشان نمودی البته برایشان وارد خواهی شد
وخوش داری شوی که بگویند تو که دست شل نشود و خشک نکردد
ای کاش ای... [illegible] ... بجای آوردی
... خدایا حق مارا بگیر و از ظالمان ما انتقام بکش و غضب
خودرا نازل نما بر کسیکه خون مارا ریخت و خویشان مارا شهید نمود
قسم بخدا ای یزید جدا نکردی مگر پوست خودرا و قطع ننمودی مگر
گوشت خودرا البته بر رسول خدا صلعم وارد خواهی شد چه جواب میگوئی
که خون ذریهٔ اورا ریختی و هتک حرمت اورا نمودی در عترت طاهره او
و خویشان او و وقتی که خدا جمع نماید پراکندگی ایشانرا و جمع آوری نماید

آن امری که بجای آوردی صح

نماید متفرقات ایشانرا و حق ایشانرا بگیرد اعتقاد منما که آنهائیکه کشته
شدند در راه حق مردگانند بلکه ایشان زندگان میباشند نزد خدا
وند عظیم الشان و روزی داده میشوند ای یزید کفایت تو نماید
که حاکم بر تو خدا باشد و خصم تو محمد بن عبد الله صلعم بوده باشد و جبرئیل
معین او باشد نزد داست بدانند کسیکه از جهة تو امر را درست نمود
و ترا مسلط کرد بر مسلمانان جای ستمکاران چه بد جایست بزودی
معلوم خواهد شد کدام یک از شما جای او بد است و سپاه او ضعیف
تر است اگرچه ترا بد صدا باید از این سخنان که قدر و منزلت تو را کوچک
نمودم سرکوبی تو زیاد نمودم و سرزنش بتو بسیار کردم لکن چه کنم که
از چشمم اشک جاریست و سینه ام از گرمی اندوه و حزن میسوزد آگاه باش
تعجب است تمام تعجب از کشته شدن سپاه خدا بسبب سپاه شیطان که
آزاد شدند از اسیری و دستهای ایشان بخونهای ما اهل بیت روان
و دهان ایشان از گوشتهای ما میبالد بدنهای پاک و پاکیزه که بهای
بیابان نوبت بنوبت زیارت کنند و تعظیم آن بدنهای پاکیزه نمایند مادران
بچه‌های کفتار اگر تو امروز مارا غنیمت و مال خود قرار دادی خواهی دا
بزودی مارا محل غرامت و زیان خود زمانیکه نباشد ترا مگر آنچه
دستهای تو پیش فرستاده خداوند ظالم نیست شکایت من بسوی
خدای منست و بر او است اعتماد من هر قدر میتوانی دشمنی نما
و سعی خود بنما در عداوت ما اهل بیت عصمت و طهارت هر قدر

قوت داری کوتاهی مکن قسم بخدا که اسم ما محو نمیشود و وحی ما
نمیرد زمان ما بر نمیگردد عار و ننگ از تو زایل نخواهد شد نیست
رای تو مگر دروغ و روزهای کار نیست مگر چند روزی و جمعیت
تو هلاک خواهند شد و روزی خواهد آمد که منادی از جانب
خدا وند ندا نماید الا لعنة الله علی القوم الظالمین ثناء مر معبودی را
سزاوار است که ختم نمود از جهة اول ما بزرگی و سعادت و از
برای آخر ما شهادة و رحمة سؤال مینمائیم خدا وند عز را که از برای
ایشان کامل نماید ثواب او اجر ایشان را مضاعف نماید و
خلیفهای نیکو بما احسان فرماید او رحیم و مهربانست او کفایت ما
نماید او خوب وکیلی است آن حرام زاده از این سخنان خوشنما
گفت یا صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح
محصل آن آنست که این نحو سخنان از زنان مصیبت زده دوست
بعد آن دشمن الرسول روی فخر خود را با اهل شام نمود و با ایشان مشورة
نمود که در جواب ایشان چه کار کنم گفتند نعمان بن بشیر همان کار
که رسول خدا با ایشان بجای میاورد تو هم همان را بجای آورد در آن
مجلس میشوم مردی از اهل شام نظرش بفاطمه دختر سید الشهداء
افتاد بیزید گفت این کنیز را بمن ببخش آن مظلومه بعمه مظلومه خود
چسبید و عرض نمود عمه یتیم شدم این بس نبود مرا و الآن مرا طلب
مینماید عمه آن مظلومه حضرت زینب خاتون فرمود نمیتوانند که
این

این کار نماید آن سگ عقور بجای یزید گفت اگر بخواهم میکنم
آن مظلومه فرمود نمیتوانی مگر اینکه از دین اسلام بیرون روی آنکافر
ولد الزنا سخنی گفت که از تحریر آن لسان کال و قلم عاجز شامی
بآن نطفه حیض گفت کیست این دختر جواب داد که فاطمه دختر حسین
است آن هم عمه او است شامی گفت حسین پسر فاطمه زهرا علیها
سلام الله و علی بن ابی طالب یزید گفت بلی آن مرد گفت خدا ترا لعنت
کند ای حرام زاده عترة پیغمبر میکشی و اولاد او را اسیر مینمائی و ادعای
مسلمانی میکنی قسم بخدا گمان نداشتم مگر اینکه ایشان را از
اسرای روم و فرنگ میدانستم یزید گفت قسم بخدا که ترا با ایشان
ملحق میسازم امر نمود گردن آن مرد را زدند بعد خطیب خود حاضر
نمود و امر کرد برو بالای منبر ذم حسین و پدرش نما آن بدبخت
بیسعادت رفت بالای منبر ذم آن دو بزرگوار نمود و مدح آل ابی سفیان
و معویه نمود پس حضرت سجاد صیحه بر او زد و فرمود وای بر تو ای
خطیب خریدی خوشنودی مخلوق بغضب خالق خداوند قهار ترا
در جهنم قرار خواهد داد چه خوب گوید بعض از شعراء که مضمون
آن آنست که در بالای منبرها اشکارا و علانیة صاحب شرع را
شتم مینمایند و لعن میکنند و حال اینکه بشمشیر او چوبهای منبر
قرار شد پس یزید بجناب سجاد گفت سه حاجت تو را خواهم
روا نمود بعد امر کرد که اهل بیت را ببرند در منزل ایشان که از

کز جهت ایشان قرار داده بود و آن منزلی بود که حفظ ایشان
نمینمود از سرما و نه از گرما مدتی در آن منزل بودند تا اینکه
پوست روی ایشان ریخت آن مدتی که در آن بلد بودند شغلی
نداشتند مگر نوحه و ناله بر سید مظلوم ما جناب خامس آل عبا روحی
و ارواح العالمین له الفدا از حضرت سکینه خاتون مرویست که
روز چهارم ما بود در شام خراب خواب دیدم بعض از آن خواب
این بود که دیدم زنی بر هودجی سوار بود و دست خود بالای سرش
گذارده سؤال نمودم که این زن کیست گفتند فاطمه زهرا است
دختر رسول خدا ست پیش خود گفتم صلاح اینست که خدمتش برسم و او را
اعلام نمایم از ظلمهائیکه بما نمودند بسرعت تمام خودم را باو رسانیدم
و در مقابل او ایستادم ساعتی گریه مینمودم و عرض کردم ای مادر
قسم بخدا جمعیت ما را متفرق نمودند ایمادر قسم بخدا حق ما را منکر شدند
ایمادر قسم بخدا حلال دانستند حریم ما را کشتند والله پدر مرا این
مظلومه فرمود ساکت شو ای سکینه رگ دلم را قطع نمودی این
پیراهن پدر تو است که با من میباشد تا اینکه وارد شوم بر خدای
خود نقل شده از راس الجالوت که بزرگ یهود بود شخصی از حکایت راس الجالوت
مسلمانان ملاقات نمود گفت قسم بخدا مابین من و حضرت داود هفتاد پدر
فاصله است مع ذلک یهود کمال احترام در حق من بجای میاورند
و مابین پسر دختر پیغمبر شما و او نیست مگر یک دختر و شما او را کشتید

کشتید ظاهر اینستکه اهلبیت را بکرات در مجلس میشوم آن پلید نا نجیب
حاضر نمودند چنانچه از جناب سجاد مرویست که بعد از اینکه سر مطهر
پدرم بر یزید وارد نمودند آن کافر پلید مجلسی قرار داده بود
از جهت شرب خمر و قمار در بعضی از ایام سر امام نزد او بود و سفیر
حکایت سفیر روم
روم حاضر بود گفت ای پادشاه عرب این سر کیست که در
مجلس تو است گفت ترا با این سر چه کار است گفت خدمت
سلطان خود که روم از هر چیز از من سؤال نماید که دیده ام
بگویم خوش دارم که بدانم یزید گفت این سر حسین بن علی
است سفیر گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر پیغمبر ما
سفیر گفت وای بر تو و بر دین تو دینم از دین تو بهتر است بتو خبر
دهم ای یزید من یکی از اولادهای داود پیغمبرم و مابین من
و داود پدران فاصله است با این حال نصاری مرا تعظیم و تکریم
مینمایند و خاک قدم مرا بتبرک بر میدارند شما پسر پیغمبر خود را
حکایت کنیسه
میکشید و حال آنکه مابین او و پیغمبر فاصله نیست مگر یک مادر بعد
گفت ای یزید آیا شنیده قضیه کنیسه حافر گفت بگو تا بدانم گفت
مابین عمان و چین مقدار یکماه مسافت است که آبادی در او
نیست مگر یک شهر در وسط دریا طول آن بلد هشتاد فرسخ در هشتاد
فرسخ میباشد روی زمین شهری از او بزرگتر نیست و از آنجا یاقوت
و کافور میاورند درختهای عود و عنبر است و آن شهر در دست نصاری

میباشد احدی از پادشاهان بر او دست ندارند مگر نصاری و در آن
بلد کنایس بسیار است اعظم از همه کنیسه حافر است که در محراب
کلیسا نصب شده و آن حقه ایست از طلا و نام آن اوسر گویند و در آن
حقه سم خر حضرت عیسی بن مریم است و از اطراف و اکناف عالم بزیارت
او میایند باعتقاد اینکه این سم مرکوب عیسی بن مریم بوده است و حوائج
خود را در آن مکان از خداوند عالمیان طلب مینمایند این دأب دیدن
ایشانست و شما پسر دختر پیغمبر خود را میکشید خدا خیر بشما ندهد
و تفو بر دین و آیین شما باد آن عنود بدتر از یهود گفت این نصرانی
بقتل برسانید که در ولایت خود ما را مفتضح مینماید مرد سعادت
مند چون ملتفت شد که این خون خوار اراده قتل آن دارد گفت
ای حرام زاده اراده کشتن من داری ان شاء الله بحیر گفت آری گفت
شب گذشته پیغمبر خدا را در خواب دیدم فرمود ای نصرانی تو از
اهل بهشتی من از فرمایش آن بزرگوار تعجب نمودم الان شهادت
میدهم بوحدت الهی و برسالت حضرت ختمی مآبی پس از آن از جای
خود برجست و سر مطهر منور امام مظلوم را برداشت و بر سینه خود
چسبانید تا اینکه کشته شد نظیر این حکایت در اثناء راه نیز واقع شد
نقل شده از بعض موثقین مورخین عامه یهودی یحیی نام در
حران بالای کوهی منزل داشت و در آن مکان خانه داشت
یوم ورود اهل بیت عصمت و طهارت باو خبر دادند جمعی از اسرا

از اسرا و رؤس وارد باین بلد میشوند از همان بلندی بزیر آمد و در جانب
دروازه بلد ایستاده منتظر بود که ناگاه لشکر ابن زیاد نمودار شد
دید که سرهای شهدا بالای نیزه ها نصب نموده اند و جمعی از زنان
و دختران و اطفال بر شتران برهنه سوارند مثل اسرای کفار
در عقب سرها میرانند چون چشم یحیی بسر مطهر عزیز زهراء
افتاد علامت جلال و بزرگی در آن مشاهده نمود شنید از
بالای نیزه سر بریده تلاوت قرآن مینماید و میفرماید و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یحیی را از شنیدن حیرت و اضطراب حاصل
شد سرعت نمود بسوی عسکر ابن زیاد و سؤال از حال سر نمود و اعلام
از حسب و نسب او نمود چون بر او امر منکشف شد قاطع شد باینکه شرع
جدش برحق است و بغیر از دین و آیین او دین و آیینی نمیباشد پس
اسلام را قبول نمود و غیرتش او را بهیجان آمده و اراده کرد که اهل بیت را
از آن گروه بی ایمان بگیرد شمشیر کشید با آن سپاه قتال نمود تا کشته شد
و او را نزد باب دروازه حران دفن نمودند و قبر او معروف است بقبر یحیی
شهید خلاصه اهل بیت بیکس آمدند در شام خراب مدتی توقف نمودند نگاه داشتند
با کمال ذلت و خواری حتی نقل شده از حضرت سجاد روزی در شام
راه میرفت منهال عمرو او را ملاقات نمود و عرض کرد به چه گونه صبح
نمودی یا ابن رسول الله فرمود داخل صبح شدیم مثل بنی اسرائیل در
قوم فرعون که اطفال ایشان میکشتند و زنان ایشان خدمت آن قوم

مینمودند اینها العرب بر عجم فخر مینمایند که رسول خدا صلعم از ما میباشد
وقریش بر عرب فخر مینمایند که رسول خدا صلعم از ما میباشد ما اهل بیت
پیغمبر را خاندان صبح شدیم در حالتیکه اسیر پسر معویه هستیم و مردان
ما مقتول و اطفال ما شهید و صدق مقال قطع نظر از امامت که مانع
از کذب است هویداست که بنی امیه عداوت ایشان با بنی هاشم ظاهر از
انساب و شامی هم کفره و مرده ان مادر غیب بودند چه این
طایفه سید بن بعداوت اهل بیت عصمت و طهارت عجین شده و لذا در
منابر و محافل اشکارا سب و شتم امیر المؤمنین ع و اهل بیت او مینمودند
واحدی منع نمیکرد مگر حضرت سجاد بعد از اینکه شتم و سب علی نمود
امام منع او نمود و از یزید طلب کرد که اذنم بده که بروم بالای منبر
سخنانی بگویم که در او رضای خدا باشد و از جهت این مردم از برای اجر و مزد
باشد یزید قبول ننمود اهل مجلس از ان کافر بحر استدعا نمودند
که اذن بدهد انعدار یزید کرد اخر گفت اگر بالای منبر رود مرا و طایفه
مرا رسوا کند حاضران گفتند از این طفل بیمار چه بر میاید و چه میتوانند
بگوید گفت اینها از خانواده هستند که علم ایشان علم لدنی
میباشد پس الحاح تمام نمودند یزید اذن بان بزرگوار داد پس امام ع
بالای منبر تشریف بردند خطبه انشا فرمود که مشتمل بود بر حمد
و ثنای حضرت معبود و نعت حضرت رسول ص بعد فرمود ای گروه
مردم بدانید که شش چیز داده شدیم ما و ما را فضیلت داده شدیم

شدیم بعلم و حلم و جوانمردی و فصاحت و شجاعت و محبت ما
در قلوب مؤمنین مملو است و فضیلت داده شدیم باینکه پیغمبر
خدا از ما است صدیق از ما است طیار از ما است شیر خدا و شیر
رسول از ما است دو سبط این امة از ما است هر که مرا شناخت پس او
معلوم است و هر که مرا نمیشناسد خبر بار دهم حسب و نسب خود
ایمردم منم پسر مکه و منی و منم پسر زمزم و صفا منم پسر کسیکه حجر
الاسود را بلند نمود منم پسر بهترین کسیکه ردا و زیر جامه پوشید
و راه میرفت منم پسر بهترین کسانیکه طواف کرد و سعی نمود منم پسر بهترین
کسیکه حج نمود و لبیک گفت منم پسر کسیکه سوار بر براق شد در هوا
منم پسر کسیکه سیر داده شده است از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی
منم پسر کسیکه جبرئیل رسنده است و را بسدرة المنتهی منم پسر کسیکه
که نزدیک شده است تا رسید مقدار دو کمان یا نزدیکتر منم
پسر کسیکه امام جماعت ملائکه شده است در آسمانها منم پسر کسیکه
که خدا وحی فرستاده است بسوی او انچه فرستاده است منم پسر محمد وحی
مصطفی منم پسر علی مرتضی منم پسر کسیکه بر دماغهای مردم شمشیر
زد تا اینکه گفتند لا اله الا الله منم پسر کسیکه جهاد نمود پیش روی
پیغمبر خدا با دو شمشیر و طعن نیزه میزد با دو نیزه و هجرت نمود بدو
هجره و بیعت نمود بدو بیعت و جهاد نمود ببدر و حنین و کافر نشد
بخدا طرفة العین منم پسر کسیکه بهترین مؤمنین بود و وارث پیغمبر بود

وکشندهٔ کافران و امیر مسلمانان و نور مجاهدین و زینت عابدین
و تاج گریه کنندگان و صابرترین صبر کنندگان و افضل عبادة کنند
گان از آل یسین یعنی رسول رب العالمین منم پسر کسی که اعانت شده
است بجبرئیل و یاری کرده شده است بمیکائیل منم پسر کسیکه حمایت
کننده بود بحرم مسلمانان و کشنده خارجها و جهاد کننده با دشمنان
خدا از ناصبین و قاسطین و مارقین و بهترین کسیکه راه رفته است
از قریش و اول کسیکه جواب داد و قبول جواب نمود از خدا و رسول او از
مؤمنین و اول گذشتگان و شکننده ستمکاران و هلاک کننده
مشرکان و شیر خدا بر منافقین و زبان حکمهٔ عبادة کنندگان
و دین خدا و ولی امر خدا و بستان حکمهٔ خدا و صندوق علم خدا
جوان مرد است سخی بزرگست زبرکست ابطحیست مرضی خدا است
صابر است کثیر الصوم است پاکست قائم است و دانا است کشنده
مردم است و پراکننده مردم است و پراکننده سپاه و محکم ترین است
از جهة عزم و ثبات ترین مردم است از جهة قلب شجاع است
قوی است سپاه منمود مرد مرا وقتی که نیزها با هم دیگر وارد
میامدند مثل اسیا نمودن کندم و پراکنده و متفرق کننده مردم
مثل پراکنده نمودن باد علف خوشکرا شیر حجاز کبش عراق مکی
مدنی خیفی عقبی بدری احدی شجری مهاجری آقای عرب
شیر معرکه وارث دو مشعر پدر دو سبط حسن و حسین اینست

اینست جدّم علی بن ابی طالب بعد فرمود منم پسر فاطمة زهراء
منم پسر سیدهٔ نساء منم پسر خدیجه کبری منم پسر کسیکه کشته
شده است از روی ظلم و جفا منم پسر کسی که جدا شده است سر او
از قفا منم پسر کسی که تشنه بوده است تا اینکه از دنیا رفت
منم پسر کسی که در کربلا افتاده شده است منم پسر کسی که عمامه و
رداء او را بغارة بردند منم پسر کسیکه گریه نموده است بر او ملائکه
اسمانها منم پسر کسی که نوحه نموده است بر او جن در زمین و مرغان در هوا
منم پسر کسیکه سر او را بالای نیزه نمودند و بهدیه بردند منم پسر کسی
که حرم او را از عراق بشام باسیری بردند ای جماعت مردمان ثناء
مر معبود برا سزا است که امتحان نموده است ما را بامتحان خوب
زیرا که گردانیده ما را علامت هدایت و عدل و تقی و گردانید غیر ما را
علامت گمراهی و بدعت پس از چند روز که گذشت آنحرام زاده
غدار و ان نطفه ... بناکار جناب سجاد را طلب نمود و گفت
یا علی من وعده نموده که سه حاجت تو را روا نمایم بگو حاجات خود را
امام فرمود حاجت اول من اینست که سر پدرم را بمن بنمائی نظر باو
نمایم و از او توشه بگیرم و وداع او نمایم دوم اینکه مالی که از ما
بغارة بردند بما پس دهند سیم اینکه اگر اراده کشتن من
داری کسی با اهل بیت روانه نمائی که ایشان را بمدینة برساند یزید پلید
گفت اما کشتن تو عفو نمودم زبان بغیر از تو کسی نمیبرد اما مال شما
اما روی پدر نخواهی دید

عوض میدهیم با اضعاف حضرت فرمود مال تو را خدا بر تو زیاد کند ما را
خود میخواهیم زیرا که در او مقنعه جده ام فاطمه زهرا و قلاده و پیراهن
ایشان ان بوده آن شقی امر نمود برد اموال نمودند و دویست دینار زیاده
داد حضرت پولها را قبول نمود بر فقراء و مساکین قسمت نمود بعد یزید
بامام عرض نمود اگر میل داری نزد من در شام اقامت نما اگر میل مدینه
داری اسباب شما را مهیا سازم بروید امام فرمود الان میل داریم که
قدری که بر پدر شهید خود نمائیم تا بعد ملاحظه امر نمائیم یزید از
برای اهلبیت مکان مناسبی مهیا نمود مشغول شدند بنوحه و نالها
زنان آن بلد از قریشیه و غیر قریشیه با ایشان نوا میکردند و با
ایشان هم ناله میشدند روز هشتم که شد یزید کافر فاسق فاجر
امام بیمار را طلبید گفت برای شما بر چه قرار گرفت نعلین بیمار
فرمود میل مراجعت بمدینه داریم زیرا محل هجرت جد ما است
آن ابن شقی نعمان بن بشیر را حاضر ساخت و گفت اهلبیت را
بابیست ببرید بمدینه و اسباب سفر با حسن و اکمل مهیا نماید
و یکی از اهل شام که امین بود با جمعی دیگر همراه آن بیکسان نمود
نعمان امر آن پلیدتر از جهود قبول نمود در مهیا ساختن اسباب بعد
یزید اهلبیت را حاضر ساخت و مال کثیری نزد خود گذاشت
گفت بگیرید این مال را بعوض آنچه که بر شما رسید از مصیبت حضرت
ام کلثوم فرمود چه قدر بیحیائی ای یزید و بخالت زده نمیشوی برادر مرا

برادر مرا میکشی با اهلبیت او بعوض مال میدهی آنگاه از بیمار روی خود
بامام بیمار نمود و گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را اگر این امر اقدام
کرده و اگر من میبودم او را حفظ مینمودم اگرچه بعضی از اولادانم میمردند
لکن الان بجای آوردن حاجات تو حاضرم آنچه باشد بجای میاورم بعد چند
نفر معین نمود و قرار داد که اهلبیت بیکس را بمدینه برسانند و سفارش
زیاد با ایشان نمود در خدمت گذاری و حفظ نمودن و پرستاری ایشان
پس از آن کوچ نمودند و از شام محنت انجام بیرون رفتند والله اعلم

باب دوازدهم در کیفیت روانه شدن اهلبیت

عصمت و طهارت بجانب مدینه چون از شام محنت قرین بیرون
آمدند طی مسافت مینمودند تا بارض عراق رسیدند بنعمان بن بشیر
فرمودند ما را از راه کربلا ببر پس نعمان آن بیکسان را از راه کربلا
برد روزی که ایشان وارد شدند جابر بن عبد الله انصاری با جمعی از
بنی هاشم نیز در آن روز وارد شدند مشهور در این زمان آنستکه آن روز
اربعین اول از صفر بود چنانچه در روضة الصفا مسطور است لکن
این روایت بعد دارد و بعید نیست که این ورود در اربعین ماه
صفر دویم واقع شده باشد خلاصه اهلبیت سه روز توقف
نمودند و مشغول بگریه و نوحه و زاری و ناله و بیقراری بودند بعد
روانه بسمت مدینه شدند چون بنزدیک مدینه رسیدند فرود
آمدند و خیمها برسر پا نمودند جناب سجاد بنعمان فرمود خدا رحمت

کنند پدر تو امردی بود شاعر آیا تو هم نصیبی از آن داری عرض نمودم بلی
من نیز شعر میتوانم انشا نمایم فرمود برو در مدینه و مردم را خبر
بده از شهادت پدر مظلومم و از آمدن ما شیر سوار شدم و رفتم بجانب
مدینه مردم چون او را با آن حالت دیدند از او سؤال نمودند که
چه خبر داری گفت خبر نزد قبر حضرت رسول خواهم گفت بشیر گوید
خود را بمسجد رسانیدم آواز دادم ای اهل مدینه بعد از این واقعه دیگر
جای توقف در این مکان نیست سید و امام شما شهید شد آب از
دیده جاری نمائید سید و امام شما در کربلا مخلوط بخون خود
کشته سر منورش بالای نیزه نصب شده و در شهرها گردانیده شده
بعد گفت این علی بن الحسین است که با عمه‌ها و خواهران خود در
کنار شما فرود آمده اند من از جانب آن بزرگوار آمده‌ام که اعلام شما
نمایم نعمان گوید مردم مدینه از صغیر و کبیر از رجال و نساء
مخدره و غیر مخدره از مدینه بیرون آمدند و از ناله و نوحه
بلند نمودند که روزی از آن روز زیادتر ندیده بودم که مردم
گریه نمایند و روزی بدتر از آن روز ندیده بودم بر مسلمانان
کنیزی نوحه بر امام مینمود بمن رسید گفت ای کسیکه خبر بد
آوردی اندوه ما را زیاد نمودی و داغ ما را تازه کردی بر ما
جراحتها وارد ساختی گریه بود ندارد کیستی تو گفتم با و حال
خود را گفتم مرا علی بن الحسین فرستاده بسوی شما و او با عیال و اطفال

و اطفال در فلان موضع توقف دارند میگوید مردم از من سبقت
نمودند و من در آن مکان خود باقی ماندم نزدم اسب خود را تا اینکه خود را
باهلبیت رسانیدم دیدم مردم اطراف و جوانب گرفته اند که راه
عبور مسدود گشته که نزدیک خیام برسم از اسب پیاده شدم و
مردم را شکافتم تا اینکه نزدیک شدم بخیمه امام و آن بزرگوار را
داخل خیمه دیدم بعد بیرون آمد و دستمال سیاهی در دست
مبارک دارد و آب دیده خود را پاک مینماید و خادم او در عقب
بود و کرسی بر زمین نهاد امام بر او قرار گرفت و مالک خود نبود
از گریه و نمیتوانست که ضبط خود نماید و مردم صدا بگریه و نوحه
ایشان بلند بود تمام آن وادی یکقطعه از ضجه شده بود امام
اشاره نمود ساکت شوید همه ساکت شدند یکدفعه بعد فرمود
ثنا سزاوار خداوند است که خالق ما سوی خود است رحمن و رحیم است
پادشاه روز جزا است خالق تمام مخلوقات است کسی است که دور دوری
نزدیک و در نزدیکی دور است ثنا او مینمایم در امرها و بزرگی
مصیبت های دنیا و غصه های او ای مردم خدا را شکر که ما را امتحان
نمود بمصیبتها بزرگ رخنه و شکستی در اسلام وارد آمد که رسد
خواهد شد کشته شد ابو عبد الله با عترت او و اسیر شدند
زنان او و اطفال او و سر او را بالای نیزه در بلدان گردانیدند مثل
این مصیبت مصیبتی واقع نشده و نمیشود ای مردم کدام کسی هست که

بعد از شهادت ارشاد شود که کدام دیده است که حبس نماید بخود را
و بخل نماید از گریه برامظلوم هفت آسمان از شهادت او گریستند
دریاها با امواج برآمدند درختان با شاخهای خود ماهیان
در وسط دریاها و ملائکه مقربان و تمام مردم براو گریستند کدام
دلست که پاره پاره نشود از کشتن او و کدام جگر است که نسوزد کدام
گوش است که بشنود و محزون نشود ای جماعت مردم بدانید
داخل شدیم صبح را در حالتیکه ذلیل و خوار و بیکس و بی پرستار
ما را اسیر نمودند و دیار بدیار طواف دادند گویا ما از اولاد ترک
و کابل بودیم بدون گناه و تقصیر بدون اینکه ما در اسلام
رخنه نموده باشیم این مطلب نبود که کسی نشنیده باشد اگر پیغمبر خدا
بعوض خوبی و احسانها امر میفرمود بقتال و حرب نمودن با ما
زیاده براین قدرت نداشتند بجز توانستند بجای آوردند انا
لله و انا الیه راجعون از مصیبتی که بسیار بزرگست و چه قدر مسوزاند
و چه قدر تلخ است از خدا میخواهیم اجر او است منتقم و قوی بعد
امر فرمود بداخل شدن مدینه و خود و کسان خود روانه شدند
بجانب مدینه مردم در اطراف و جوانب ایشان بناله و زاری بودند
باین نحو تا به مسجد پیغمبر حضرت زینب خاتون دو طرف در مسجد را گرفت
و عرض نمود یا رسول الله خبر مرگ حسین بسوی شما آورده ام
امام سجاد روی مبارک بقبر نهاد و گریست و مردم او از بکریه

نیز دیده

بکریه نمودند و صدا بواحمدا و واعلیا و واحسنا و واحسینا بلند نمودند
هریک نزد رسول خدا شکایتی مینمودند تا مدتی اهل بیت تعزیه
مینمودند بلکه امام سجاد تا زنده بود مشغول بنوحه و گریه بود

خاتمه کتاب

در بیان چند امر است امر اول
اینکه سید الشهدا روحی له الفداء شهید شد بناحق و مظلوم هر
که را اعتقاد این باشد که آن بزرگوار بحق کشته شد و او سبب قتل
نفس خود شد و خود را در مهلکه انداخت او کافر و ناصب است
و اگر قتل او حق کسی میشد و اعتراف مینمود که من او را کشتم یا کسی
میگفت که او سزاوار قتل کسی دیده نشده که یکی از این دو مطلب
دعوی نماید نه بر آن که بر این مهم جانب عبیدالله لعین بود و شتم مینمود از کشتن
حسین بن علی خود را خرام زاده هر قدر خواست که آن نامه که به
سعد بن نوشته بود در کتب امام از آن بکریه شاید مفتضح
نشود نتوانست یزید بن معویه علیهما اللعنه دید که مردم شام
او را شماتت و ملامت مینمایند در قتل آن امام و آن بیحیای بدتر
از یهود از خود شر نفی مینمود و نسبت باهل کوفه میداد سپاه کوفه را
از قبیل شمر کافر غدار و خولی مرتد نابکار و شبث بن ربعی لعین از
دابد روز کار و عمر این تبه کاران از بزرگ سرداران حاضر بود
و از هریک سؤال نمود که حسین را که شهید کرد همه گفتند که ما را
مدخلیتی نبست در این امر شنیع و ما او را نکشتیم یزید او قاتل و

میبود

بسیار تلخ شد گفت هر یک از شما از خود نفی مینمایید پس او را که
کشت بالاخره قیس بن ربیع گفت اگر امانم میدهی تا بگویم آن
ولد الزنا امان داد او گفت تو کشتی او را دلیل بزرگ بر اینکه آن
امام شهید شد در حالتیکه مظلوم بود آثاری در آسمان و زمین
در روز شهادت آن غریب بیکس واقع شد بلکه الی الان
موجود میباشد مثل اینکه خون تازه در زیر هر سنگ و کلوخی
که بر میداشتند مشاهده میشد در بیت المقدس مشاهده
این امر عجیب شده در مدینه منوره از ابن عباس نیز نقل شده
ابن مطلب شتر سید الشهداء علیه السلام که بغارت بردند نحر نمودند
گوشت او را طبخ نمودند تلخ میبود زعفران در میان اموال او
بغارت بردند هر که او را استعمال نمود مبروص شد درخت
چنار در زر آباد قزوین یا در شب عاشورا یا در یوم عاشورا
شاخه از او شکسته شود خون تازه از او جاریست و از معلومات
و بدیهیات است که جای انکار نیست که در این سنوات که هزار و
سی صد سال یا زیاده است در روز عاشورا در بادکوبه قوم نیز ...
واقع شد که همه برأی العین مشاهده نمودند مردم شیعه با ارمن
نصرانی جمع شد بهم چسبیده شدند که قدرت نداشتند که
از هم جدا شوند اطبا از معالجه عاجز شدند و جمعی از کفار
بواسطه این حکایت بشرف اسلام فایز شدند مثل این قضایا

قضایا و ابتلاء قتل مظلوم از حد و شماره بیرون است امر دیگر
خلاف است در اینکه آیا آنحضرت عالم بود که در کربلا خواهد شهید شد
یا نه جمعی از بزرگان دین از قبیل ابو علی صاحب تفسیر مجمع و سید
مرتضی و شیخ مفید و دیگران بر آنند که عالم نبود بر اینکه شهید میشود
و رفتن او در کربلا از باب گمان سلامت بود بر اینکه من پسر رسول
خدا هستم کسی نخواهد مرا کشت یا اینکه مسلم نوشته بود که مردم بیعت
۳ مطلع آسمه — نمودند و امام آمد بجانب کربلا ظاهر و تحقیق بلکه ~~[illegible]~~ که سید
الشهداء عالم بکشتن خود بود زیرا از اخبار احاد وارد شده در موارد
مختلفه انسان قطع مینماید بر اینکه امام عالم بود بر اینکه کشته میشود
زیرا که خبر دادن خداوند علی اعلی انبیاء سابقه بر قتل سید الشهداء علیه السلام
از معلومات است روایت شده است بعد از اینکه آدم هبوط نمود حوا
ندید بطلب او در روی زمین میرفت تا بزمین کربلا رسید در اینجا
از پا در افتاد و اندوه و هم براو مستولی شد عرض نمود ای خدای من — و خون از او جاری شد
آیا از من گناه دیگری صادر شده که متوجب این عقوبت شده‌ام
زیرا تمام دنیا طواف نمودم بر من چیزی و اندوهی وارد نیامد مثل
آنچه در این مکان بمن رسید وحی از جانب رب العزة باو رسید
ای آدم بر تو چیزی نیست لکن در این زمین پسر تو حسین بن
فاطمه دختر پیغمبر آخر الزمان امت او را شهید مینمایند و خون
او را بخیزد در این زمین میریزند خون تو موافقت نماید با خون او را
خواستم

عرض نمود حسین پیغمبر است وحی رسید که پیغمبر نیست پسر دختر
پیغمبر آخر الزمان میباشد که نام نامیش محمد بن عبد الله است
عرض نمود قاتل او کیست خطاب از مصدر رب الارباب در رسید
یزید است که تمام اهل زمین و آسمانها بر او لعن مینمایند آدم بجبرئیل
گفت برای چیست گفت لعن بر او نما آدم چهار بار بر او لعن نمود راه
خود گرفت و رفت در عرفات حوا را ملاقات نمود و روایت شده است
که نوح سوار کشتی شد دنیا را طواف نمود چون بزمین کربلا رسید
کشتی آن بزمین کوا نزدیک شد که غرق شود حضرت نوح ترسان
شد عرض نمود الهی تمام روی زمین سیر نمودم مثل این مکان
بر من نشد این زمین چه است جبرئیل نازل شد و عرض نمود این
موضعی است که پسر دختر پیغمبر آخر الزمان حسین بن فاطمه ع
شهید میشود نوح فرمود قاتل آن کیست عرض کرد قاتل آن مظلوم
ملعونست در هفت آسمان و زمین است نوح چهار دفعه بر آن
ملعون لعن نمود کشتی آرام گرفت مرویست که حضرت خلیل الرحمن
در سفر خود بکربلا رسید در حالتی که سواره میبود اسب افتاد و
حضرت از پشت اسب بزمین افتاد سر مبارک شکست خون
از او جاری شد ابراهیم شروع نمود بتوبه و عرض نمود الهی از من چه
گناه صادر شد جبرئیل نازل شد و عرض نمود ای ابراهیم از تو
گناهی سر نزده لکن در این مکان پسر خاتم پیغمبران کشته خواهد

رسیدن حضرت خلیل بکربلا

خواهد شد خون سر تو بموافقت خون گلوی او جاری شد
فرمود قاتل او کیست عرض نمود لعین اهل آسمانها و زمینها است
قلم جاری شد بر لعن بر آن بدون اینکه خداوند اذن داده
باشد از جانب خداوند قادر متعال وحی بسوی او فرستاد که
تو را استحقاق مدح بواسطه این لعن پس حضرت ابراهیم
دست بلند نمود و قاتل آنحضرت را لعن فرمود تا توانست پس اسب هم
بلسان فصیح آمین گفت حضرت باو فرمود تو از برای چه آمین
گفتی اسب عرض نمود یا خلیل الله من فخر مینمودم که مرکوب شما
میباشم چونکه لغزیدم و شما افتادید خجالت کشیدم و سبب آن را از
یزید دانستم از این جهة آمین گفتم و ایضا روایت شده که گوسفندان
حضرت اسماعیل در کنار فرات چرا مینمودند و آب نمیاشامیدند
شبان واقعه را بعرض اقدس رسانید که گوسفندان از این شریعه
آب نمیخورند حضرت از جناب رب العزة سؤال نمود جبرئیل نازل
شد و عرض نمود از گوسفندان بپرس اسماعیل گوسفندان را احضار
نمود فرمود چرا آب نمیاشامید و از این آب سیراب نمیشوید عرض
نمودند یا ذبیح الله پسر تو سبط محمد مصطفی در این جا تشنه خواهد
شهید شد ما از این آب نمیخواهیم آشامید بسبب آن حزن که داریم
اسمعیل پرسید از جبرئیل قاتل او کیست گفت لعین تمام مخلوقات است
مرویست موسی را با یوشع بن نون عبورشان بزمین کربلا افتاد نعل

پاره شد و خواب دید

پای مبارکش فرو رفت و از او خون روان شد عرض نمود الهی از من چه
گناه صادر شده وحی الهی باو رسید از تو گناهی صادر نشده لکن در

حسین

این زمین آن فرزند پیغمبر آخر الزمان کشته میشود خون تو ریخته شد از برای
متابعت خون او عرض نمود حسین کیست وحی رسید سبط پیغمبر آخر
الزمانست و پسر علی مرتضی میباشد عرض نمود قاتل او کیست وحی رسید
ملعون تمام موجودات یزید بن معاویه پس حضرت موسی بران ناپاک ولد
الزنا لعن نمود و گذشت و او و یوشع ایمن عبور نمودند و ایضا

سیدنا سلیمان بکربلا

وارد شده که حضرت سلیمان بن داود بالای بساط خود بود با تمام
تبعه خود باد او را حرکت میداد و میبرد در روزی خواست از زمین
کربلا عبور نماید باد چنان حرکت و دوران نمود که خوف آن شد
که بساط آن بزرگوار واژگون کرد و بعد باد از حرکت افتاد بساط
بحالت افتاد حضرت سلیمان بباد خطاب فرمود چرا از حرکت افتادی
و ساکن شدی گفت در این مکان حسین مظلوم کشته میشود
سلیمان گفت حسین کیست گفت سبط پیغمبر آخر الزمان و پسر علی
ابن ابیطالب گفت قاتل او کیست گفت ملعون تمام اهل عالم یزید
نام پس حضرت سلیمان دست بدعا برداشت و او را لعن نمود آن

سیدنا عیسی بکربلا

وقت باد بحرکت افتاد اهل بساط سالم ماندند ایضا روایت شده است
عیسی بن مریم با حواریین سیاحت روی زمین مینمودند چون بارض
کربلا رسیدند خواستند عبور نمایند شیری در سر راه ایشان نشسته

نشسته بود ایشان را از عبور مانع شد حضرت عیسی پیش رفت فرمود
چرا در این مکان میباشی و بچه جهت مانع میشوی از عبور عرض نمود نمیگذارم عبور
نمائید تا اینکه بر یزید پلید لعن کنید فرمود یزید کیست و سبب لعنش
چیست عرض نمود آن ملعون قاتل حسین است فرمود حسین کیست
عرض نمود سبط احمد مختار پس عیسی با تمام حواریین بران یزید
لعن نمودند شیر از سر راه برخواست خبر داد خداوند بزکریا
و اسماعیل صادق الوعد نیز بر شهادة حسین در بعضی از کتب معتبره
وارد است که خداوند عز و جل تعلیم فرموده بر آدم پنج اسم مبارک که خدا
باانها بخواند و توبه او قبول شود جبرئیل اسماء را باو آموخت فرمود
ای برادر سبب چیست که اسم پنجم را اگر میبرم مرا حزن و اندوه حاصل
آید جبرئیل عرض نمود ای آدم فرزند پنجم شما خواهد مبتلا شد
بمصیبتی که تمام مصیبتهای دنیا نزد او کوچک است ای آدم تشنه لب
کشته خواهد شد غریب و بیکس و تنها نه او را یاری و نه یاوری اگر ببینی تو
او را ای آدم که او میگوید ای وای از تشنگی ای وای از کمی یار و یاور تا
اینکه تشنگی او بمرتبه رسد که چشم او از نور میافتد روز روشن
نزد او چون شب تار شود کسی نخواهد اجابت نمود مگر شمشیرها
و طعن نیزها او را سر برند مثل گوسفند از قفا مال او را بغارت
برند سر او و اصحاب در بلدان طواف دهند زنان او را اسیر نما ... بند
و همراه او برند چنین گذشته در علم خداوند عالمیان مجملا کلام

این خواب روایات که دلالت دارد براینکه خداوند اعلام انبیاء
خود نمود بکشته شدن آن امام مظلوم هم چنین روایات زیاد
وارد است که غیر خدا نیز اعلام نمود بر شهادت آن امام معصوم مثل
اینکه آن پدر بزرگوار شمرویست که حضرت امیر مؤمنان در وقتی
که تشریف بصفین میبردند وارد بزمین کربلا شدند در آن
مکان نازل شدند خواب ایشانرا گرفت سر مبارک در کنار ابن
عباس گذاشت و خوابید ساعتی گذشت بیدار شد بطریق ترس و اضطراب
ابن عباس عرض نمود خدا چشم شما روشن نماید چرا گریه مینمائید چه و میگریست
میشود شما را فرمود ای پسر عباس چون بخواب رفتم دیدم این زمین تمام
او دریای خون است و نور چشم حسین در میان آن دست و پا میزند
هر قدر فریاد میزند کسی بفریاد او نمیرسد گویا میبینم مردمانی
که لباس سفید پوشیده بودند از آسمان بزیر آمدند و ندا مینمودند
حسین را و میگفتند صبر کن ای حبیب ای فرزند رسول خدا کشته خواهی
شد بدست بدترین مردمان یا ابا عبدالله بهشت مشتاق تو
میباشد بعد مرا تعزیت دادند و میگفتند بشارت باد ترا یا ابا الحسن خدا
چشم تو روشن نماید در روز قیامة بعد از خواب بیدار شدم قسم بآن
کسی که جانم در دست قدرت او است خبر داد مرا راستگوترین
همه مردم و امین وحی حضرت رب العزة ابو القاسم محمد بن عبدالله
که من این خواب را خواهم دید وقتیکه بجنگ اهل ظلم و عدوان میروم این

این زمین کربلا است در اینجا خواهد پسرم حسین کشته شد در این
زمین با هفده نفر از اولادهای من و فاطمه این زمین در آسمانها
معروفست که ذکر شود کربلا چنانکه مکه و مدینه و بیت المقدس ذکر
شود بعد فرمود ای پسر عباس طلب نما و وارسی کن در این اطراف
و جوانب پشکل آهو را قسم بخدا دروغ نگفتم و بکسی نسبت ندادم دروغ
آنها زرد رنگ هستند مثل زعفران ابن عباس گوید طلب نمودم یافتم
چند دانه پشکل آهو که در یکجا جمع بودند آواز نمودم امیر المؤمنین
عرض نمودم یافتم خدا و پیغمبر او راستگو هستند بعد پا شد خود
امام بجانب آنها آمد و آنها را برداشت بوسید و بوئید و فرمود این
همانست بعینه ای پسر عباس نمیدانی تو این پشکلها چیست آنها را
عیسی بن مریم با حواریین خود میگذشت در این مکان دیدند
جمعی از آهوان صحرا که در این زمین هستند و گریه مینمایند پس عیسی
نشست و حواریین نشستند حضرت عیسی گریست و حواریین نیز
گریه نمودند حواریون نمیدانستند سبب گریه حضرت عیسی بن
مریم چه بود عرض نمودند یا روح الله سبب گریه شما چیست
فرمود آیا میدانید این چه زمینی است این زمینیست که نور
دیده پیغمبر آخر الزمان و فرخ بتول فاطمه زهرا دختر احمد مختار
شبیه مادر من مریم دختر عمران و فرزند حیدر کرار در این
زمین شهید شود و مدفون خواهد شد این زمین خوشبو فر

از مشک و عنبر است زیرا که این طینت آنکسی است که در او شهید
میشود و طینت تمام پیغمبران و اولاد ایشان از این زمین
برداشته شده است این آهوها بمن گفتند ما در اینجا علف و چرا
مینمائیم از شوق بو و عطر تربت و خاک آن مظلوم و بسر مبارک شد
اعتقاد ایشان آنستکه در این مکان خواهند محفوظ شد بعد دست خود را
زد باین پشکلها و برداشت آنها را و بوئید و فرمود اینها همین بوی
خوب که هستند از جهة علف ایشانست بعد فرمود خدایا اینها را
حفظ نما تا اینکه پدرش علی مرتضی و زوج بتول عذرا ببوید تا اینکه
تعزیه من باشد پدرش و سبب تسلیه او شود ماندند تا امروز
و زرد شدن رنگ از جهة طول زمان است این زمین کربلا است
بعد فرمود باواز بلند ای خدای عیسی بن مریم مبارک نفرما بر
قتله حسین من و کسانیکه اعانت میکنند قتله حسین مرا با اینکه او را
ذلیل و خوار مینمایند بعد حضرت امیر شروع نمود بگریستن ما نیز گریستیم
تا اینکه حضرت بروی افتاد و غشیه براو عارض شد مدتی بهمین حاله
بود بعد بحال آمد بعد آن پشکلها برداشت او را بر دامن خود بست
و شد نمود و بمن امر فرمود که چنین نمایم بعد فرمود ای پسر عباس
هر وقت دیدی که از این پشکلها خون تازه جاریست بدان فرزندم
حسین کشته شده ابن عباس گوید من آنها را حفظ مینمودم
مثل چشم خود هرگز آنها را از آستین پیراهن خود دور نمینمودم

نمینمودم روزی در خانه خوابیده بودم از خواب بیدار شدم دیدم
از آستین پیراهنم خون تازه جاری بود فهمیدم و دانستم که فرزند
فاطمه بدرجه رفیعه شهادت رسیده زیرا که امیر المؤمنین ع هرگز
دروغ نگفت قسم بخدا امیر المؤمنین ع هرگز دروغ نگفت خبریکه
بمن میداد هرگز خبری نداد که واقع نشود زیرا که رسول خدا خبر باو
داده بود باموریکه بغیر خبر نداده بود ابن عباس میگوید ترسیدم
از این واقعه از خانه بیرون آمدم وقت فجر بخدا قسم دیدم مدینه را
چنان غباری او را فرو گرفته است که چشم روشنائی نمیدهد
بعد از طلوع آفتاب دیدم گویا منکشف است دیوارهای مدینه را مشاهده
نمودم گویا خون تازه براو ریخته شده است نشستم و گریستم
و میگفتم قسم بخدا حسین کشته شده است شنیدم از طرف خانه
ندائی که میگفت صبر نمائید ای آل رسول خدا کشته شد حسین
جبرئیل نازل شده است بگریه و ناله و من نیز گریه مینمودم
جماعتی از شیوخ اعراب گفتند در بعضی از غزوات در روم
داخل شدیم در بعضی از معبدهای ایشان دیدیم نوشته در دیوار
آن معبد باین مضمون ایا امید شفاعت دارند امتی که شهید نمودند
عزیز فاطمه را که جدش رسول خدا شفاعت ایشان نماید قسم بخدا
که این مطلب نخواهد شد و شفاعت ایشان نمیکند و ایشان در
عذاب ابدی مبتلا بند پرسیدم این مطلب از چه زمان نوشته شده

گفتند قبل از انکه رسول خدا مبعوث بپیغمبری شود بیست صد سال
کعب الاحبار نیز از کتب سابقه نقل نموده دیدی کودکی که معروفست
و قضیهٔ کربلا در او درج است ابن مطلب میگویند ان کودک بیاید
طایفه که حرکت دهند تمام مردم را کرده شود خرابیها بدست پسر
کنیز مردی باشد دنیا را از خود دور نماید و براند دنیا را و ظالمانرا
و ستمکاران ضعیف نماید و خوار کند مذهب و روش پادشاهان
انشخص محمد است چه خوب مرد صالح است خاموش نماید تمام
ادیان سابقه و رسمهای گذشته را و دین او بر همه ادیان غالب است
روشن نماید هر کجا که برسد و دین او بقیامت برسد با هر که جنگ
نماید غالب شود و بلند از سفال گل بیرون امده بنا شود شرافت
و بزرگی او و تبعه او زیاد شود شش نفر از فرزندان و جوانان
بدشواری افتند دشواری و بعد از ان بدشواری بیفتند و تنگی بیفتند و کشته شوند
و پاره پاره شوند بخنجر جفا بریده شود بر کنار رودخانه در صحرا
امتحان کرده شده و شکسته شده گرفته میشود در اوقاتی که زفاف بعضی
از انها در ان وقت بشده ام ابن روایت نماید روزی حضرت رسول
خدا تشریف اوردند در منزل سیدة نساء ان خاتون مکرمه از جهة
پدر بزرگوار خود حریره مهیا نمود امیر المؤمنان طبقی از رطب و روغن
قدری شیر و کره پیدا نمودم حاضر ساختم پس ان بهترین موجودات و حضرت
امیر و صدیقه طاهره صلوات الله علیهم اجمعین از ان حریره میل فرمودند و از ان
حسن و حسین

و ازان شیر اشامید و ایشان نیز اشامیدند و هم چنین از ان شکر قدری
میل نمود و ایشان هم میل فرمودند بعد حضرت رسول دست مبارک
خود شست و حضرت امیر اب بریخت چون پیغمبر دست خود را
شست و بر روی مبارک خود مسح نمود بعد نظر نمود باهل بیت خود نظری
نمود از روی فرح و سرور که من فهمیدم سرور ان سرور از روی
مبارکش بعد روی منیر خود را بجانب اسمان نمود مدتی بعد توجه
بجانب قبله نمود و دو دست خود بلند نمود مشغول بدعا کردن شد
بعد بسجده افتاد پس صدای گریه و ناله اش بلند شد و اب از
دیده حق بینش جاری شد بعد سر مبارک بلند نمود و بسوی زمین
نظر مینمود و اشک از دیده منیرش مثل باران جاری بود اهل بیت
همه محزون شدند من نیز محزون شدم لکن بزرگی و هیبت
ان بزرگوار مانع بود که از او سؤال نمائیم تا اینکه بطول کشید گریه
ان بزرگوار حضرت امیر و فاطمه عرض نمودند یا رسول الله ص
خدا دیده شما را نگریاند چه میشود شما را که ما را محزون نمودید
و دل ما را مجروح ساختید حضرت فرمود ای برادر من از دیدن شما
مسرور شدم که هرگز چنین سروری ندیده بودم من نظر بسوی
شما نمودم ثناء نعمة خدا نمودم جبرئیل بر من نازل شد و گفت
یا محمد خدای تبارک و تعالی مطلع شد بر انچه در خاطر شما
بود و دانست خوشحالی و سرور شما بواسطه اهل بیت شما پس

اکمال نمود از جهة شما نعمت خود را و کوارا نمود عطیة و بخشش
خود را و کرد اینک اهل بیت شما و ذریات ایشان و دوستان ایشان
با شما در بهشت و جدائی ما بین شما و ایشان نیست و زند کانی
میمانید در اخرة مثل شما و داده خواهد شد مثل شما اینقدر عطا
برا انها که شما راضی شوی و بالاتر از رضا الکن از جهة زحمتهای
ایشان و محنتهای که بر ایشان در دار دنیا میرسد از جماعتیکه
خود را امة شما میدانند بملة و این شما خود را نسبت میدهند
و اعتقاد ایشان انستکه از امت شما میباشند خداوند و جناب شما
از این کروه بیزار و بد کشته خواهند شد و بعد از کشته شدن مختلف
وجدا کانه باشد محل کشته کان ایشان و دور است قبور ایشان
از یکدیکر این محنت و بلیه صلاح و خیر خداست در حق ایشان
پس ثنای خداوند بنمائید بر صلاح او و راضی شوید برضای او و
بقضاء و حکم او بجهة یکه اختیار کرده او را از برای شما با علی از جهة
این حمد الهی را بجای اوردم و راضی شدم بقضای او جبرئیل کفت ای
یا محمد این برادر تو تعبها خواهد کشید از امت جفا کار تو وامة
تو او را مغلوب نمایند چه بسیار جر و محنت خواهند باو رسانید
پس او را شهید نمایند و قاتل او بدترین مردم است مثل ان شقی
که پی نمود ناقه صالح را و او را در بلدیکه خواهد بود که محل هجرت
او است و محل پیدا شدن شیعیان او و شیعیان و اولاد او و مبتلا و در ان

پسر عم شما باد و پسر کشته

و در ان وقت بلیه او و بلیه اولاد او بسیار باشد و مصیبت ایشان عظیم
خواهد بود یا رسول الله این فرزند زاده تو و اشاره بحسین نمود مظلوم
کشته خواهد شد با جمعی از ذریه و اهل بیت تو و بزرکان از امت تو در
کنار شط فرات در زمینیکه انرا کربلا نامند و از زمین پر اندوه
و محنت است در روزیکه خواهد امد که اندوه و کرب از زمین از برای
دوستان تو و اهل بیت تو باشد و ان اندوه را نهایت نخواهد بود و ان
قطعه زمین پاکیزه ترین زمینها است که خداوند از برای
مدفن فرزندان تو قرار داد فرموده است و احترام ان زمین از همه
زمینها بیشتر است و ان قطعه ایستکه از قطعهای بهشت است و در ان روزیکه
این فرزند تو در انمکان شهید شود زمین را تزلزل بهم رسد اکر ببینی
یا رسول الله جنود کفر و لشکر شیطان بدور او را احاطه نموده باشند
و او منده باشد بی یار و یاور نزدیک شود که کوهها از یکدیکر بپاشند
و دریاها بموج در ایند و اسمانها مضطرب شوند بجهة حرمة فرزند
تو و بزرکی شان تو از جهة انیکه رعایت حرمت تو نکردند و تلف
نمودند خونبهای تو را و زحمت و تعبیکه در تبلیغ رسالت کشیدی بکشتن
و پراکنده نمودن نسل و ذریه تو و نمیماند موجودی مکر اینکه طلب رخصت
از خدا نماید در یاری فرزند تو و سایر عترة تو پس وحی رسد بر اسمانها
و زمینها و کوهها و دریاها و کسانیکه میباشند که منم خداوند قادر قاهر
مسلط بر تمام موجودات و نمیتواند کسی فرار از من نماید و عاجز نمیتواند نمود

در انها

احدی مرا منم تو او و قادر در یاری نمودن و انتقام کشیدن از ایشان ام بگیرید و ساکت شوید بعزت و جلال خودم قسم است که عذاب خواهم نمود کشندهٔ فرزند پیغمبر خودم را و کسانیکه حرمت پیغمبر من ضایع نمودند و کشتند عترت او را و وفا ننمودند عهد او را و ظلم نمودند بر اهل بیت عذابی خواهم نمود ایشان را بعذابیکه احدی از جهان عذابی نکرده باشم پس در اینوقت صدای لعن بلند شود از هر چه در زیر هر کجا باشد از آسمان و زمین و دریا و کوهها همه لعن نمایند بر ظالم کنندگان عترت تو و خوار کنندهٔ ایشان ای رسول خدا این طایفه که حسین تو را یاری مینمایند همین که بخوابگاه رسیدند خدا عز و جل خود متوجه قبض ارواح ایشان میشود و ملائکه کثیری میفرستد از آسمان هفتم که با ایشان ظرفهائی هست از یاقوت سرخ و زمرد سبز و انها مملو است از آب حیوة و جامهای زرنگار از بهشت با خود بیاورند و عطرهای بهشتی با ایشان باشد پس ملائکه جسدهای پاره پاره شان بشویند باب حیوة و بپوشانند حلهای بهشتی و حنوط نمایند ایشان را بعطرهای بهشت و بر ایشان نماز کنند صف بر صف پس خدا عز و جل برانگیزاند طایفهٔ از امت تو که کفار نمیشناسند ایشان را و شریک نشدند در خون آن شهدا نه بفعل و نه بقول و نه بنیت آن اجساد طاهره را دفن نمایند و از برای قبر سید الشهداء علامت و نشانی میگذارند که آن علامت باقی بماند از برای اهل حق و سبب شود از برای

از برای رسیدن بحق و دور قبر شریف را احاطه نمایند از همه آسمانها در هر روز صد هزار نفر دعا میمایند از جهة او و تسبیح خدا نمایند نزد قبر او و استغفار نمایند بدرگاه خداوند غفار از جهة زوار آن بزرگوار و مینویسند اسماء ایشان را که میایند نزد قبر آن مظلوم بجهة زیارة از امة تو از برای تقرب بخدا و بسبب زیارة خود و اسم پدران ایشان نیز نوشته شود و علامة میگذارند در روهای ایشان علامتی از نور عرش و بقلم قدرت [illegible] باینکه این زائر قبر سید الشهداء است که پسر بهتر [illegible] روز قیامة شود نوری ساطع شود از آن علامتها [illegible] ایشان بود که شعشعه آن نور دیدهای اهل محشر را خیره [illegible] بپوشاند گویا میبینم تو را یا محمد که در میان من [illegible] مکائیل باشی و برادرت علی در پیش ایند و با ما جبرائیل و ملائکه خدا که [illegible] را از [illegible] اگر چه ندانند ما بر میچینیم و جمع کنیم در میان مردم آنکسانیکه علامت نور در روی او است که زیارة کنندگان حسین میباشند خدا نجات ایشان را دهد از هول و خوف و ترس آن روز این حکم خداوند حکیم است و عطای او است از برای کسیکه زیارة کرده باشد قبر شما را و قبر برادرت و قبر دو فرزندت را که در زیارت خود غیر از خدا چیز برا اراده نکرده باشد ای محمد چه بسا سعی نمایند اشقیاء امت تو در اینکه محو نمایند قبر فرزند تو را خدا نخواهد گذاشت که مراد ایشان حاصل شود بعد رسول خدا فرمود ای برادر روای فاطمة

[illegible]

باشند

سبب گریه من این بود از جناب زینب خاتون مرویست که این مطلب
ام ایمن از برای من نقل نمود روزیکه اثر و علامت موت پدرم از ضرب
ابن مرادی مشاهده نمودم عرض نمودم خدمت پدرم که ام ایمن بمن خبر
داد بحدیثی که از جدم نقل نمود خوش داشتم که از جناب شما شنیده
باشم پدرم فرمود ای دختر من مطلب همانست که ام ایمن بتو خبر
داده است گویا میبینم ترا و زنان اهلبیت که اسیر کرده باشند در این
بلد خوار و ذلیل در دست اعدا باشید پس صبر نمائید قسم بآن کسی
که دانه را میشکافد و خلق خلائق مینماید دوستی بجهة خدا در روی
زمین نیست مگر شما و شیعیان شما و این نعمت بزرگیست که
دیگران محروم میباشند در آخرت هر چه خواهند بجای آورند بدختر من
در آنوقت که رسول خدا این حدیث فرمود ابلیس پرواز نمود از شادی
و جولان روی زمین مینمود و ذریات خود نمود عفاریت بجن نیز زود او ۲
جمع شدند و گوید ای معشر شیاطین آنچه مقصودم بود از ذریه آدم
یافتم و رسیدم در هلاک نمودن ایشان اکنون بنهاتیرا از جهة اولاد
آدم مهیا ساختم مگر کسیکه چنگ بدامن اهلبیت پیغمبر زند پس
هیچ شغل و کاری نداشته باشید مگر اینکه ایشانرا وسوسه و تشکیک
نمائید بدشمنی اهلبیت مردم را دشمن ایشان نمائید تا گمراهی ایشان
زیاد شود و کافر شوند و نجات نیابند احدی از ایشان اگرچه عمل صالح
نمایند زیرا که با دشمنی ایشان عمل صالح نفع نمیبخشد چنانچه با دوستی

دوستی ایشان گناه اگرچه کبیره باشد ضرر نرساند این حدیث را
پسر زائده از حضرت سجاد نقل مینماید چون حدیث تمام شد امام فرمود
~~...~~ ای پسر زائده اگر یک سال راه میرفتی در طلب این حدیث
باز کم بود نگاه دار این حدیث را امر پنجم در فضیلت زیارت آن
بزرگوار در هر وقت خصوصا در بعضی از لیالی و ایام در کامل الزیارة
مرویست از حضرت صادق علیه السلام که بحسین بن ثویر بن فاخته
فرمود ای حسین که هر که بزیارت قبر حسین بن علی بیرون رود اگر پیاده
میرود بهر گامی که بر میدارد خداوند حسنه در دفتر او مینویسد
و سیئة از او محو مینماید چون داخل حایر شود در عداد رستگاران محسوب
شود چون مراجعت نماید ملکی باو گوید که رسول خدا ترا سلام میرساند
و میفرماید عمل خود را از سر بگیر یعنی خداوند عالمیان از تو گذشت
و ایضا مرویست در همان کتاب از صفوان جمال از جناب صادق علیه السلام که فرمود کمترین جزیکه
بزائر سید الشهداء عطا نماید آنستکه در دفتر اعمال او گناهان او را
یک بیک نوشته شود و از حسنات او هر یک هزار هزار مکتوب شود
ای صفوان بشارة باد ترا که خداوند را ملائکه چند هست که چوبهای
از نور دست ایشان میباشد که ملائکه که مامورند بکتابة اعمال اگر خواهند
گناه زائر بنویسند گویند دست نگاه دارید و ننویسید و چون خواهند
حسنات نویسند گویند بنویسید ایشانند که خدا تبدیل میکند
سیئات ایشانرا بحسنات از ابوبصیر مرویست که او از حضرت صادق

۴ و اگر سواره میرود ...

و باقر روایت میکند که فرمودند هر که دوست دارد که بهشت
جای او باشد ترک ننماید زیارة مظلوم غریب را ایضاً در کامل الزیارة از هشام
بن سالم منقول است که مردی بخدمت جناب صادق آل محمد عرض
نمود بدرستی زیارة کرده میشود یعنی حسین بن علی فرمود بلی زیارة کرده
میشود پدرم و نماز زیارت گذارده میشود نزد قبر مطهر او لکن مقدم بر قبر
نباید باشد عرض نمود زائر او چه اجر است فرمود اکر او را امام داند بهشت
جزای او باشد عرض نمود سزای تارك زیارت او چه باشد فرمود او را ندامت
و حسرت باشد در روز جزا عرض نمود چه اجر و مزد دارد مجاورت قبر منور
آنحضرت فرمود روزی هزار ماه برای او حساب شود عرض نمود چیست
از برای کسانیکه انفاق و خرج مینمایند در راه او فرمود هر درهمی که
خرج مینمایند هزار درهم عوض داده شود عرض نمود اکر بمیرد در راه
زیارت فرمود فرشتکان او را تشییع نمایند و حنوط و کفن کنند و کفن
او از بهشت آورند و در وقت کفن نمودن او از جهة او طلب مغفرت و رحمت
نمایند و بر روی کفن او بنمایند و ریحان از برای او فرش نمایند که بخوابد و زمین
از چهار جانب او زیر سر و پای او وسعت دهند و دری از بهشت در قبر او
بگشایند پس روح و ریحان بهشت داخل شوند تا قیامت آشکار
شود بعد هشام بن سالم عرض نمود چه اجر و مزد است کسی که در آن زمین
دو رکعت نماز بخواند فرمود هر چیزی از خدا بخواهد عطا فرماید عرض
نمود چه اجر است کسی که از آب فرات غسل کند و بزیارت رود فرمود در وقت

چیزی

در وقت غسل گناهان او ریخته شود گویا از مادر متولد شده باشد عرض
نمود چه اجر است کسیکه مبلغی از جهة اسباب سفر خرج نمود و از بعضی
از حوادثات زمانه از سفر باز ماند فرمود در ازاء آن هر درهمی
حسنه در نامه عمل او ثبت میشود و بازاء اموالی که خرج نموده چندین
برابر اموال او را عطا فرماید و بلیات نازله بر او برگردانند عرض نمود چه
اجر است کسی را که پادشاه جبر و کناه در آنجا او را بقتل رساند
فرمود اول قطره خونی که از او ریخته شود بر زمین خداوند عفا
کناهان او را عفو فرماید و ملائکه طینة او را بشویند تا خالص
شود چنانچه انبیاء خالص شدند و او را پاك نمایند از هر رنث
و کثافتی که از مخالطه با اهل کفر حاصل نموده بود و قلب او پر شود
از ایمان و ملاقات نماید خدای خود را در حالتی که پاك و پاکیزه شده
باشد و رخصت شفاعت یابد از برای هزار نفر از خویشان و
اقربای خود و نماز بر او بخوانند ملائکه و جبرائیل و عزرائیل و کفن او از
بهشت آورند و قبر او وسیع کنند و چراغها در او روشن نمایند و دری
از بهشت گشاده شود و ملائکه بدیدن او آیند بعد از هیجده روز
او را در وسط بهشت جای دهند و در آنجا بماند با دوستان خدا در
سرور و راحت و هنکام نشر سر از قبر بیرون آورد و اول کسیکه با او مصافحه
کند حضرت رسول باشد بعد امیر المؤمنین باشد و اوصیا او را اذن
دهند که با ایشان وارد الحوض کوثر نکه تا سیراب شود و هر که او را دوست است
دارند

جابر بدون

دارد سیراب کند عرض نمود چه چیز است کسی را که در آنجا بزنند و حبس
نمایند از زیارت نمودن فرمود در ازاء هر روز زدن و حبس نمودن نیز
او را بزنند و ببندند و زحمت دهند فرمود در ازاء هر روزی هزار
هزار حسنه باشد و محو شود در ازاء هر زدن هزار هزار سیئه و بلند شود از
برای او هزار هزار درجه و در شمار علما و محدثان در خدمت پیغمبر
باشد تا مردم از حساب فارغ شوند پس حمله عرش با او مصافحه نمایند
و با او بگویند هر چه آرزو داری سؤال نما و زننده او را حاضر سازند
و او را داخل جهنم نمایند جرعه از حمیم دوزخ و جرعه از غسلین با او
بچشانند و گویند بچش آنچه از پیش فرستاده آنکس را که زدی دوست
خدا و رسول بود پس آنکس که زده شده است در کنار دوزخ
حاضر سازند و گویند نظر نما زننده خود را با قلب تو خنک شد
و شفا یافت از آنچه از او عاصی نمود پس در آنوقت گوید ثنا و حمد
سزاوار خداوند است که حق مرا از این ظالم گرفت مرویست از جناب
امام محمد باقر ع که فرمود ببعضی از دوستان خود امر نمایید شیعیان
ما را که بزیارت جد مظلومم یعنی حسین بن علی بروند زیرا که او دفع
میکند خراب شدن خانه را از او و سوختن و غرق شدن و دریدن کا
درنده را و فرمود زیارت آن غریب واجبست بر هر که اقرار دارد بر
امامت او از قبل خداوند عج از حضرت صادق ع مرویست که او فرمود
جد بزرگوارم در کنار رسول خدا ص بود آنحضرت با او ملاعبه و
مضاحکه

و مضاحکه مینمود عایشه در آنجا بود عرض نمود چه بسیار این طفل را
دوست میداری حضرت فرمود وای بر تو چگونه دوست نداشته باشم
و حال آنکه او میوه دل من است و نور چشم من میباشد بدان امت من او را
شهید خواهند نمود پس هر که او را زیارت کند بعد از شهادتش خداوند عالم
منویسد از برای او ثواب یک حج از حجهای من عایشه از روی تعجب عرض
نمود ثواب یک حج از حجهای شما فرمود بلی دو حج از حجهای من عرض نمود دو حج
از حجهای شما فرمود بلی سه حج از حجهای من امام فرمود هر قدر که عایشه
از روی تعجب عرض مینمود پیغمبر زیاد میفرمود تا رسید بهفتاد حج و
عمره از عمرههای او در نامه زائر نویسند و در کتاب مصباح
شیخ طوسی روایت مینماید از رفاعه از صادق آل محمد ع فرمود ندان
بزرگوار بر وفا عای رفاعه در این سال حج مشرف شده عرض نمود
ممکن نشد لکن روز عرفه نزد قبر حسین جد مظلومت حاضر بودم
فرمود ای رفاعه کمتر نیافتی از آنچه اهل منی یافتند اگر نمیترسیدم که
مردم ترک حج نمایند خبر میدادم ترا بحدیثی که دیگر زیارت او ترک
ننمایی بعد سر مبارک بزیر انداخت و چوبی در دست داشت مدتی
طویل زمین را خراشید با آن چوب پس سر مبارک بلند نمود فرمود
که پدرم مرا خبر داد که هر که برود بزیارت قبر حسین بن فاطمه در حالتی که
عارف بحق او باشد و از روی تکبر نباشد در زیارت او هزار ملک
از جانب راست و هزار ملک از جانب چپ با او مرافقت کنند و از برای

ما را ببزرگی

اوهزار حجة وهزار عمره که با پیغمبر یا وصی او نموده باشد مینویسند ایم
روایت شده است از معویة بن وهب که در روز عاشورا وارد شدم
بر صادق آل محمد دیدم که آنحضرت در محراب عبادت بسجده بود
وگریه مینمود وخدا را میخواند گوش فرا دادم شنیدم که میفرمود
ای خدای من ای کسیکه اختیار کردی ما را ببزرگی و وعده دادی
ما را بشفاعت وعطا فرمودی ما را پیغمبری وگردانیدی ما را
ورثه پیغمبران وختم فرمودی بما امتهای سابقه ودادی ما را وصیت
ودادی بما علم گذشتگان وآیندگان وقلوب مردم را مهربان
نمودی بسوی ما بیامرز مرا وبرادران مرا وزوار قبر ابی عبدالله
که مال خود را صرف مینمایند در دوستی او وبدنهای خود را تعب
میاندازند از باب میل ورغبت در زیارة امام مظلوم شهید واز باب
امیدواری آنچه در نزد تو است از صلة نمودن با ما واز باب
اینکه سرور وخوشحالی که بر پیغمبر تو داخل شود واز باب اینکه جواب
اجابت امر ما نمودند وداخل نمودند غیظ بر دشمنان ما از این عمل و
اراده نمودند رضوان وخوشنودی ترا ای خدای من جای ده ایشانرا
مثل ما در بهشت حفظ نما ایشانرا در شب وروز ایشانرا جای
نشین باش تو وخلیفه باش ایشانرا در اهل واولاد ایشان که گذاشته
اند ونیکو خلیفه هستی وحفظ نما ایشانرا از شر هر ستمکار وظالمی
واز شر هر ضعیف وقویّ از خلق خود واز شر شیاطین جن وانس

وانس وعطا نما بایشان زیاده از آنچه که آرزو دارند او را از تو از جهة
اختیار نمودن غربت ومسافرت نمودن ایشان از وطن خود ودوری
اهل وعیال واقربای خود واز جهة اختیار نمودن ما را براولاد وخویشان
خود ای خدای من دشمنان ما بر ایشان طعنه میزنند که بجانب ما
میایند وطلب ما میکنند ومع ذلک طعن ایشان مانع نمیشود ایشانرا
از آمدن بسوی ما از باب مخالفت نمودن با مخالفین ما ای خدای
من رحم نما آن صورتها وروهائیکه مالیده شده است بر قبر ابی
عبدالله وتغییر داده آنها را آفتاب الهی رحم نما بر آن دیدهائیکه اب
جاری شده است از باب ترحم بر ما رحم نما خدایا بر آن قلبهائیکه محزون
شده است از جهة آنچه بر ما وارد شده است واندوهناک شده است
از جهة ما خدایا رحم نما بر جراحتهائیکه بر ایشان وارد شده است از جهة
ما ای خدای من سپردم بجناب تو آن ابدان وانفس را تا اینکه ایشانرا
وارد حوض نمائی روز عطش بزرگ داخل نمائی ایشانرا در بهشت عنبر
سرشت سهل نما بر ایشان حساب زیرا که تو بزرگ وجوادی چون دعاء
آن بزرگوار باخر رسید سر از سجده بلند نمود باروی گریه آلوده
وآب دیده خویش مثل مروارید جاری بود پسر وهب گوید
نزدیک شدم وسلام نمودم وعرض نمودم ای مولای من خدا چشم شما را
نگریاند از برای چه گریه مینمائی فرمود ای پسر وهب مثل امروز
جدم حسین را شهید نمودند من نیز گریستم وعرض نمودم چه باب

در این روز بجای اورد فرمود ای پسر وهب زیارت نما حسین مظلوم را
خواه در نهایت دوری باشی یا در نهایت نزدیک حزن خود را تازه نما
و زیاد گریه و ناله نما عرض کرد اینک دعائیکه در حال سجود در حق زوار
جدت نمودی چنان دانم که اتش دوزخ بایشان نخواهد رسید اورو
دارم که زیارت ان بزرگوار را سبقت گرفته باشم از حج فرمود چه مانع
شود ترا از ترک زیارت او دست بر مدار از زیارت او عرض نمود فدایت
شوم تا من دعای شما را در حق زوار جد ترا نشنیده بودم فضیلت ویرا این
نخوانده بودم فرمود ای پسر وهب کسانیکه در اسمانها زوار
جد مرا دعا مینمایند زیادترند از کسانیکه در زمین ایشانرا دعا
میکنند بترس از اینکه از خوف دست از زیارت او برداری که هر کس
ترک زیارت او نماید از خوف و ترس هر ساعت برندامت و حسرت
خود افزود آرزوی ان نماید که از قبر بیرون اید و او را زیارت نما
ای پسر وهب آیا دوست نداری که خدا را ملاقات نمائی که جمیع
گناهان تو را بیامرزد آیا دوست نداری که فردا رسول خدا
با تو مصافحه نماید عرض نمود ای مولای من چه میفرمائی در روزه
روز عاشورا بدون نیة فرمود بگیر لیکن روزه کامل نگیر
بگیر و در وقت عصر افطار نما زیرا که در ان وقت جنگ و دعوی باخر
رسید و سی نفر از بنی هاشم کشته شدند که هر یک بر رسول خدا
دشوار بود و اگر زنده میبود عزای هر یک را میگرفت و محزون میشد

زوار جد بزرگوار را نشنیده بودم

میشد ای پسر وهب اقتدا باو نمود و مرویست در کتاب امالی
از شبیر دهان و او از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق فرمود هر که
زیارت نماید قبر جدم حسین بن علی را در حالتیکه عارف بحق او باشد
خداوند منویسد در نامه عملش هزار حج و هزار عمره که با پیغمبر مرسل
کرده باشد و هر که زیارت او نماید در اول ماه رجب البته خداوند کریم
گناهان او را بیامرزد ایضا در تهذیب شیخ طوسی از ابو بصیر روایت
روایت میکند از امام جعفر صادق که فرمود هر که دوست دارد که
ارواح صد و بیست هزار پیغمبر با او مصافحه نمایند زیارت کند قبر
حسین بن فاطمه را در نصف رجب و نیمه شعبان زیرا که ارواح پیغمبران
طلب اذن مینمایند از خداوند عالمیان و ایشانرا اذن میدهد و در
کامل الزیارة از امام محمد باقر روایت میکند که فرمود هر که زیارت
سید الشهدا نماید در نیمه شعبان امرزیده شود گناهان او و تا اخر
سال گناهی بر او منویسند و اگر در سال اینده نیز زیارت کند گناهان او
بالتمام امرزیده شود کسی از جناب رضا سؤال نمود در کدام ماه
زیارت نمایم قبر جد مظلوم حسین را فرمود در نیمه رجب و نیمه شعبان
مرویست از صادق آل محمد هر که زیارت حسین نماید در شب نیمه
شعبان منادی از جانب رب العزة ندا نماید از افق اعلا ای زائران قبر
حسین مراجعت کنید در حالتیکه امرزیده شده اید ثواب شما بر
خداست که پروردگار شما است و بر محمد که پیغمبر شما است در

فضیلت زیارت اول رجب

فضیلت زیارت نیمه رجب و شعبان

کتاب اقبال از مقاتل بلخی روایت میکند از امام صادق مصدق علیه السلام
که مردی از او سؤال نمود از زیارت ماه رمضان فرمود هر که حاضر شود در شب
اول ماه رمضان یا در شب نیمه آن یا در شب آخر آن و زیارت کند قبر حسین را
در حالت خشوع و توجه و استغفار بجهت او ریخته شود گناهان او چنانکه
بباد تند برگهای خشک از درخت بریزد و چنان از گناه پاک شود
گویا از مادر متولد شده باشد چنان باشد که حج پیاده رفته باشد
باشد که حج و عمره کرده باشد و ملک او را ندا نماید چنانچه هر
حیوان و جانوری بشنوند یکی گوید ای بنده خدا از تمام گناهان
پاک شدی الآن عمل خود از سر بگیر و دیگری گوید ای بنده
خدا سؤال تو مقرون باجابت است و در روایت دیگر وارد است
در کتاب اقبال در فضیلت زیارت آن بزرگوار در شب قدر در کتاب
کامل الزیارة مرویست از ابن ظبیان از صادق آل محمد که آن امام
فرمود هر که زیارت کند حسین بن علی را در شب قدر و نیمه شعبان
و شب فطر و شب عرفه در یک سال خدا میدهد او را ثواب هزار
حج مبرور و هزار عمره مقبوله و هزار حاجت از دنیا و آخرت
فرمایند مرویست از حضرت صادق که فرمود در شب قدر باب امر
الهی جدا شود هر امری از یکدیگر در آن شب از بطنان عرش و ندا
نمایند که آمرزیدم گناه هر که در این شب زیارت کند قبر حسین بن
علی را و در مصباح از حضرت موسی بن جعفر روایت نماید که فرمود

فرمود هر که زیارت کند یکی از سه شب آمرزیده شود گناهان گذشته
و آینده او که عبارة از شب نیمه شعبان و شب قدر و شب عید و ظاهرا
عید اضحی مراد باشد زیرا که در کتاب اقبال از جناب صادق آل
محمد روایت مینماید که آن امام فرمود که هر کس زیارت نماید یکی از
سه شب قبر حسین را گناهان گذشته و آینده او آمرزیده
میشود راوی عرض نمود کدام است آن سه شب فرمود شب اضحی و
نام دو شب دیگر را نبرد و در مصباح مرویست از حضرت صادق
فرمود هر که در روز عرفه زیارت قبر سید الشهداء نماید در روز
قیامت خوشحال و مسرور محشور شود در کامل الزیارة مرویست از امام
محمد باقر فرمودند هر کس در شب عرفه در زمین کربلا در آید و در آنجا
بماند تا خداوند در روز عید خداوند او را حفظ نماید از شر آن سال
روایت دیگر در مکارم از صادق آل محمد که فرمود هر که قدرت حج
نداشته باشد در عرفه بزیارت قبر حسین حاضر شود بجای حج او
مجزی خواهد بود در امالی صدوق و ثواب الاعمال و بشیر دو شب از آن
روایت نماید از حضرت صادق گفت عرض نمودم گاه شود که موفق نمیشوم
بحج در ایام موسم ولیکن روز عرفه بزیارت قبر حسین میروم فرمود در
خوب امری نمودی ای بشیر هر که بزیارت قبر جدم حاضر شود در غیر
عید اضحی نوشته شود در نامه عمل او ثواب بیست حج و بیست عمره مقبول
و بیست جهاد که در رکاب پیغمبر مرسل یا امام عادل هر که در روز عید
کرده باشد

فضیلت زیارت عرفه

حاضر شود بزیارت او نوشته شود از برای او ثواب صد حجه و صد عمره و
صد جهاد که با پیغمبر مرسل یا امام عادل کرده باشد و هر که حاضر شود در یوم
عرفه و زیارت او نماید نوشته شود از برای او ثواب هزار حج و هزار عمره مقبوله
و هزار جهاد که در رکاب پیغمبر مرسل یا امام عادل بجای آورده باشد
بشیر عرض کرد اگر چنین است پس ثواب زیارت او پس چه باشد اگر ادراک
عرفات نمایم در یوم عرفه حضرت نظر تندی باو نمود و فرمود ای بشیر چون
مرد مؤمن روز عرفه در آب فرات غسل نماید و بجانب قبر حسین برود
هر گامی که بر میدارد نوشته میشود از برای او هر گامی یک حج با ادای
کو بعد تفهیم هر دو عمره فرمود یا دو جهاد در اقبال و مصباح روایت
میکند هر که خدمت سید الشهداء بماند در شب عاشورا ملاقات فضیلت زیارت عاشورا
نماید خدا را در حالتیکه بخون خود آغشته باشد و احتمال دارد در حدیث
که در خون سید الشهداء آلوده باشد بنابر اول اجر او مثل شهداست
و بنابر ثانی مثل سید الشهداء و در تهذیب شیخ مرویست از جناب
عسکری ع که فرمود علامت مؤمن پنج چیز است نماز پنجاه یک رکعت
در شبانه روز و زیارت اربعین و انگشتر بدست راست نمودن و
پیشانی بخاک رسانیدن در سجده و بسم الله بلند گفتن در نماز
اخفاتیه امر چهارم سر مطهر منور سید الشهداء در محل دفن
او خلاف است صاحب عوالم نسبت بعلماء امامیه میدهد که ایشان برآنند که
سر مطهر بجسد منورش ملحق شده جناب علی بن الحسین او را با سایر

با سایر سرهای شهداء بکربلا آورد و در روضة الشهداء نیز مسطور
مسطور است بعضی برآنند که منصور بن جمهور در خزینه پسر معاویة علیهما
الهاویه داخل شد صندوق مقفلی دید بغلام خود گفت این را خوب حفظ
نما که این گنجیست از گنجهاء بنی امیه چون آنرا گشودند سر منور جناب
سید الشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء با محاسن خضاب شده
بوسمه دید بغلام خود امر نمود که پارچه حریر پاکیزه بیاور و آنرا بر او بپیچ
غلام آورد و سر مطهر منور را بر او پیچید و در دمشق در باب الفرادیس در
کنار برج سیم از طرف شرقی دفن نمود ابن نما بجماعتی نسبت میدهد
که آن سر اقدس را خود یزید ولد الزنا از برای عمرو بن سعید بن عاص
فرستاد با اهل بیت در وقتیکه ایشانرا روانه مدینه نمود و او در بقیع
در جنب قبر مادرش فاطمه زهراء ع دفن نمود و در کافی و تهذیب
ابن خبری براین مطلب نقل مینمایند و در جملی از روایات وارد است که
که سر اقدس در جنب پدر بزرگوارش مدفون شد و در خبر است
که در راه شام یکی از دوستان ایشان دزدید و آورد در نجف اشرف در
جنب امیر المؤمنین ع دفن نمود و در بعض روایات دیگر وارد است
که سر مقدس را بعد از اینکه نزد یزید کافر پلید بن برده بودند
ان ظالم شریر فرستاد بکوفه پسر زیاد بیبناد گفت سر را از کوفه بیرون
برید شاید سبب فتنه شود آوردند نزد قبر امیر المؤمنین ع پس سر را دفن نمودند
جدا است و جسد با سر است از بعض روایات دیگر مستفاد میشود

که سر منور آن امام غریب در مسجد حنانه مدفون است چنانچه زیارت
سید الشهداء در آن مسجد مستحب است بلکه در بعض از روایات آمده
که زیارت آن شهید عطشان در آن مسجد وارد است بلفظ اَتَیْتُکَ زائرًا
لکن فاضل کامل آغا رضی قزوینی در کتاب تظلم الزهراء میفرماید که
بعد از اینکه سر مطهر آن مظلوم در مجلس میشوم آن ملعون پسر مرجانه
وارد نمودند آن بیحیای بید بن چاهی نمود گوشت زیاد تر از سر
اقدس جدا نمود بعض از دوستان آنرا آوردند در حنانه دفن نمودند
مؤلف گوید این اقرب باعتبار است جماعتی را اعتقاد آنکه سر منور
مطهر سید الشهداء در مصر دفن نمودند و کیفیت آن باین نحو است
در سنه چهارصد نود هجری افضل ابن امیر که سلطان شد در مصر
بسمت بیت المقدس لشکر کشید چون شهر عسقلان را گرفت و مسلط
شد بر اهل عسقلان در مکانی که معروف بود براس الحسین آن
زمین را نبش نمود آن سر مبارک را بیرون آورد و او را معطر نمود بعطریات
و در صندوقی گذاشت و مشهدی از جهة او در شهر مصر مهیا نمود
چون تمام شد آن بنا خود آن سلطان آن سر شریف را بر سینه
نهاد پیاده شد و طی مسافت نمود و بمقبره آورد و بخاک سپرد و اهل
بلد و نواحی آن از اطراف در آن مکان شریف جمع شوند و قربانی
مینمایند و حاجات خود را طلب میکنند و از معلومات اهل مصر است که
آن سر منور مطهر در آن مکان شریف مدفون است   امیر محمد

امیر محمد   خداوند عالم از جهة سید الشهداء ع خصایص و کرامات
قرار داد فرموده یکی از آنها آنستکه تربت مقدس او را شفای هر مرضی
و دردی قرار داده چنانچه دفع امراض باو میشود از معلومات و بدیهیات
مذهب شیعه میباشد و ایشانرا براینکه آن تربت مقدسه شفاء امراض است
شاهد بروایات از امامان خود نیستند زیرا که بالوجدان و حس دریافته
خاک مقدس شفاء دیدند اگرچه آن خاک مقدس با شرایط برداشته
شود قطعا تخلف نمینماید از شفاء مگر اینکه قضاء حتمی بر او مقدر شده
باشد در حدیث معتبر از ابوحمزه ثمالی مرویست که گفت بخدمت
حضرت صادق بودم عرض نمودم اصحاب ما خاک قبر حضرت حسین ع
بر میدارند از برای شفاء آیا جایز است فرمود خاکی که بر میدارند تا   از میان قبر
چهل میل طلب شفاء میتوان نمود و هم چنین است خاک قبر رسول خدا
و قبر امیر المؤمنین ع و امام حسن ع بگیر از آن خاک که شفاء هر درد است
و سپریست از هر بیم و خوف و ترس و چیزی مثل او نیست در شفاء
لکن معالجه بآن تربت شریف نمودن آنستکه آنرا در ظرف ناپسندیده
و بد نگذارند و در جائیکه میگذارند سرباز نگذارند و صدقه و نیز
از او استشفا نمایند و او را ببندند در پارچه پاکیزه باشد و سر او را
محکم ببندند زیرا که شیاطین و کفار جن او را دست میزنند و او را از خاصیت
میاندازند از جهة دست زدن ایشان و بوییدن ایشان زیرا که آن افقه
حد برند از اولاد آدم و لذا مس مینمایند او را تا اینکه اثر او نابود شود و

[illegible]

وهر تربتی که از حائر حمل نمایند شیاطین و کافران جن دور او جمع میشوند
تا آنرا مس نمایند و ملائکه و فرشتگان ایشانرا منع نمایند که داخل
حایر شوند پس تربتی که محفوظ از دست و مس ایشان باشد هر مریضی که
بان استشفاء نماید دران ساعت شفا یابد پس لازمست که در وقت
اخذ تربت بسم الله بگوید و زیاد و اسم خدا را بیاد بیاورد و آنرا بپوشد
نگه دارد بمن رسیده که جماعتی تربت که بر میدارند سبک می
شمارند و در طویلها جامه هند یا در اوانی بد و ظروف کثیف می
گذارند پس چه گونه خواهد ان تربت شفا بخشد و حال آنکه
آنرا سبک شمرده و قدر آنرا ندانسته و حرمة آنرا نگاه نداشته
از حضرت صادق آل محمد مرویست که با تربت کام اطفال خود را
بردارید که محفوظ بماند از بلاها بیاید که خدمت عرض نمودم مقداری الحضرة
از خاک قبر حسین از برای تبرک با خود بر میدارم فرمود نیکوست
و نیز از آنحضرت منقولست که نزد سر مبارک آنحضرت خاک سر
سرخیست که شفاء میبخشد از هر دردی و مرضی مگر مرگ حتمی
و در حد و دحایر روایات در او مختلف است مرحوم مجلسی میفرماید ودر تحدید حرم
علماء احادیث مختلفه را جمع نموده و گویند اختلاف ما بین آنها
نیست بلکه اختلاف در مراتب فضیلة است ابتداء فضیلة
از پنج فرسخ است و افضل از ان یک فرسخ و افضل از ان از یک
میل و اشرف از ان هفتاد باع و بعد افضل از ان هفتاد ذراع و

وبعد از ان بیست پنج ذراع و بعد بیست ذراع و اشرف از این موا
ضریح مطهر است و ظاهر قول علماء تربت از جهة استشفاء و سجده از
همه این مواضع میتوان برداشت و احوط در اخذ تربت استشفاء
انستکه زیاده از یکفرسخ و ثلث فرسخ نباشد و اشرف از ان انست
که زیاده از یکمیل نباشد و از همه بهتر انستکه حوالی ضریح مقدس
بردارند و بطرق متعدده از حارث بن مغیرة مرویست که گفت
بجناب صادق عرض نمودم که دو مرض بر من مستولی شده هر چه
مداوا مینمایم منفعت نمیبینم فرمود چرا از تربت قبر حسین غفلت
داری که شفای هر درد و امان از هر خوفست وقتی که تربت بر
میداری این دعا را بخوان بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک
بحق هذه الطینة وبحق الملک الذی اخذها وبحق النبی الذی قبضها وبحق
الوصی الذی حل فیها صل علی محمد و اهل بیته و بعد حاجات خود را طلب
نما بعد فرمود ملکی که ان تربت را برداشت جبرئیل بود که اورد خدمت
رسول خدا و عرض نمود این تربت فرزند تو است که امت تو او را شهید
مینمایند و پیغمبری که او را قبض نمود رسول خدا بود محمد و وصی
که در او حلول نمود حسین غریب بود که با سایر شهداء در آنجا مدفون
شدند حارث گوید عرض نمودم دوا بودن آنرا دانستم لکن امان بودن
از هر خوف ندانستم فرمود اگر از سلطان یا از دیگری ترسناکی و قصد کنی
از خانه بیرون میائی تربترا با خود نگه داشته باش و بگو اللهم انی

ضع ذقن قبر نسخة وسط القبر واللحد
والضرح الشق فی وسط القبر
الجانب فعیل بمعنی مفعول الجمع
وفارض حیث ضرح الارض احفره
الضرح ومنه الارض

اخذته من قبر وليك وابن وليك فاجعله لي امنا وحرزا لما اخاف وما
لا اخاف در روايت ديگر فرمود كسيكه خواهد تربت را تناول نمايد بگويد
اللهم اني اسئلك بحق الملك الذي تناوله والرسول الذي بوّئه والوصي الذي
ضمّن فيه ان تجعله شفاء من كل داء بعد اسم مرض خود را ببرد
مؤلف عاصي محمد علي بن نصير الرشتي چند نوبت از خاك مطهر تربت شريف
استشفاء نمودم بسرعت شفا دیدم اگر بخواهم ذكر نمايم كراماتي را كه
از ان تربت مقدس بروز نموده اين وجيزه را قابليت ان نيست
لم ثبت شود اكتفا مينمايم بذكر يك حكايت و ان انستكه در زمان
بعض از سلاطين صفويه مرد كامل عالم دانائي از فرنگ بعنوان
سفارت وارد ايران شد و غرض ان اين بود كه امتحان نمايد اهل
اسلام را چون وارد مجلس شد بعضي از علماء اسلام در ان مجلس حاضر
بودند ان مرد فرنگي اظهار علم و كمال و فطانت نمود و گفت
غرض من انستكه با اهل اسلام سخن بگويم تا معلوم نمايم كه حق
با كيست لكن طريق سؤال و جواب نه ان شود كه دليل بتواتر ما
بياوريد بلكه برهان عقلي و دليل نقلي معتبر افاضه نمائيد ان
عالم توجه بان فرنگي نمود و گفت تعجب است مثل تو را روانه مينمايند
از براي اين امر بزرگ و حال انكه تو را بهره از علم و دانش نيست
فرنگي اوقاتش تلخ شد و گفت اي عالم اهل اسلام شما عارف بحال
من نميشويد امروز در روي زمين مثل من عالم بهم نرسيده مرا در

حكايت كرامت تربت

هر علم نصيب و بهره ميباشد بلكه در علوم رياضيه و حساب
نظير و عديل ندارم ان عالم دست در جيب خود نمود چيزي بيرون
آورد گفت بگو كه در دست من چيست فرنگي تاملي نمود مدتي
گفت خاك بهشت است عالم گفت شايد خطا در حساب نمودي مرد
فرنگي گفت حساب من خطا ندارد لكن تامل من انستكه چه نحو اين خاك
بدست شما امد عالم دست خود را باز نمود فرنگي ديد خاك است
مرد عالم گفت اين خاك قبر پسر دختر پيغمبر ما است ديگر دليل
و برهان از اين محكمتر ميخواهي در حقيت مذهب ما ان مرد فرنگي از
بركت ان تربت مقدسه بشرف اسلام مشرف شد الحمد لله شكرا
لله امر شمر بعضي از سفاهت و عجز از عقول ايشان راجع
بهم رسيد كه چه گونه ميشود پيغمبر يا وصي پيغمبر كافر يا فاسق بر ايشان
مسلط شوند و اين تسلط اشعار ان دهد كه شايد غالب خوب تر باشد
مثلا العياذ بالله ابن ملجم يا شمر بهتر باشند از امير المؤمنين و فرزند
مظلوم شربت بيكس عطشان لكن در جواب اين شبهه قناعت مينمائيم
بجواب شيخ ابو القاسم بن روح مرويست از ابراهيم بن اسحق طالقاني كه گفت
كه خدمت ان بزرگوار بودم علي بن عيسي قصري با جماعتي نيز حاضر بودند
مردي برخواست عرض نمود اذنم دهيد كه سؤالي نمايم فرمود بگو
انچه ميخواهي عرض نمود ايا حسين بن علي دوست خدا است يا نه فرمود
بي شك او حبيب خدا است عرض نمود ايا قاتل او دشمن خدا است يا نه

فرمود بی‌شک او دشمن خدا و عدو پیغمبر است عرض نمود آیا میشود خدا
دشمن خود را مسلط نماید بر دوست خود فرمود گوشت باز کن و
هوش جمع نما تا سر این را بگویم بدان ای مرد که خداوند عز و جل با مردمان بتو
بنفس خود بالعیان و المشافهه سخن نمیفرماید از جهة حکم و مصالح نقیس
چند که بغیر ذات مقدسش احدی نمیداند و لذا پیغمبران و رسولان
ان از جانب خود از جنس ایشان بر ایشان فرستاد که با ایشان طعام بخورند
و با ایشان راه روند و بنشینند و ان پیغمبران از اینکه مثل ایشان بودند در
حالات و حرکات همینکه اظهار شرایع و اوامر و نواهی الهی بر ایشان مینمودند
ایشان در مقام انکار بر میامدند و میگفتند شما را این منصب نمیباشد
زیرا که شما مثل ما میباشید پس خداوند عطوف از جهة این مطلب با
یشان معجزه عنایت فرمود و در دست ایشان کراماتی و اموری جاری
نمود که سایرین عاجز بودند از اظهار مثل ان مثل طوفان نوح و
گلستان نمودن اتش نمرود و ناقه صالح و عصی موسی و معالجه نمودن
حضرت عیسی و شق القمر نمودن و سخن گفتن حیوانات با رسول خدا
و با این معجزاتیکه با ایشان عنایت فرموده گاهی غالب میشدند
و گاهی هم مغلوب اگر همه اوقات غالب میشدند و ایشان را در مقام
اختبار و امتحان بیرون نمیاوردند مردم دعوی خدائی و ربوبیة ایشان اعتقاد
مینمودند پس ایشان را وقتی غالب نمود که شکر حمد الهی را نمایند و
گاهی مغلوب که صبر نمایند و در همه حالات ایشان را مثل

مثل سایر دیگران ثابت و مردم بدانند که ایشان خدا نیستند بلکه
مخلوق میباشند محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی گوید چون این
مطلب از شیخ شنیدم من بر خود عزم ان نمودم که این مطلب از شیخ سؤال
نمایم که این مطلب از رشحات خواطر شما است یا از امام شنیدی
چون صبح شد خدمت او رسیدم بدون اینکه از او سؤال نمایم فرمود
ای پسر ابراهیم اگر از آسمان بیفتم یا اینکه مرا مرغ بخورد یا اینکه باد تند
مرا سرنگون نماید اینها خوش تر است نزد من از اینکه بگویم در دین
خدا برای خود و نزد نفس خود بلکه این مطلب که گفتم تمام ان از
اصل است و شنیده شده است از حجة خدا صلوات الله علیه
این مؤلف چنین عرض نماید ابتلاء و محن و مصیبت وارده بر کسی دلالت
بر بدی ندارد چنانچه ضد ایشان دلالت بر خوبی ندارد پس انسان
در حال محن و ابتلا صابر باشد و در حالت سعة و رخا شاکر باشد زیرا
که در دو حال اظهار بندگی و عبودیت خود نماید بلی بعض
از بلاها و محن است که خداوند تبارک و تعالی خوبان خود را با ان
مبتلا نمینماید از قبیل جنون و جذام و برص و خوره و کوفت و در
خصال مرویست از صادق آل محمد فرمود خدای عز و جل ایوب را هفت
سال مبتلا نمود بدون اینکه معصیتی از او صادر شده باشد زیرا که
تمام پیغمبران معصومند و گناه از ایشان صادر نمیشود و ایشان پاکان
و خوبانند و از دین خدا منحرف نمیشوند و مرتکب گناه نمیشوند نه بزرگ

ونه کوچك ابوتیا ان تمام ابتلا ، بوی بد از او معلوم نشد وصورت مبارك
او متغیر نشد خون وقیح ازان بیرون نیامد واکر لباسی باو میرسید
نداشت واکر او را کسی میدید وحشت نمیکرد واز بدن نازنینش کرم متولد
نشد لکن مردم از او دوری مینمودند از جهة فقر وپریشانی او والله اعلم
امر هفتم عداوت ودشمنی مابین بنی هاشم وبنی امیة از زمان سابق
بود وسبب ان این بود که هاشم وامیة توامین بودند وپدر ایشان
عبد مناف بود بعد از اینکه از مادر متولد شدند پشت ایشان باهم متصل
وملتحم بود با شمشیر مابین ایشان جدائی انداختند ودر ان وقت کفته
شد این دو برادر وذریات ایشان همیشه مابین ایشان عداوت وجدائی
خواهد بود چنانچه تطیر کرکفته شد نیز واقع شد همیشه مابین این دو طایفه
جدال ونزاع بود تا اینکه سلسله منتهی شد با میرالمؤمنین ومعویة
علیه الهاویة وان کافر پلید نکرد انچه کرد واما سبب عداوت یزید بی
ایمان با حضرت سید مظلومان وغریب فرید عطشان علاوه بر عداوت سابقه
سبب جدید دیگر تازه ایضا بهم رسید در مناقب ابن شهراشوب روایت مینماید
از عبدالملك بن مروان که حاکم مدینه بود وعبارت ایشان کفتند که عمرو
خطبه نمود امام حسن بن علی عایشه دختر عثمان را مروان بن حکم
کفت او را خواهم بعبدالله بن زبیر داد پس معویه علیه الهاویة
نوشت بعامل خود مروان وباو امر نمود که ام کلثوم دختر عبد حکم
الله بن جعفر از برای نتوله سك وسك بچه خود خطبه نماید یعنی از

یعنی از برای یزید شرابخوار علیه الغضب الجبار الی لقاء الملك الغفار
مروان امد خدمت عبدالله بن جعفر واو را اعلام نمود بمطلب معویه
ابن ابی سفیان عبدالله فرمود امر دختر با مولایم حسین بن علی
میباشد ان بزرکوار خالوی دختر است پس ماجرا خبر دادند بحکایة
مروان امام فرمود طلب خیر وخوبی از خدا مینمایم اخدا توفیق بده
تو مرا از جهة این دختر خواهش نژاد ال پیغمبر تو پس بعد از اینکه
مردم در مسجد رسول خدا حاضر شدند مروان داخل شد وامد
خدمت جناب سید الشهداء روحنا له الفداء وعرض نمود امیر الفاسقین
پسر ابی سفیان بمن نوشته که ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر برای
یزید خطبه نمایم ومهر هر قدر که پدرش راضی شود با صلح ذات البین
مابین این دو طایفه با ادای دین پدر او بدان ای حسین کسانی بنکم
رشك وغبطه از شما میبرند زیاده هستند از کسانیکه رشك
وغبطه نمایند از یزید بسبب شما تعجب است چه کونه طلب مهر مینماید
یزید و حال اینکه او کفو کسی است که از جهة او کفوی نیست از ذوی
طلب سقی وسیرابی مینماید از روی سحاب پس رد مینماید خبر را باعبد
الله پس امام فرمود ثنا وحمد سزاوار معبودیست که اختیار نمود
ما را از جهة خود وپسندید ما را از جهة دین خود وبرگزید ما را
از مخلوقات خود ای مروان هرچه کفتی شنیدم وکوش دادم اما کفتی
مهر او مقداری که پدرش بکوید هر قدر که باشد قسم بخدا وبجان

خودم که من اراده ندارم که دختر بدهم زیاده از مهر سنه و نخواهم
نخواهم نمود زیرا که پیغمبر جهة دختران خود و زنان و اهل بیت خود
قرار داده مقدار دوازده اوقیه نقره که عبارت از چهار صد هشتاد
درهم باشد و اما گفتی با وفاء دین پدرش کدام وقت شده است
که زنان ما اداء دیون ما نموده باشند اما صلح ما بین این دو
طایفه که گفتی ما طایفه هستیم که با شما عداوت و دشمنی داریم
از جهة خدا نخواهیم صلح نمود از جهة دنیا قسم بجان خودم که نسب
از میان ما رفته است چه جای اینکه سبب بوده باشد اما گفتی تعجب است
یزید کفو بیست که از برای او کفوی نیست پس هر که از برای او کفو بوده در
زمان سابق امروز هم از برای او کفو میباشد پادشاهی او در کفو او نیفزود
اما گفتی ابر از روی میر ابر شود این روی پیغمبر خدا است اما گفتی کسانیکه شریف
از ما غبطه برند بواسطه یزید زیاد است که از او غبطه برند بواسطه
ما غبطه برند از ما بواسطه او اهل جهل و ضلالت و از او غبطه برند
بواسطه ما اهل عقل و دانش بعد فرمودند ای جماعت مسلمانان شاهد
باشید تمام شما که من تزویج نمودم ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر
از جهة پسر عموی او قاسم بن محمد بن جعفر بمهر چهار صد هشتاد
درهم نقره و بخشیدم بام کلثوم ضیعه و قریه که در مدینه دارم با
زمینی ملکی که در عقیق دارم که منفعت او هشت هزار دینار است
و او را کفایت میکند و میباید از ایشان پس روی مروان متغیر شد و گفت

و گفت چه قدر حیله و خدعه در شما است ای بنی هاشم کار شما
نیست مگر عداوت و دشمنی امام فرمود ای مروان خاطر داری که جناب
امام حسن خطبه نمود عایشه دختر عثمان را و تو مانع شدی پس
دیگر چه عذر داری امر هشتم بدانکه مصیبات وارده بر سید
الشهداء ارواحنا له الفداء مجروح نمود قلوب شیعیان را و چیزیکه تسکین
جراحت و اندوه شیعیان فی الجملة مینماید انتقام حضرت حجة از قتله
آن بزرگوار بلی مختار بن ابی عبیده ثقفی نیز فی الجملة انتقام از قتله آن
مظلوم کشید ابو مخنف میگوید ابراهیم بن مالک اشتر گرفت ابن
زیاد ولد الزنا و پسر سعد حرام زاده و سنان بن انس و خولی اصبحی و
ابجر بن کعب را بعد از نماز صبح و حاضر نمود آن ملاعین را در خدمت
امیر امر نمود آتش برافروختند پس طلبید ابن زیاد کافر بیدین را در
حالتیکه دو دست او را از عقب بسته بودند مختار امر کرد خنجر خود را
کشید گوشت ران او را برید روی آتش بریان نمود فی الجملة که کباب
شد امر نمود که زهر مار بخورد همینکه امتناع مینمود نوک خنجر را
میزد بعضی بدن خبیثش از نوک خنجر میشکافت و باز میفرمود ای دشمن خدا
و رسول الحمد لله که مستولی شدم بر تو ای کافر باین زجر گوشتهای ران
او بخوردش داد همین که دید نزدیک است که بجهنم واصل شود با خنجر
او را بدرک فرستاد بعد جسد خبیث را تسلیم اصحاب خود نمود ایشان
او را در میان آتش انداختند و سوزانیدند بعد شبث بن ربعی را

عمر بن حجاج طلب نمود بمثل ابن بلید اثانرا نیز را خلیزان نمود
ابن سعد عاصی ساخت اورا چهار میخه نمود و دو لبا ورا بیک میخ کوبید
دو گوش او هر یک میخ کوبید بعد دندانهای اورا بالتمام کشید و دو چشم اورا
کور نمود بعد انگشتان او بند از بند جدا نمود تا اینکه روح پلید از بدن
خبیث ان ولد الزنا بیرون رفت بلان هر که در صحرای کربلا حاضر شدند
ببلیه مبتلا شدند اگر کشته نشدند بلکه هر که خلاف احترام بان امام
مظلوم نمود حتی بقبر شریفش احمد حنبل روایت میکند کافری از باب
خلاف احترام بالای قبر مطهر حدث نمود مبتلا شد بجنون و جذام و برص
و ذریتش او نیز مبتلا شدند باین بلیه تا الی الان هستند و سیعلم الذین
ظلموا ال محمد ای منقلب ینقلبون مؤلف عاصی محمد علی بن نصیر الرشتی
این مختصر را بسمت تحریر در اورد که شاید ذخیره برزخ و محشر م باشد ملتمس
از برادران ایمانی که طلب غفران از جهة خود و والدینم نمایند و باتمام رسید
در شب شونزدهم ماه مبارک رمضان در سنه هزار و سیصد یازده
از هجرت نبویة والحمد لله اولا و اخرا و قد فرغت من تسوید ما قصدت
تسویده اعنی هذه النسخة الشریفة فی ذکر مصائب مولانا المظلوم مع اهل
بیته المظلومة بعون الملک الوهاب من مؤلفات العلام الفهام القمقام الکامل
البدر التمام استاد الخواص والعوام شیخ المشایخ العظام المشار الیه بقبیل
السطور ابد الله بتاییداته العامة و وفقه الله بتوفیقاته الخاصة کثر الله
امثاله و اقرانه ما دامت الافلاک متحرکة والشموس والانهار جاریة وقد بذلت

بل الت جهدی علی حسب سعی فی تصحیحها الا ما زاغ عنه بصری و طغی علیه
قلمی واسئل الله تع ان یجعلها ذخیرة لیوم فاقتی و شفیعة لیوم حشری و حصنة
لمعادی و حفظة من سخطی و عذابی واسئله ایضا ان یجعل لی وللناظرین فیها
النفع الکامل من غیر سقم والام بجاه محمد واله خیر الانام فی بلدة الغری علی
ساکنها الالف والالاف التحیة والثناء والسلام فی زمان اشتغالی واوقات
تحصیلی مع قلة بضاعتی و تشتت حواسی و اغتشاش معاشی و وفور قروضی
وانا العبد العاصی المذنب الخاطی المقصر الفانی عبد الحمید اقل الطلاب علما
وعملا واکثرهم ذنبا و زللا الشهیر بحاج لابن المرحوم المبرور المغفور کربلائی
اقا بزرگ الجهرومی غفر الله لی ولوالدی ولجمیع المؤ
منین والمؤمنات فی لیلة الاربع وهی
لیلة الثالث والعشرین من شهر
الجمادی الثانیة من
هجرة النبویة
المطابقة
فی سنة
الالف بعد ثلاثة مائة واثنی عشر و نرجو من الله تبارک وتعالی ان
یجعل لی ذخیرة و دفینة لوقت الحاجة والفاقة امین امین یا رب العالمین
خط من لاتق کتاب نبود چه کنم اعلاج نبودم
کر بهم برزده بینی خط من عیب مکن که مرا محنت ایام بهم برزده بود

دراقنا بنظر کن که با بصیرت ... شود ... او همه برضا ... ستوی نبود

بسمه تعالی

باراهنمائی استاد معظم آقای مرتضی مدرس چهاردهی

نواده مرحوم میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهی

و سپردازی اینجانب بتلخیص این کتاب روز ۷/۷/۴۳

بپایان رسید — عطاء الله تدین

عطاء تدین

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه آستان قدس
موزه مخطوطی

۷/۷/۴۳

بازبینی شد
۱۲۵۳ خ

بسمه تعالی

[redacted] شرح قصیده عربی

مطالع الانوار که ناظم آن سید راحت حسین لکنهوئی است که از شاگردان آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی نجفی میباشد، شرح فارسی قصیده مزبور که بقلم آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی در ۱۳۳۰ هجری قمری در لکنهو هند چاپ شده است با تلفیق این مقتل فارسی بنام «الحسین علیه السلام و خاندان بزرگوارش» اثر استاد آقا میرزا محمد علی مدرس چهاردهی و تلخیص آقای عطاء الله تدین در تحت نظر این جانب در شماره های مجله هفتگی آئین اسلام سال ششم در تهران منتشر شد — مدرس چهاردهی ۲۰/۸/۱۳۴۳